بسم الله الرحمن الرحیم

**روش شناسی استفاده از کتب و متون مرسوم لغوی در کتاب مکاسب شیخ انصاری**

چکیده تحقیق :

مسئلۀاین بحث ، دستیابی به روش قدم به قدم برای کشف معنای لغاتی است که توسط شیخ انصاری در کتاب مکاسب تحلیل شده اند .در این بحث ، با روش کتابخانه ای ، پس از ارائه مبانی و پیش فرض های اصول فقهی ، مانند بررسی حجیت قول لغوی ،

کلید واژگان : اجتهاد ؛ مراحل استنباط ،

مساله تحقیق : کتب و متون لغوی در کتاب مکاسب چگونه به کار گرفته شده اند ؟

ضرورت تحقیق: ارتقاء سطح آموزش علم فقه در دوره استدلالی با سه شاخصه ( سهولت ، سرعت و عمق )

هدف تحقیق : ارائه درسنامه در موضوع تحقیق با سه شاخصه ( سهولت ، سرعت و عمق )

روش تحقیق : کتابخانه ای با ابزار تحلیل سیستمی و روش شناسی پسینی

منابع تحقیق : رسائل و مکاسب و شروح وتعلیقات مکاسب و نرم افزارهای نورالفقاهه 3، قاموس نور 2، ..

فرضیه تحقیق : استفاده از کتب و متون لغوی در کتاب مکاسب روشمند است .

توضیح فرضیه بحث

الگوریتم استفاده از کتب و متون لغوی در کتاب مکاسب

* بررسی جمله ایکه شامل لغت دارای اجمال است که آیا آیه یا روایت مشتمل بر حکم شرعی است یا خیر؟ در صورت مثبت بودن جواب قدم بعد
* شیخ لغت مورد نظر را در تمام 5 منبع لغوی که نامبرده خواهد شد ،جستجو میکند
* اگر معنای لغوی لفظ معلوم نباشد ازآن بحث لغوی میکند اما اگر معلوم بود بررسی نمیشود : (لأنّ‏ مفهوم‏ الكيل‏ معلوم‏ لغة) یا مثل مواردی که همه لغوییون اتفاق نظر داشته باشند.
* در دسته بندی اقوال 5 کتاب لغوی پر مراجعه مکاسب چند احتمال عقلی ذیل ممکن است:
* هر کتاب نظری داشته باشد که در نتیجه 5 نظریه لغوی کاملاً متباین مطرح باشد اینجا مشکل در فرآیندکشف معنا بر اساس مطالب شیخ در بحث حجیت قول لغوی نرسیدن به علم است لذا بررسی لغوی انجام نمیشود.
* در 4 نظریه هم مثل بحث سحر همان مطلب شماره یک جاریست .
* علی الظاهر شیخ در مواردی که از 4 نظریه کمتر و از 1 نظریه بیشتر مطرح باشد(یعنی 3یا2 نظریه لغوی) حصول علم را از کتب لغوی غیر ممکن نمی دانند و وارد فرآیند ذیل میشوند.
* توجه شود که مناط بررسی لغوی در مرحله اول امکان حصول علم است نه تعداد اقوال
* در برخی موارد به وزن کلمه اشاره میکند
* عبارات مربوطه را از کتب لغوی یادداشت وگزارش میکند
* موارد اشتراک و اختلاف عبارات را معلوم میکند
* آن وجه مشترک را در معنی لغت اخذ میکند .
* موارد اختلاف را بررسی میکند اگر موارد اختلاف قابل جمع بود و موید لغوی داشت همان را به عنوان معنی اخذ میکند
* تعداد اختلاف را با دسته بندی اقوال مشخص میکند
* مرکز اختلاف را معین میکند.
* اگر برای هرقول دلیلی ذکرشده ملاحظه میکند.
* اگر موارد اختلاف قابل جمع نبودند اشتباه کتاب لغوی را علت یابی میکند
* عدم فحص تام از استعمالات واژه مورد بحث
* عدم توجه به نحوه ی استعمالات کلمه مورد بحث
* عدم توجه به اعم بودن استعمال از حقیقت و مجاز
* عدم توجه به دامنه تاثیر مباحث مبنایی لغت مثل رد یا قبول ترادف
* عدم توجه به تعدد معنی در صورت تغایر هیئت وصیغه
* بعد از رفع اشکال لغت مورد نظر با توجه به نظرات مقبول معنی میکند یا نظر برتر را انتخاب میکند
* اگر اشکالات رفع نشد:
* یا علت آن علم آور نبودن مطالب کتب لغوی است بخاطر تعدد اقوال به بیشتر از سه قول مانند بحث سحر بدون نتیجه از بحث لغوی خارج میشود
* و یا اگر کمتر از سه قول باشد علت آن تعارض اقوال لغویین است و عدم امکان استنباط که در بحث تعادل و تراجیح [حكم التعادل في الأمارات المنصوبة في غير الأحكام:] روش مواجهه با اینگونه موارد بیان شده است ، البته برای این فرض از مکاسب مثالی پیدا نشد اما در صورتی که مرجح شیخ برای تعیین معنی لغوی کتاب و منبع لغوی(قول لغوی) در نظر گرفته شود از میان پنج منبع پر تکرار دوکتاب مجمع البحرین و القاموس المحیط به تنهائی هیچ اثری ندارند و نظریه جوهری در الصحاح بیشترین ترجیح را به خود اختصاص میدهد بخصوص اگر قاموس هم با آن موافق باشد و بعد از آن المصباح المنیر است که در بحث غناء که در عبارت رسائل هم آمده شیخ به جای مراجعه به اصل قول الصحاح را مقدم می کند.

مقدمه

موضوع مورد بحث در این مجال : بررسی روش یا روشهای استفاده از کتب و متون مرسوم لغوی در کتاب مکاسب شیخ انصاری است ، مسئله ای که به دنبال پاسخ آن هستیم ، در یک جمله پرسشی عبارت است از : (کتب و متون لغوی در کتاب مکاسب چگونه به کار گرفته شده اند ؟). مقصود از کلمه (چگونه ) را در این سوال بطور خلاصه میتوان اینگونه تشریح کرد: آیا شیخ انصاری در بهره گیری از کتب و منابع لغوی از الگو و الگوریتم خاصی استفاده میکند در صورت مثبت بودن جواب ،آن الگوریتم و روش را به صورت قدم به قدم توصیف کنید؟

ضرورت طرح چنین مسائلی را میتوان از دغدغه های بزرگان حوزه درباره کیفیت تحصیل علوم اسلامی در حوزه های علمیه بخوبی لمس کرد مثلاً رهبر معظم انقلاب درباره کتاب مکاسب میفرمایند : (براى كسى كه مى‏خواهد فقه استدلالى را از روى متن ياد بگيرد، نه؛ خوب نيست؛ طلبه دچار مشكل است- تسهيل كنند. همان مطالب شيخ را بياورند در يك كتاب ديگرى، منتها سرراست و روشن. تحقيق شيخ را در هر مسئله‏اى قشنگ بيان كنند، اما متعبد و مقيد باشند به همان‏كه شيخ بيان كرده؛ او را بيان كنند در اين كتاب جديد. اين مى‏شود مكاسب جديد، كه لازم است. اين عقيده‏ى من است.) ، اما ضرورت مساله مورد نظر بطور خاص را از چند جهت میتوان بررسی نمود که در بحث رابطه لغت و فقه بیان میشود اما عجالتاً میتوان به نقش لغت در موضوع شناسی مسائل فقهی اشاره کرد که اگر برخی از موضوعات فقهی بطور شایسته بررسی و تحلیل لغوی نشوند در نتیجه، حکمی که در مرحله بعد برای آن از ادله فقه استنباط میشود، دارای ابهام خواهد بود . و از منظر فرآیند آموزش علم فقه در دوره استدلالی میتوان گفت که لغت از مقدمات بدون واسطه فهم علم فقه است که مکرراً از آن برای رسیدن به نتیجه فقهی استفاده شده است ،بنابراین ضروت بررسی مساله این تحقیق در ارائه درسنامه ای منقح و قابل دفاع ، غیر قابل انکار به نظر میرسد .

برای تامین چنین راهبرد آموزشی درباره کتاب مکاسب و مساله مورد نظر میتوان (روش شناسى پسينى‏، شاخه‏اى از معرفت شناسى پسينى‏ ) را به عنوان یک راهکار موثر معرفی نمود . در روش شناسی پیسینی موضوع تحقیق (آنچنانكه «هست»، نه آنچنانكه «بايد» و به ديگر عبارت، در مقام «تحقق» نه «تعريف») مورد بررسی واقع میشود (اين نگاه، نگاهى است از بيرون و نه‏ از درون‏) (يعنى مسبوق به تولد علوم و مستفيد از سير تاريخى آنها، بر خلاف معرفت شناسى پيشينى كه سابق بر تولد معارف بشرى است)

البته پیش فرض انتخاب این راه حل به رابطه روش شناسی توصیفی یک اثر با متن آن اثر که نوعی حکایت و اتحاد و(این همانی) است ، بر میگردد ، روش شناسی توصیفی به بیان اصول کلی حاکم بر متن میپردازد لذا تغایر آن را نسبت به اصل اثر نمی توان تغایر ماهوی دانست زیرا که متن محصول روش است پس بدون روش متنی نداریم و بدون متن روش نمود و مابازاء خارجی ندارد.

قبل از توضیح مساله مورد نظر اشاره به مشکلی که منشاء این تحقیق است خالی از لطف نیست ، شماری از مشکلات سیستم آموزشی حوزه علمیه مربوط به کتب درسی و روش آموزش آنهاست ، آرمانگرایی زعیمان حوزه با تاکید بر ابقاء متون پرقدرتی مانند کتاب مکاسب منشاء ایجاد سوالاتی درباره شایستگی ها ونقصانهای این کتب و خصوصاً کتاب مکاسب شده است که حل آنها از مسیری مانند آنچه در این نوشته با آن مواجه هستید خواهد گذشت

این مسیر یعنی (روش شناسی پسینی) میتواند با ارائه ی نظر دقیق درباره هر متنی به تاثیر آن در کمیت و کیفیت آموزش (تسهیل ،تعمیق ،تسریع ) کمک بسزائی نماید و یا اینکه با استفاده از آن میتوان متن موجود را تعدیل کرد .

اما توضیح و تحریر مساله مورد نظر و بیان تفاوت آن با مسائل مشابه متوقف بر بیان مقدماتی است :

یک : مساله این تحقیق از قبیل مسائل معرفتی و نظری که منتهی به یک فرضیه نظری میشود نیست بلکه مساله این تحقیق از سنخ مسائل عملی و عملیاتی است که نتائج آن را میتوان در تحلیل کلان روش تحقیق لغوی شیخ بکار برد.

دو : رابطه این موضوع با نظریات شیخ در مباحث الفاظ علم اصول فقه را میتوان به رابطه روش شناسی و روش سازی تنزیل کرد که مسائل مربوط به روش سازی تقدم رتبی بر مسائل روش شناسی دارند و یکی ناظر به ذهن و دیگری ناظر به خارج است .

سه : درباره جایگاه این مساله میتوان گفت :اگر برای شیخ انصاری در باب لغت یک نظریه فراگیر در نظر گرفته شود اقلا متشکل از چهار جزءخواهد بود 1\_ مبانی که در علم اصول از آن بحث میشود 2\_ رویکردشان نسبت به متون و کتب لغوی 3\_رویکردشان نسبت به دیگر منابع لغوی (متونی که از زمان عرب اصیل رسیده است مانند احادیث) 4\_ آنچه که در مرحله تحقیق انجام دادند که شامل توصیف فرآیند اجتهاد لغوی ایشان است که موضوع این نوشته مربوط به این بخش و با دو قید کتاب مکاسب و کتب لغوی می باشد تا اولاً دیگر تراث شیخ از آن خارج باشد و ثانیاً غیر متون لغوی از منابع لغت (مثل قرآن وحدیث) را شامل نشود .

مسائلی که در تحقیقات درجه دو که ناظر به عملکرد ذهن و روش شناسی هستند (مانند معقولات ثانی منطقی) از پیچیدگی خاصی برخوردارند، یکی از عوامل پیچیدگی اینگونه مسائل همزمانی دو نگاه آلی و استقلالی به موضوعات این تحقیقات می باشد . برای تسهیل این معضل به ناچار باید در یک مرحله به گزارش و توصیف تحقیقات لغوی شیخ پرداخت و در مرحله دیگر به تبیین وتحلیل آن که خود مشتمل بر چند مرحله خواهد بود، اما برای کوتاه کردن مرحله اول بعد از معرفی ابزار توصیف به گزارش مورد آماده شده میپردازیم و در مرحله دوم ، برای تحلیل این گزارش توصیفی براساس نظر شیخ در قدم اول نیازمند بررسی برخی دیدگاههای ایشان به مباحث لغت هستیم که با استناد به مباحث مساله حجیت قول لغوی ایشان در رسائل انجام میشود.

قدم دوم این مرحله ، به دنبال ترسیم راهبرد شیخ انصاری در کیفیت بهره گیری از کتب لغت در مسائل لغوی کتاب مکاسب است؛ (راهبرد به معنی تعیین جهت ،کمیت ، کیفیت و تعاملا ت حرکت در سطح سیاست های کلی در مقابل اجرائی است) این مهم ، بر اساس توصیف به دست آمده بعلاوه نگرش شیخ به حجیت قول لغوی و کیفیت رابطه علم فقه با لغت،.انجام میشود؛ . نکته قابل توجه در این قدم این است که در مکاسب و رسائل جمله ای که مبین راهبرد ایشان در این زمینه باشد پیدا نشد ؛ لذا آنچه در این گام بیان میشود مستند به گفتار شیخ نیست بلکه برداشتی تحلیلی از نحوه ی عملکرد شیخ انصاری است. ضرورت کشف راهبرد شیخ در این مساله با نگاهی به فهرست و آمار کتب لغوی که در تمدن اسلامی تهیه شده است نمایان میشود، فقدان یا ضعف راهبرد در این فضا صحیح ترین نگرشها و کار آمدترین روشها را هم با چالش و شکست روبرو میکند چون اولاً مراجعه به تمام این کتب در وسع شیخ انصاری و حتی دیگران نبوده است ، ثانیاً بسیاری از کتب لغت متنی شبیه هم داشته که مراجعه به آنها را بی فائده میکرده است . در آینده معلوم میشود که چالش اصلی پژوهش های لغوی شیخ هم از همین مرحله ناشی میشود .

قسمت سوم که محتوای آن نتیجه و حاصل این تحقیق است به بیان الگوریتم و فرآیند قدم به قدم استفاده شیخ از کتب لغت اختصاص دارد

قسمت چهارم تطبیق و راستی آزمائی الگوریتم به دست آمده است در این قسمت با استفاده از الگوریتم به تشریح عملیات شیخ در استفاده از کتب لغت خواهد گذشت.

اما مسائل فرعی تحقیق که مربوط به مرحله توصیف میشود:

* شیخ انصاری از چند کتاب لغوی در مکاسب بهره می برد نام آنها چیست ؟
* آمار مراجعه شیخ به هرکدام از این کتابها چگونه است ؟
* این کتب در چه تاریخی تالیف شدند؟
* متون لغوی موثر و غیر موثر در فتواهای فقهی شیخ کدام است؟
* استنادهای با واسطه و بیواسطه شیخ به متون لغوی کدام کتابهاست ؟
* شیخ از کدام متون تخصصی و عمومی لغت استفاده کرده است ؟
* شیخ از چند متن انتقادی لغت استفاده کرده است؟

در مرحله تبیین و تحلیل ، سوال اصلی تحقیق پرسش از چگونگی استفاده شیخ از متون و کتب لغوی است نه از چرائی در مرحله اصل مراجعه به این متون و نه از چرائی در علت مراجعه به فلان متن خاص از میان متون متعدد هرچند که هردو سوال بجا هستند. به بیان دیگر شیخ انصاری در مراجعه به کتب لغت از چه نقشه کلی پیروی میکند؟ پاسخ به این مسئله درقالب ترسیم یک الگوریتم، نقطه تحقق همان ارتقاءآموزشی با سه شاخصه (تسهیل ،تعمیق ،تسریع ) است، البته به نظر میرسد تعمیق بیشتر از این سطح با تسریع رابطه معکوس پیدا کند. برای رسیدن به الگوریتمی موجهه از سه مرحله نگرش شناسی شیخ به مباحث لغوی ، راهبرد شناسی و راهکار شناسی باید عبور کرد تا بتوان در نهایت آنچه به دست می آید را به مکاسب شیخ انصاری انتساب داد .

هرچند جواب از چراهای بالا از موضوع این تحقیق خارج است اما برای مزید فائده و تحلیلی تر شدن مقاله در جای مناسب به آنها اشاره میشود وجوابی هم در حد وسع ارائه خواهد شد.

توصیف تحقیقات لغوی شیخ انصاری در کتاب مکاسب

این تحقیق در مقام توصیف عملکرد استناد دهی شیخ به منابع لغوی بر اساس استقراء این مباحث از کتاب مکاسب شکل گرفته است و برای رسیدن به خود عملیات توصیف از گزارههای علم اصول فقه ، لغت و تاریخ وفلسفه لغت بعلاوه مباحث موضوع شناسی فقه و روش تحقیق و تحلیل آمار استفاده شده است ،

1\_ متون لغوی در مکاسب

شیخ انصاری در مکاسب از9 کتاب و منبع لغوی استفاده کردند متن ذیل که درباره معنی لغوی( غرر) است مشتمل بر بیشترین ارجاعات لغوی شیخ در یک موضوع به کتب لغت میباشد شماره های کنار هر اسم نشاندهنده کتاب لغوی و رقم آن درمتن است از مجموع متون لغوی موجود در مکاسب در این متن فقط از یک کتاب استفاده نشده است : [معنى الغرر لغة] و في 1\_الصحاح الغرة الغفلة و الغار الغافل و أغره أي أتاه على غرة منه و اغتر بالشي‏ء أي خدع به و الغرر الخطر. و نهى رسول الله ص عن بيع الغرر و هو مثل بيع السمك في الماء و الطير في الهواء إلى أن قال و التغرير حمل النفس على الغرر انتهى و عن 2\_القاموس ما ملخصه غره غرا و غرورا و غره بالكسر فهو مغرور و غرير كأمير خدعه و أطمعه بالباطل إلى أن قال غرر نفسه تغريرا و تغره كتحله أي عرضها للهلكة و الاسم الغرر محركه إلى أن قال و الغار الغافل و اغتر غفل و الاسم الغرة بالكسر انتهى و عن 3\_النهاية بعد تفسير الغرة بالكسر بالغفلة أنه نهى عن بيع الغرر و هو ما كان له ظاهر يغر المشتري و باطن مجهول و قال الأزهري بيع الغرر ما كان على غير عهدة و لا ثقة و تدخل فيه البيوع التي لا يحيط بكنهها المتبايعان من كل مجهول و قد تكرر في الحديث و منه حديث مطرف: إن لي نفسا واحدة و إني لأكره أن أغرر بها أي أحملها على غير ثقة و به سمي الشيطان غرورا لأنه يحمل الإنسان على محابه و وراء ذلك ما يسوؤه انتهى. و قد حكي أيضا عن 4\_الأساس و5\_ المصباح و 6\_المغرب و 7\_الجمل و 8\_المجمع تفسير الغرر بالخطر ممثلا له في الثلاثة الأخيرة ببيع السمك في الماء و الطير في الهواء.

9\_ شمس العلوم و دواء كلام العرب من الكلوم این منبع فقط یکبار در مکاسب آمده است .

2\_ تعداد مراجعه ،

براساس این تقسیم سوالی که مطرح میشود این است که چرا در تعداد مراجعات تفاوت است به یکی کمتر و دیگری بیشتر ،برای توضیح این سوال باید به آماری که در هدایةالطالب آمده است توجه کرد؟

برسی تعداد مراجعات شیخ به کتب لغوی

شیخ انصاری درمیان منابع لغوی به 5 مصدر بطور مکرر مراجعه دارند با فرض وجود این پنج منبع نزد شیخ و دسترسی آسان ایشان به این منابع ، در حالت عادی انتظار می رود که شیخ از هر 5 مصدر درتمام مراجعات و مسائل لغوی استفاده کرده باشند، مانند مورد ذیل ((و القائف كما عن الصحاح و القاموس و المصباح-: هو الذي يعرف الآثار.و عن النهاية و مجمع البحرين زيادة: أنّه يعرف شَبَه الرجل بأخيه و أبيه‏)) اما برسی ها نشان نمی میدهد که شیخ در تمام موارد چنین گزارشی داشته باشند . با توجه به این مطلب مساله این است که چرا شیخ در تمام مسائل لغوی به همه این منابع اشاره نکردند ،آیا ایشان فقط در برخی موارد به تمام این منابع مراجعه میکنند ؟ چرا؟ یا اینکه در تمام موارد به همه این منابع مراجعه دارند ولی فقط در برخی موارد از همه نام میبرند ؟ در اینصورت علت نام بردن و نام نبردن از آن منابع چه میتواند باشد؟آیا ایشان در این مساله ترتیب و منطقی را رعایت میکنند ؟ یا خیر؟ و بسیاری از سوالات دیگر که در این مجال قابلیت طرح و بررسی دارند. برای توضیح بیشتر به جدول ذیل توجه فرمائید.

رتبه بندی کتب لغوی بر اساس تعداد مراجعه

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| ردیف | ترتیب کتاب هدایة الطالب | نام کتاب لغوی | سال تولد و وفات مولف | آمار تعداد مراجعه به هر کتاب ،عدد میان (0) ابتدای نوشته نشان دهنده رتبه کتاب درتعداد مراجعه از 1تا7 است |
|  | «105» | الصحاح | (000 - 393 ه) | (1) ما يقارب من عشرين موضعا، مصرّحا فيها بذكر المصدر «الصحاح» هذا، بالاضافة الى الموارد التي نقل فيها عنه من دون التصريح بذكر المصدر، بل اكتفى بذكر عبارة عن «أهل اللغة» ، و نحوها |
|  | «106» | القاموس المحيط | (000 - 816 ه) | (2) صرّح في بعضها بالمصدر «القاموس»، و ذلك في أكثر من اثني عشر مرة ، و في البعض الآخر لم يصرح بالمصدر |
|  | «108» | المصباح المنير في شرح غريب الشرح الكبير | (000 - 760 ه) | (3) في ما يقارب من أحد عشر موضعا. هذا، بالإضافة إلى الموارد التي لم يصرح فيها بذكر المصدر |
|  | «110» | النهاية في غريب الحديث و الأثر | (000 - 606 ه) | (4) بلغ التصريح فيها بذكر المصدر«النهاية» في أكثر من ثمانية مواضع هذا، بالاضافة الى الموارد التي لم يصرّح فيها بذكر المصدر |
|  | «107» | مجمع البحرين و مطلع النيرين | (000 - 1087) | (5) عدد دقیق بررسی نشده است اما مسلما بیشتر از سه مورد است احتمالا 12 مرتبه 6 مرتبه با اسم و بقیه بدون اسم |
|  | «109» | المغرب | (000 - 610 ه) | (6) «المغرب» في مباحث المكاسب في موضعين فقط |
|  | «103» | أساس البلاغة | (467 - 538 ه) | (6) ورد التصريح بذكر «أساس البلاغة» في أبحاث مكاسب الشيخ الأنصاري في موضعين‏ |
|  | «104» | شمس العلوم و دواء كلام العرب من الكلوم | (000 - 573 ه) | (7) عن محكي شمس العلوم في موضع واحد فقط، |
|  | در این کتاب نیامده | المجمل یا الجمل | (000 - 395 ه) | (7) یک باردر معنی غرر |

از مقایسه اعداد و ارقام جدول بالا تبلور این سوال بیشتر میشود که چرا چنین تفاوت فاحشی در تعداد اشاره به کتب فوق وجود دارد؟ اگر تعداد منابع لغوی مکاسب معین است بعد از استقراء موارد تحقیقات لغوی تعداد لغات هم مشخص شود آنگاه میتوان با مراجعه به منابع مشخص کرد که اولویت بندی شیخ و الگوی وی در مراجعه به کتب و استفاده از آنها چگونه بوده است ؟

مثلا در مثل ماده رشوه عدم ذکر صحاح بخاطر معنی نکردن رشوه توسط جوهری است یا در مورد تعریف بیع که فقط از مصباح المنیر معنایی ذکر میشود بخاطر این است که بقیه منابع تعریف منسجمی ندارند. یا اینکه مثلا سر تکرار فراوان مجمع البحرین علاوه بر تخصصی بودن آن احتمالاً منبع بودن برای نقل قولهای شیخ از دیگر کتب لغوی است.

3\_ تاریخ تالیف

براساس این تقسیم و با توجه به تعداد مراجعات به این منابع ، این نکته روشن می شود که

* ملاک شیخ در مراجعه ‍‍‍پر تکرار به کتاب صحاح اللغة میتواند تقدم زمانی آن باشد
* اما این تقدم زمانی نمی تواند تنها ملاک شیخ در استفاده کم یا فراوان از کتابی باشد چون از جهت تعداد مراجعه قاموس المحیط که از جهت تاریخ تالیف در رتبه هشتم قرار دارد از جهت تکرار مراجعه در مرتبه دوم است و المجمل یا الجمل که هم عصر الصحاح است فقط یک مرتبه ارجاع دارد همینطور بقیه کتب.

در جاهایی که شیخ از منابع متعدد لغوی بهره بردند لحاظ نگاه تاریخی ایشان با تاملی روشن است توضیح اینکه در اغلب موارد صحاح را اول ذکر میکنند وبعد به سراغ قاموس می روند که علت آن در جای خود روشن می شود در سه منبع باقیمانده در اغلب اوقات مجمع البحرین آخرین است اما تاخر نهایه ابن اثیر از مصباح المنیر هم میتواند بخاطر لحاظ اتحاد موضوعی آن با مکاسب در علم فقه باشد در آینده درباره کیفیت چینش این کتب بیشتر سخن میگوییم .

نتیجه ای که از جستجوی کلیدواژه قاموس در کتاب مکاسب به دست آمد : قاموس 18 بار تکرار شده است اما بدون الصحاح 10 مرتبه و با الصحاح 8 مرتبه 5 بار با فاصله کمتر از 19 کلمه و 3 بار بیشتر از 19 کلمه

1\_ المكاسب (طبع قديم ) / ج‏1 / 192 / القائف لغة و اصطلاحا ..... ص : 192

و القائف كما عن الصحاح‏ و القاموس‏ و المصباح هو الذي يعرف الآثار- و عن النهاية و مجمع البحرين زيادة أنه يعرف شبه الرجل بأخيه و أبيه

2\_ المكاسب (طبع قديم ) / ج‏1 / 205 / التاسعة عشرة الكهانة حرام ..... ص : 205

من كهن يكهن ككتب يكتب كتابة كما في الصحاح‏ إذا تكهن قال و يقال كهن بالضم كهانة بالفتح إذا صار كاهنا. و عن القاموس‏ أيضا الكهانة بالكسر لكن عن المصباح كهن يكهن كقتل يقتل كهانة بالفتح‏

3\_ المكاسب (طبع قديم ) / ج‏1 / 211 / هذا و لكن الإشكال في معنى اللهو ..... ص : 211

فإنه إن أريد به مطلق اللعب كما يظهر من الصحاح‏ و القاموس‏ فالظاهر أن القول بحرمته

4\_ المكاسب (طبع قديم ) / ج‏1 / 239 / تفسير الهجاء ..... ص : 239

و يدل عليه فحوى ما تقدم في الغيبة بل البهتان أيضا بناء على تفسير الهجاء بخلاف المدح كما عن الصحاح‏ فيعم ما فيه من المعايب و ما ليس فيه كما عن القاموس‏ و النهاية و المصباح لكن مع تخصيصه فيها بالشعر.

5\_ المكاسب (طبع قديم ) / ج‏2 / 501 / الأرش لغة و اصطلاحا ..... ص : 501

و هو لغة كما في الصحاح‏ و عن المصباح دية الجراحات و عن القاموس‏ أنه الدية و

6\_ المكاسب (طبع قديم ) / ج‏1 / 145 / ..... ص : 145

و لعل هذا أيضا دعا صاحب مفتاح الكرامة إلى زعم أن الإطراب في تعريف الغناء غير الطرب المفسر في الصحاح‏ بخفة لشدة سرور أو حزن و إن توهمه صاحب مجمع البحرين و غيره من أصحابنا. و استشهد على ذلك بما في الصحاح من أن التطريب في الصوت مدة و تحسينه. و ما عن المصباح من أن طرب في صوته مدة و رجعة. و في القاموس‏ الغناء ككساء من الصوت ما طرب به و أن التطريب الإطراب كالتطرب و التغني.

7\_ المكاسب (طبع قديم ) / ج‏1 / 146 / نقد ما أفاده في مفتاح الكرامة ..... ص : 145

مضافا إلى أن ما ذكر في معنى التطريب من الصحاح‏ و المصباح إنما هو للفعل القائم بذي الصوت لا الإطراب القائم بالصوت و هو المأخوذ في تعريف الغناء عند المشهور دون فعل الشخص ف يمكن أن يكون معنى تطريب الشخص في صوته إيجاد سبب الطرب بمعنى الخفة بمد الصوت و تحسينه و ترجيعه كما أن تفريح الشخص إيجاد سبب الفرح بفعل ما يوجبه فلا ينافي ذلك ما ذكر ما معنى الطرب. و كذا ما في القاموس‏ من قوله ما طرب به يعني ما أوجد به الطرب‏

8\_ المكاسب (طبع قديم ) / ج‏2 / 196 / معنى الغرر لغة ..... ص : 196

و في الصحاح‏ الغرة الغفلة و الغار الغافل و أغره أي أتاه على غرة منه و اغتر بالشي‏ء أي خدع به و الغرر الخطر. و نهى رسول الله ص عن بيع الغرر و هو مثل بيع السمك في الماء و الطير في الهواء إلى أن قال و التغرير حمل النفس على الغرر انتهى و عن القاموس‏ ما ملخصه غره غرا و غرورا و غره بالكسر فهو مغرور و غرير كأمير خدعه و أطمعه

* رتبه بندی بر اساس سال وفات و سبقت تاریخی کتب پر تکرار رنگی شدند.

|  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- |
| ردیف | ترتیب کتاب هدایة الطالب | نام کتاب لغوی | سال تولد و وفات مولف |
|  | «105» | الصحاح | (000 - 393) |
|  | در این کتاب نیامده | المجمل یا الجمل | (000 - 395) |
|  | «103» | أساس البلاغة | (467 - 538) |
|  | «104» | شمس العلوم و دواء كلام العرب من الكلوم | (000 - 573) |
|  | «110» | النهاية في غريب الحديث و الأثر | (000 - 606) |
|  | «109» | المغرب | (000 - 610) |
|  | «108» | المصباح المنير في شرح غريب الشرح الكبير | (000 - 760) |
|  | «106» | القاموس المحيط | (000 - 816) |
|  | «107» | مجمع البحرين و مطلع النيرين | (000 - 1087) |

4\_ کیفیت تاثیر مطالب منقول در مساله فقهی مورد بحث **،**

**1**\_شمس العلوم یکبار آنهم فقط به عنوان موید ذکر شده است. از این مرحله سعی می شود توصیفی از منابع کم مراجعه لغوی شیخ هم ارائه شودتا از تکرار برخی مطالب جلوگیری شود. شیخ در بحث حرمت غناء در شرح و رفع تنافی بدوی بین دو دسته روایت چنین مینویسد: (و ظهر مما ذكرنا أنّه لا تنافي بين حرمة الغناء في القرآن و ما ورد من قوله صلوات اللّه عليه: «وَ رَجّعْ بالقرآن صوتك، فإنّ اللّه يحبّ الصوت الحسن» فإنّ المراد بالترجيع ترديد الصوت في الحلق، و من المعلوم أنّ مجرّد ذلك لا يكون غناء إذا لم يكن على سبيل اللّهو، فالمقصود من الأمر بالترجيع أن لا يقرأ كقراءة عبائر الكتب عند المقابلة، لكن مجرد الترجيع لا يكون غناء؛ و لذا جعله نوعاً منه في قوله صلّى اللّه عليه و آله و سلم: «يرجّعون القرآن ترجيع الغناء». و في محكي شمس العلوم: أنّ الترجيع ترديد الصوت مثل ترجيع أهل الألحان و القراءة و الغناء «2»، انتهى. و بالجملة، فلا تنافي بين الخبرين، و لا بينهما و بين ما دلّ على حرمة الغناء حتى في القرآن‏) .

اما عبارت کتاب شمس العلوم که موارد اختلاف آن بامکاسب در سه مورد است:1\_تردد بجای ترید 2 \_ نیامدن( فی الحلق )در مکاسب 3\_ نیامدن(فی ) قبل از (القراءة و الغناء) به این قرار است : ([التَّرْجيع‏]: تردد الصوت في الحلق، مثل‏ ترجيع‏ أهل الألحان في القراءة و الغناء).

**1\_ از تعبیر** ( و فی محکی شمس العلوم) عدم مراجعه شیخ به متن اصلی به دست می آید، که میتواند نشانه عدم اهمیت یکی از این موارد باشد :1 ) مورد استشهاد بعد از روشن شدن تخالف مفهوم دو کلمه: چون قبلا از اضافه ترجیع به غناء در روایت نبوی «يرجّعون القرآن ترجيع الغناء» تغایر آن دو معلوم شد پس مراجعه به لغت لازم نبود. 2) خودکتاب : لذا در کل مکاسب فقط یک بار آنهم با واسطه مجهول از آن نقل شده است .

**2\_ و میتواند نشانه** عدم دسترسی شیخ به این کتاب باشد چون درکل مکاسب فقط یک بار آنهم با واسطه مجهول از آن نقل شده است .

**3\_ ترجیع در دیگر کتب لغوی** مورد استفاده شیخ در مکاسب : همانطور که ملاحظه میکنید غیر از مجمع البحرین هیچ کتابی ازترکیب اضافی ترجیع به غناء استفاده نکرده است و این میتواند با این تحلیل توجیه شود که از آنجائی که شیخ رجوع به اهل لغت را از باب شهادت میداند که در آن تعدد شاهد شرط است فقط به آن شاهدی اشاره کرده که ممکن بود ناشناخته بماند.

1\_ مجمع البحرين ؛ ج‏4 ؛ ص334 وَ فِي الْخَبَرِ" سَيَجِي‏ءُ قَوْمٌ مِنْ بَعْدِي‏ يُرَجِّعُونَ‏ الْقُرْآنَ‏ تَرْجِيعَ‏ الْغِنَاءِ وَ النَّوْحِ وَ الرَّهْبَانِيَّةِ لَا يَجُوزُ تَرَاقِيَهُمْ". تَرْجِيعُ‏ الصوت ترديده في الحلق كقراءة أصحاب الألحان آ آ آ آ، و هذا هو المنهي عنه، و أما التَّرْجِيعُ‏ بمعنى تحسين الصوت في القراءة فمأمور به، و منه‏ قَوْلُهُ ع‏" رَجِّعْ بِالْقُرْآنِ صَوْتَكَ فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الصَّوْتَ الْحَسَنَ". و ما رُوِيَ‏" أَنَّهُ يَوْمَ الْفَتْحِ كَانَ‏ يُرَجِّعُ‏ فِي قِرَاءَتِهِ". و منه‏ الدُّعَاءُ" اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ لِقُلُوبِنَا عِبْرَةً عِنْدَ تَرْجِيعِهِ‏".

2\_المغرب ؛ ج‏1 ؛ ص322 (رجَع‏) بنفسه (رجوعاً)، و (رجّعه‏) ردَّه. و منه (التَرجيع‏) في الأذان، لأنه يأتي بالشهادتين خافضاً بهما صوته ثم يَرجِعهُما رافعاً بهما صوتَه.

3\_القاموس المحيط ؛ ج‏3 ؛ ص37 و التَّرْجيعُ‏ في الأذانِ: تَكريرُ الشَّهادَتَيْنِ جَهْراً بعدَ إخْفائِهما، و تَرْديدُ الصوتِ في الحَلْقِ.

4\_النهاية في غريب الحديث و الأثر ؛ ج‏2 ؛ ص202 فى صفة قراءته عليه الصلاة و السلام يوم الفتح‏ «أنه كان‏ يُرَجِّعُ‏» التَّرْجِيعُ‏: ترديد القراءة، و منه‏ تَرْجِيعُ‏ الأذان. و قيل هو تقارب ضروب الحركات فى الصّوت. و قد حكى عبد اللّه ابن مغفّل‏ تَرْجِيعَهُ‏ بمدّ الصّوت فى القراءة نحو: آء آء آء، و هذا إنما حصل منه و اللّه أعلم يوم الفتح؛ لأنه كان راكبا، فجعلت الناقة تحرّكه و تنزّيه، فحدث‏ التَّرْجِيعُ‏ فى صوته. (س) و فى حديث آخر «غير أنه كان لا يُرَجِّعُ‏» و وجهه أنه لم يكن حينئذ راكبا، فلم يحدث فى قراءته التَّرْجِيعُ.

5\_الصحاح ؛ ج‏3 ؛ ص1218 و كذلك‏ التَّرْجِيعُ‏، قال جرير: و رَجَّعْتُ‏ من عِرْفَانِ دارٍ كأنها بقيةُ و شمٍ فى متُونِ الأَشاجِعِ‏ و التَّرْجِيعُ‏ فى الأذان‏ . و تَرْجِيعُ‏ الصوتِ: ترديدُه فى الحَلْقِ، كقراءة أصحاب الألحان. و تَرْجِيعُ‏ الدابةِ يديْها فى السير، و تَرْجِيعُ‏ الواشمةِ وَشْمَها.

**بررسی تاریخ ورود کتاب شمس العلوم به محافل فقهی شیعه و استفاده فقهاء از آن**

نتایج به دست آمده از جستجوی جزء اول اسم این کتاب (شمس العلوم ) در دامنه نا محدود کتابی برنامه‌ى" جامع فقه اهل البيت عليهم السلام نسخه 2"،( شامل 1248 عنوان كتاب، در بيش از 3000 جلد، اثر 410 مؤلف است.) مشتمل بر 47 کتاب فقهی و 5 کتاب لغوی من جمله مجمع البحرین طریحی است . نکته حائز اهمیت عدم وجود (شمس العلوم) در آثار مولفین قبل از طریحی و در دیگر آثار شیخ انصاری در نتیجه جستجو می باشد. با مطالعه مقدمه شیخ طریحی بر کتاب مجمع البحرين ؛ ج‏1 ؛ ص9 که میگوید:(و كان جمع الكتب في كل وقت متعبا و تحصيلها عن آخرها معجزا معجبا و وفق الله سبحانه المجاورة لبيته الحرام و للحضرة الرضوية على مشرفها السلام و ظفرت هناك و هنالك بعدد عديد من الكتب اللغوية كصحاح الجوهري، و الغريبين للهروي، و الدر النثير، و نهاية ابن الأثير، و شمس العلوم، و القاموس، و مجمع البحار المأنوس، و فائق اللغة، و أساسها، و المجمل من أجناسها، و المغرب‏‏‏ ) به دست می آید که این کتاب قبل از ایشان در حوزه های شیعه رواج نداشته است. در صورت توجه شیخ به مطلب مذکور شاید بتوان گفت که اولا :حکایتگر از شمس العلوم جناب طریحی و من تاخر عنه بودند ثانیاً : تعریض با تعبیر (و في محكي شمس العلوم) بخاطر ضعف استدلال به این کتاب باشد چون جناب نشوان بن سعيد حميرى بعد از معنی کردن (مثل ترجيع أهل الألحان في القراءة و الغناء، ) به قول شاعری استشهاد میکند که در دیگر کتب لغوی مورد استفاده شیخ انصاری اثری از آن دیده نمیشود: قال يصف نهيق الحمار «1»: يُرَجِّعُ‏ في‏ الصُّوى‏ بمهضَّمات‏\_ يَجُبْنَ‏ الصدر من‏ قصب‏ العوالي‏ الصوى: الأعلام. و المهضمات: عروق الحلوق شبهها بقصبات المزامير. يقال: مزمار مهضم لأنه أكسار يُضم بعضها إِلى بعض. و يَجُبْنَ: أي يقطعن. من قصب العوالي: أي بلاد العوالي .

2\_آن دسته که هیچگاه بطور مستقل مورد استناد قرار نگرفته اند مثلاً مجمل اللغة ابن فارس که فقط یک مرتبه در ضمن چند منبع دیگر مورد مراجعه شیخ بوده است ، یا همانطور که در آمار مراجعه به اساس البلاغة و المغرب مشاهده میشود شیخ انصاری فقط 2 مرتبه به آنها استناد کرده است اما نکته قابل توجه این است که مراجعه به هیچ یک از( مجمل اللغة،اساس البلاغة و المغرب) به تنهایی به عنوان منبع پاسخ مطرح نشدند بلکه احتمالاً به عنوان منبع کمکی و موید استفاده شدند.

شیخ در توضیح معنی غرر از تمام منابعی که میتوانستند(یعنی غیر ازشمس العلوم که فقط یکبار از آن نام برده اند) از 8 منبع دیگر بهره بردند من جمله 3 منبع مورد بحث : و قد حكي‏ أيضا عن الأساس و المصباح‏ و المغرب و الجمل و المجمع تفسير الغرر بالخطر المكاسب (طبع قديم ) / ج‏2 / 197 / معنى الغرر لغة .

ابن فارس دو کتاب در علم لغت به نامهای مقاییس اللغه و المجمل دارد اما شیخ انصاری تنها فقط از یک کتاب نامبرده و فقط یکبارآنهم به عنوان موید از المجمل استفاده کرده و شاید علت این إعراض شیخ در رویکرد اجتهادی ابن فارس در کتاب دیگرش یعنی مقاییس باشد. در کتابشناسی برنامه قاموس درتوصیف کتاب معجم مقاييس اللغة چنین نوشته شده است .

(مولف سعى كرده است براى هر ماده اصول معنايى آن را ذكر كند و مشتقات مختلف آن ماده را به آن اصول برگرداند، اين كار گرچه اجتهادى بوده و در بسيارى از موارد مى‏توان بر او اشكالاتى وارد كرد، اما در نوع خود بى‏نظير بوده و امروزه نيز كار او بسيار مورد نياز است؛ ) بکار گیری اجتهاد و استنباط هرچند از دقیق النظرترین مجتهدان باشد بازهم درتیررس خطاء و اشتباه قرار دارد لذا نمی تواند به عنوان مصدر مناسبی بکارگرفته شود مگر برای غیر متخصص که ظاهراً شیخ انصاری در لغت صاحب نظر هستند .مجموعه ای از توصیفات که از نرم افزار تراجم و کتابشناسی درباره کتاب المجمل انتخاب شده است را با هم مرور میکنیم: (\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\* 1 \*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*   
معجم المطبوعات العربية و المعربة و هو شامل لأسماء الكتب المطبوعة في الأقطار الشرقية و الغربية ...، ج‏1، صفحه 199  
4- المجمل في اللغة - معجم التزم فيه الصحيح و الواضح من كلام العرب دون الوحشي المستنكر و آثر فيه الايجاز \_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_ (0) الانباري 392 معجم الادباء 2- 6 ابن خلكان 1- 43 الديباج المذهب 36 بغية الوعاه 153 مفتاح السعادة 1- 94 (1) wonnurB. R معجم المطبوعات العربية و المعربة و هو شامل لأسماء الكتب المطبوعة في الأقطار الشرقية و الغربية ...، ج‏1، ص: 200 و عليه كتاب الشيخ مجد الدين الفيروزبادي صاحب القاموس أورد فيه الف سؤال و آخذه عليه مع ثنائه و حبه. ذكر البرهان الحلبي أن صاحب القاموس تتبع أوهام ابن الفارس في الف موضع مع تعظيمه له و ثنائه عليه (كشف الظنون)- صدر منه الجزء الاول فقط على نفقة الحاج محمد ساسي المغربي- مط السعادة 1914- 1332 ص 319 و أهمل طبع الجزء الثاني «1»  
\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\* 1 \*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*   
تكملة أمل الآمل، ج‏2، صفحه 113  
مؤلّفات ذات شأن أشهرها: كتاب المجمل في اللغة اقتصر فيه على الألفاظ الهامّة المستعملة، أخذ أكثرها عن السماع، و أخذ عمّن تقدّمه، و اختصر الشواهد، و رتّبه على الأبجد المعروف اليوم، و أجمل الكلام فيه. قلت: و قد طبع في هذه الأيام.  
\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\* 1 \*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*   
أعيان الشيعة، ج‏8، صفحه 242  
ثم بعد ذلك حفطت المجمل في اللغة و حضرت في شهور 514 كتاب أبي جعفر المقرئ اما [امام‏] الجامع القديم بنيسابور مصنف كتاب ينابيع اللغة و غير ذل  
\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\* 1 \*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\* تاريخ التراث العربي، قسم‏1ج‏8، صفحه 378 المجمل (فى اللغة)»، و هو معجم موجز في اللغة الفصحى «مع استبعاد النادر و الغريب ...، و هو كتاب قيّم لشروحه الموجزة و شواهده الشعرية الوافرة». (215/ 1953/ 6 snerirO: niremearK. J) و شأنه شأن كتاب «الجيم» فى ترتيبه الألفاظ على أوائلها، ثم ترتب المواد في داخل الحروف في أبواب بحسب عدد الأصول. «و عندى أن تصنيفه ذلك من أحسن ما صنّف في معناها» (دمية القصر للباخرزى 2 2/ 485). و ينقل عنه كثيرا و يوصف بأنه أهم كتبه.  
\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\* 1 \*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\* موسوعة مؤلفى الامامية، ج‏3، ص: 135 63- المجمل في اللغة «1» (عربي/ لغة) معجم موجز في اللغة الفصحى احتوى على شروح و شواهد شعرية وافرة. رتّب ألفاظه على أوائلها بحسب حروف المعجم، ثم المواد داخل الحروف بحسب عدد الأصول، و استبعد النادر و الغريب و أحال في المولّد على كتابه «متخير الألفاظ».)

نکته آخر درباره این کتاب آنکه فیروزآبادی صاحب قاموس بر این کتاب حاشیه ای انتقادی دارد که به ( أوهام ابن فارس في المجمل) معروف است ، گفته شده که در این کتاب هزار اشکال بر المجمل ایراد شده است.‏

اما بررسی و مقایسه منابع لغوی شیخ در ماده غرر با عبارت المجمل اینجا برای تتمیم فائده عبارت مقاییس اللغة هم ذکر میشود:

اما عبارت مکاسب : (المغرب و الجمل و المجمع تفسير الغرر بالخطر ممثلا له في الثلاثة الأخيرة ببيع السمك في الماء و الطير في الهواء) همانطور که ملاحظه خواهید نمود مثال الطیر فی الهواء مربوط به المجمل نیست و در نسبت آن به این کتاب سهو شده است.

المجمل ص532و الغَررُ: الخَطَر کبيع السمك فى الماء کتابخانه آل البیت

**المغرب ؛ ج‏2 ؛ ص100**

في الحديث‏ «نَهى عن بَيْع‏ الغَرَر» و هو الخَطر الذي لا يُدْرى أيكون أم لا، كبيْع السمك في الماء و الطيرِ في الهواء، و عن عليّ رضي اللّه عنه‏: «هو عمل ما لا يُؤمن عليه‏ الغُرور» . و عن الأصمعي: «بيْع‏ الغَرَر أن يكون على غير عُهْدة و لا ثقة». قال الأزهري‏: «و تدخُل البُيوعُ المجهولة التي لا يُحيط بها المتبايعان».

**مجمع البحرين ؛ ج‏3 ؛ ص423**

وَ فِي الْخَبَرِ" نَهَى رَسُولُ اللَّهِ عَنْ بَيْعِ‏ الْغَرَرِ". و فسر بما يكون له ظاهر يغر المشتري و باطن مجهول مثل بيع السمك بالماء و الطير في الهواء.

**معجم مقاييس اللغه ؛ ج‏4 ؛ ص381**

و من الباب: بيع‏ الغَرَر، و هو الخَطَر الذى لا يُدْرَى أيكون أم لا، كبيع العبدِ الآبِق، و الطَّائرِ فى الهواء. فهذا ناقصٌ لا يتمُّ البيع فيه أبداً. و غَر

**الصحاح ؛ ج‏2 ؛ ص768**

و الغَررُ: الخَطَر. و نهى رسول اللَّه صلى اللَّه عليه و سلم عن بيع‏ الغَرَرِ ، و هو مثل بيع السمك فى الماء و الطير فى الهواء.

**أساس البلاغة ؛ ص448**

من‏ غرّر بنفسه إذا أخطرها تَغِرَّةً. و هو على‏ غَرَرٍ: خطَرٍ. و نهَى عن بيع‏ الغَرَرِ؛ و قال النّمر:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تصابَى و أمسَى عَلاه الكِبَرْ |  | و أمسَى لجمرَةَ حبلٌ‏ غَرَرْ |
|  |  |  |

أي غير موثوق به. و اطوه على‏ غُروره‏ أي على مكاسره.

**شمس العلوم ؛ ج-8 ؛ ص4874**

[الغَرَر]: الخطر، و في الحديث‏: «نهى النبي عليه السلام عن بيع‏ الغَرَر». قال ابن مسعود: لا تبيعوا السمك في الماء، فإنه‏ غَرَر. قال أبو حنيفة و أصحابه و الشافعي و من وافقهم: لا يجوز بيع الحيتان في الأنهار، و أجازه ابن أبي ليلى، قالوا: فإن صيدت ثم جُعلت في ماء قليل يمكن أخذها منه جاز بيعها. قال أبو حنيفة و أصحابه: و للمشتري الخيار إذا أخرجها، إن شاء أخذ، و إن شاء ترك.

**المصباح المنير فى غريب الشرح الكبير للرافعى ؛ النص ؛ ص445**

َرُ) الخَطَرُ و نَهَى رَسُولُ اللّهِ صلَّى اللّهُ عَلَيهِ و سَلَّمَ عَنْ بَيْعِ الْغَرَرِ.

دومین بار از المغرب در بحث کهانة نام برده شده که به زودی در تحلیل کیفیت نقل (تقسیم بعدی) بررسی میشود .

اما شیخ انصاری یک بار دیگر از اساس البلاغة مانند مورد قبلی (المجمل) به عنوان موید در معنای طرب بهره برده است در این مورد مستند اصلی صحاح اللغة است : و الطرَب على ما في الصحاح-: خفّة تعتري الإنسان لشدّة حزن أو سرور و عن الأساس للزمخشري: خفّة لسرور أو همّ‏ .

شخصیت لغوی زمخشری از سه کتاب او من جمله مقدمه الادب آشکار میشود شیوع استفاده از الفائق فى غريب الحديث‏- و اساس البلاغة در میان مجامع علمی این سوال را مطرح میکند که چرا شیخ انصاری فقط دو مرتبه از اساس البلاغه نه دیگر اثر وی آنهم به عنوان موید بهره جسته است؟ آیا میتوان از تحلیل به دست آمده ‍‍پرتویی بر روش شناسی لغوی شیخ افکند یا خیر؟ درباره اساس البلاغه میگویند : (با توجه به اين كه بناى زمخشرى بر ذكر كلمات ادبى و بلاغى بوده است؛ لذا اين كتاب براى استفاده عمومى در كارهاى تحقيقى جامعيت ندارد و فاقد بسيارى از لغات ضرورى مى‏باشد، از اين رو نمى‏تواند معجم عام قابل استفاده‏اى براى كارهاى تحقيقى باشد. اكثر كلمات در اين كتاب ثلاثى هستند و كلماتى كه داراى ماده رباعى يا خماسى باشند انگشت‏شمارند.) اما عدم حضور الفائق فى غريب الحديث را چگونه میتوان توجیه کرد؟ بررسی شخصیت لغوی زمخشری و روش او در کتب لغتش موضوع این نوشتار نیست . آنچه در این مجال اهمیت دارد این است که بدانیم اولاً زمخشری لغات را از عرب فصیح نگرفته است ثانیاً تفکر معتزلی و عقل گرایی بر آثار وی حاکم است ثالثاً وی از اصحاب یا موسسان جریان تحلیل عقلی در ادبیات محسوب میشود.

برای تکمیل تحقیق دامنه ای در کتابخانه فقه اهل البیت علیهم السلام 2 به کتب غیر لغوی از دوره زمخشری تا شیخ انصاری اختصاص یافت و کلید واژه های زمخشری ، اساس، الاساس با عملگرهای و دامنه های محتوایی متفاوت جستجو شد بعد از این مرحله به نظر آمد که حضور ایشان در کتب فقهی چنان موثر و جدی نیست ، البته بر هر محقق فقه و علوم اسلامی لازم است که از حضور چنین افرادی در عرصه فقه یک تحلیل اقلا اجمالی داشته باشد.

در نهایت به مقایسه نظریه زمخشری در معنای طرب با بقیه لغویین مطرح در مکاسب می پردازیم 1**\_ أساس البلاغة ؛ ص385**

طرب-هو طرِبٌ‏ و طروب‏ و مِطراب‏، و قد طرِبَ‏ طرباً و هو خفّة من سرور أو همّ، و تطرّب‏؛ قال الطرمّاح: و تطرّبْت للهَوَى ثمّ أوقف ت رِضاً بالتُّقى و ذو البِرّ راضي‏ و قومٌ‏ طِراب‏ و مطاريب، و أطربني‏ صوتُه و تطرّبني؛ قال الكميت: و لم تُلهني دارٌ و لا رَسمُ دمنَةٍ و لم‏ يتطرّبْني‏ بنانٌ مُخضَّبُ‏ «و الكريم‏ طروب‏»، و استطرب‏ القوم: اشتدّ طربهم‏، و استطربتُه: سألته أن‏ يُطرّب‏؛ قال الطرمّاح: و استطرَبتْ‏ ظُعنُهم لمّا احزَألّ بهم‏ آل الضّحى ناشطاً من داعياتِ دَدِ أي سألته أن‏ يُطرّبَ‏ و يُغَنّي، و هو من داعيات دد: من دواعيه و أسبابه يعني النّاشط و هو الحادي لأنّه ينشط من مكان إلى مكان، و طرِبتِ‏ الإبلُ للحُداء، و إبل‏ طِراب‏ و مطاريب، و حمامة مِطراب‏ الضّحى، و طرّبَ‏ في غنائه و قراءته، و قرأ بالتطريب‏. و تقول: إذا خفقتِ المضاريب خفّتِ المطاريب. و طرطِبْ بضأنك: ادعُ بها. و أخزى اللّه تعالى طُرْطُبَّيْها: ثدييها الطّويلين.

و الطرَب على ما في الصحاح-: خفّة تعتري الإنسان لشدّة حزن أو سرور و عن الأساس للزمخشري: خفّة لسرور أو همّ‏ .

**2\_الصحاح ؛ ج‏1 ؛ ص171**

طرب‏ الطَّرَبُ‏: خِفَّة تصيب الإنسانَ لشدةِ حزنٍ أو سرور. و قد طَرِبَ‏ يَطْرَبُ‏. قال الشاعر: و أَراني‏ طَرِباً فى إثْرِهِمْ‏ طَرَبَ‏ الوالِهِ أو كالمُخْتَبَلْ‏ و أَطْرَبَهُ‏ غيرُه و تَطَرَّبَهُ‏. قال الكُميت: و لم تُلْهِنِي دارٌ و لا رسمُ مَنْزِلٍ‏ و لم‏ يَتَطَرَّبْنِي‏ بَنَانٌ مُخَضَّبُ‏ و إبلٌ طواربُ: تَنْزِع إلى أوطانها. و المَطَارِب‏: طرقٌ متفرِّقة واحدها مَطْرَبَةٌ و مَطْرَبٌ‏. قال الشاعر: و مَتْلَفٍ مثلِ فَرْقِ الرأس تَخْلِجُهُ‏ مَطَارِبٌ‏ زَقَبٌ أميالُها فِيحُ‏

**3\_القاموس المحيط ؛ ج‏1 ؛ ص129**

[طرب‏]- الطَّرَبُ‏، محركةً: الفَرَحُ، و الحُزْنُ، ضِدُّ، أو خِفَّةٌ تَلْحَقُكَ، تَسُرُّكَ أو تَحْزُنُكَ، و تَخْصيصهُ بالفَرَحِ وَ هَمٌ، و الحَرَكَةُ، و الشَّوقُ. - و رجُلٌ‏ مِطْرابٌ‏ و مِطْرابَةٌ: طَروبٌ. - و اسْتَطْرَبَ‏: طَلَبَ الطَّرَبَ، - و- الإِبِلَ: حَرَّكَها بالحُداءِ. - و التَّطْريبُ‏: الإِطْرابُ، - كالتّطرُّبِ‏، و التَّغَنِّي. - و الأَطْرابُ‏: نُقاوَةُ الرَّيَاحينِ. - و المَطْرَبُ‏ و المَطْرَبَةُ، بفتحِهِما: الطَّريقُ الضَّيِّقُ. و ككَتِفٍ: فَرَسُ النبيِّ صلى الله عليه و سلم. - و المَطارِبُ‏: مِخْلافٌ باليَمَنِ. - و طَيْروبٌ‏: رجُلٌ. - و طارابُ: ة بِبُخارى. - و طُرابِيَةَ، كقُراسِيَةٍ: كُورةٌ بمِصْرَ، أو هي ضُرابِيَةُ.

**4\_المصباح المنير فى غريب الشرح الكبير للرافعى ؛ النص ؛ ص370**

طَرِبَ‏: (طَرَباً) فَهُوَ (طَرِبٌ‏) مِنْ بَابِ تَعِبَ و (طَرُوبٌ‏) مُبَالَغَةٌ وَ هِىَ خِفَّةٌ تُصِيبُهُ لِشِدَّةِ حُزْنٍ أَوْ سُرُورٍ و الْعَامَّةُ تَخُصُّهُ بِالسُّرُورِ و (طَرَّبَ‏) فِى صَوْتِهِ بِالتَّضْعِيفِ رَجَّعَهُ وَ مَدَّهُ.

**5\_** مجمع البحرين، ج‏2، ص: 109

(طرب) " الطَّرَبُ‏" بالتحريك: خفة تعتري الإنسان لشدة حزن أو سرور، و العامة تخصه بالسرور، يقال‏ طَرِبَ‏ طَرَباً من باب تَعِبَ فهو طَرِبٌ‏ أي مسرور. و إبل‏ طَرَّابٌ‏: و هي التي تتسرع إلى أوطانها. و التَّطْرِيبُ‏ في الصوت: مده و تحسينه‏

**6\_ النهاية في غريب الحديث و الأثر ؛ ج‏3 ؛ ص117**

(طرب‏) (س) فيه‏ «لعن اللّه من غيّر المَطْرَبَة و المقربة» المَطْرَبَة: واحدة المَطَارِب‏، و هي طرق صغار تنفذ إلى الطرق الكبار. و قيل هي الطّرق الضّيّقة المتفرّقة. يقال طرّبت عن الطريق: أى عدلت عنه.

**7\_شمس العلوم ؛ ج‏7 ؛ ص4101**

[المَطْرَبة]: طريق ضيق و جمعها: مطارب‏. و يقال: المطارب‏: طرق متفرقة. [طَرِب‏]: الطَّرَبُ‏ خفة تأخذ الإنسان من شدة الفرح أو من شدة الحزن. و يقال: الكريم‏ طروب‏: أي سريع إلى الجود. و يقال: إبل‏ طِراب‏: أي تنزع إلى أوطانها. و طَرِب‏ الرجلُ: إذا غنّى، و رجل‏ طَرِبٌ‏. [الإطراب‏]: أَطْرَبه‏ فطرب‏. [التطريب‏]: طَرّب‏ في صوته: إذا مدّه و طَرَّب‏ في القراءة و الأذان كذلك.

3\_ دسته ای که خود شیخ به عدم قابلیت استناد به آن برای کشف معنا در صورت منفرد بودن تصریح کرده است **المكاسب (طبع قديم ) ؛ ج‏2 ؛ ص518** فلا حجة فيما في القاموس‏ مع تفرده به‏ درباره قاموس در آینده بحث می شود.

تاکنون وضعیت پنج منبع مشخص شد و سه تا از آنها (شمس العلوم \_المجمل \_اساس البلاغة )معرفی شدند اما چهار منبع دیگر باید بررسی شود  الصحاح \_ مجمع البحرين و مطلع النيرين \_ المصباح المنير في شرح غريب الشرح الكبير \_النهاية في غريب الحديث و الأثر

5\_کیفیت نقل از منبع :

1\_ عدم مراجعه به اصل منبع و حکایت با واسطه

این منابع را میتوان به دو گروه تقسیم کرد : اول آنهایی که شیخ در مکاسب کمتر از سه بار به آنها ارجاع داده است دوم آنهایی که بیشتر از سه بار ارجاع دارند

1)منابع کم مراجعه

*1*\_ شمس العلوم

(و في محكي شمس العلوم أن الترجيع ترديد الصوت مثل ترجيع أهل الألحان و القراءة و الغناء) و اما عبارت شمس العلوم در دو موضع با مکاسب تفاوت دارد اول اینکه در مکاسب تردد الصوت به تردید الصوت تبدیل شده است و دوم اینکه (فی الحلق) از عبارت حذف شده است سوم هم اینکه کلمه (فی )بین الالحان والقراة به واو مبدل شده است: [التَّرْجيع : تردد الصوت في الحلق، مثل ترجيع أهل الألحان في القراءة و الغناء شمس العلوم، ج-4، ص: 2439

2\_ المجمل یا الجمل :

و قد حكي‏ أيضا عن الأساس و المصباح‏ و المغرب و الجمل و المجمع تفسير الغرر بالخطر المكاسب (طبع قديم ) / ج‏2 / 197 / معنى الغرر لغة .

3\_ المغرب

در هر دو موردی که نام برده شده است:

1) و قد حكي‏ أيضا عن الأساس و المصباح‏ و المغرب و الجمل و المجمع تفسير الغرر بالخطر المكاسب (طبع قديم ) / ج‏2 / 197 / معنى الغرر لغة . عبارت المغرب : 2439**المغرب ؛ ج‏2 ؛ ص100** و هو الخَطر الذي لا يُدْرى أيكون أم لا، كبيْع السمك في الماء و الطيرِ في الهواء، وعن عليّ رضي اللّه عنه‏: «هو عمل ما لا يُؤمن عليه‏ الغُرور»

2)( كيف كان ففي قوله ع انقطعت الكهانة دلالة ما عن المغرب‏ من أن الكهانة في العرب كانت قبل المبعث‏) تعبیر (عن المغرب)هم بر نقل با واسطه دلالت دارد که ناقل مجمع البحرین است متن المغرب : (كهن: (الكاهن‏): واحد (الكُهّان‏) و (الكَهَنةِ) قالوا: إن‏ الكِهانة كانت في العرب قبل المَبْعَث يُروى‏ أن الشياطين كانت تسْتَرِق السمع فتُلْقيه إلى‏ الكهَنة فتزيدُ فيه ما تُريد، و تقبلُه‏ الكُفّار منهم، فلما بُعث عليه السلام و حُرِست السماء بطلَت‏ الكِهانة.) و متن مجمع البحرین : و في المغرب- نقلا عنه-: الْكَاهِنُ‏ أحد الْكُهَّانِ‏، و أَنَ‏ الْكِهَانَةَ في العرب: قبل المبعث،يُرْوَى‏" أَنَّ الشَّيَاطِينَ كَانَتْ تَسْتَرِقُّ السَّمْعَ فَتُلْقِيهِ إِلَى الْكَهَنَةِ، وَ تَقْبَلُهُ الْكُفَّارُ مِنْهُمْ فَلَمَّا بُعِثَ ص وَ حُرِسَتِ السَّمَاءُ بَطَلَتِ‏ الْكِهَانَةُ". ج‏6 ؛ ص305 همانطور که مشاهده میشود قائل در المغرب به صورت ضمیر جمع و نامعلوم آمده که در مجمع مفرد آمده که با توجه به جمله قبل معلوم میشودبه نظر شیخ طریحی قائل ابن اثیر در النهایه است در حالیکه با توجه به سال وفات آن دو صحت این نظر بعید است، نکته مهم و اساسی در اینجا این است که شیخ انصاری با ذکر روایت در صدد تائید کردن المغرب هستند نه استفاده از معنای لغوی که المغرب ارائه کرده است پس میتوان این مورد را از تحقیقات لغوی شیخ به تحقیقات حدیثی ایشان منتقل کرد.

المغرب فى ترتيب المعرب‏

معرفى اجمالى: المغرب فى ترتيب المعرب» اثر ابوالفتح ناصرالدين مطرزى( متوفى 610 ق)، از معاجم عربى است كه به شرح الفاظ غريبى كه در كتابهاى فقه حنفى وجود دارد پرداخته است.

ساختار: كتاب از دو مقدمه و 28 باب تشكيل شده كه هر باب نيز به تعداد حروف الفبا داراى زير مجموعه است. در انتهاى اثر نيز رساله‏اى در نحو آمده است.

گزارش محتوا: اين اثر مانند كتاب« الزاهر» ازهرى و« مصباح المنير» فيومى است كه عنايتشان به الفاظ فقه شافعى بوده است. وى براى تاليف كتابش از آثار بسيارى استفاده كرده است كه از آن جمله است:\_1 كتب لغوى: العين، جمهرة اللغة، تهذيب اللغة، الصحاح، أساس البلاغة، طِلبة الطلبة، الغريبين للهروى، مقاييس اللغة و اصلاح المنطق.\_2 كتب غير لغوى مانند: ادب الكاتب، حماسة أبى تمام، كتاب سيبويه، شرح كتاب سيبويه اثر سيرافى، مشكل الآثار طحاوى، و معرفة الصحابة ابن منده. همچنين اين كتاب مرجع مناسبى براى بسيارى از علماء بعد از مطرزى بوده است مانند: المصباح المنير، مختار الصحاح، الراموز اثر محمد بن حسين بن على، تاج العروس، و اقرب الموارد. مقدمه اول كتاب به قلم محققين عبد الحميد مختار و محمود فاخورى نوشته شده است كه در ابتدا به زندگينامه‏ى مولف پرداخته و سپس در سبك و روش مولف در تاليف كتاب و منابع آن مطالبى را ذكر كرده‏اند. مؤلف در مقدمه‏اش بر كتاب درباره دليل تاليف كتاب و سبك نگارش خود مطالبى را بيان كرده است. سپس به متن كتاب پرداخته كه حاوى ترجمه‏ى واژگانى است كه فاء الفعل آن حروف همزه، تا صاد مى‏باشد. نويسنده در ابتدا كلمات را به اصل خود بازگردانده يعنى در اغلب موارد به ثلاثى تبديل كرده و طبق فاء الفعل واژگان را مرتب نموده است مثلا واژه‏ى« الدثار» را مى‏توان در« دثر» يافت و واژه‏ى« المسبار» را در« سبر» يافت و« الاشتباك» را در« شبك» يافت. اما آن واژگانى كه بيش از سه حرف اصلى دارند را بين ثلاثى‏ها مى‏توان يافت مثلا« دخرص» را بين« دخس» و« دخل» مى‏توان يافت. واژگانى كه اول آن همزه وصل و يا زائده است و همچنين همزه‏هايى كه در آخر واژگان هستند و اصلى نيستند را در ثلاثى آن مى‏توان يافت؛ مثلا« اصقع» را در« صقع» و« اثنين» در« ثنى» و« دعاء» را در« دعو» مى‏توان يافت. مطرزى در المغرب در عين اختصار به ضبط صحيح اسامى و كلمات و در موارى بيان واژگان فارسى نيز پرداخته است.

معرفى اجمالى: ابوالفتح ناصر الدين مطرزى خوارزمى‏

ابوالفتح ناصر الدين بن عبد السيد ابى المكارم بن على خوارزمى حنفى»، مشهور به مطرزى، در رجب سال 538 ق( سال وفات زمخشرى) در جرجانيه‏ى خوارزم متولد شد. دوران نوجوانيش را در آنجا گذرانيد و از اساتيدى همچون پدرش، و خطيب خوارزم ابوالمؤيد موفق بن احمد مكى( شاگرد زمخشرى) بهره گرفت و از علامه محدث ابو عبدالله تاجر استماع حديث نمود. سپس به خوارزم و شهرهاى ديگر مهاجرت كرد و از شيوخى چون بقالى و هراسى علوم مختلفى آموخت و در فقه حنفى سرآمد شد. او در مذهب همچون زمخشرى معتزلى بود. در سال 601 ق هنگامى كه عازم سفر حج شد و به بغداد رسيد، جماعتى از فقهاء از او- خصوصاً در باب ادب و لغت- استفاده‏ى فراوانى بردند و به خاطر اينكه او را امام حاذق در فقه، حديث‏شناس ماهر و جامع علوم عربيت يافتند، قائل شدند كه عالم‏تر از او در نحو و لغت و شعر و... يافت نمى‏شود. وى در تاريخ 10 يا 11 يا 21 جمادى الاولى سال 610 ق در خوازرم در سن 70 سالگى از دنيا رفت. در رثاى او بيش از 300 شاعر شعر سروده‏اند.

و كيف كان، ففي قوله: «انقطعت الكهانة» دلالة على ما عن المُغْرِب من أنّ الكهانة في العرب كانت قبل المبعث‏ ، قبل منع الشياطين‏ عن استراق السمع‏.

4\_ اساس البلاغة

و قد حكي‏ أيضا عن الأساس و المصباح‏ و المغرب و الجمل و المجمع تفسير الغرر بالخطر

اما تعبیر زمخشری: و هو على‏ غَرَرٍ: خطَرٍ. و نهَى عن بيع‏ الغَرَر أساس البلاغة ؛ ص448

5 \_ واسطه درحکایت

واسطه در حکایت از کتب بالا گاهی کتاب مجمع البحرین است و گاهی کتب فقهی خصوصاً مفتاح الکرامة است در این صورت جهت ذکر منبع احتمالا تعریض به آن کتاب فقهی می باشد. بحث از مفتاح الکرامه به طور مفصل خواهد آمد.

6 \_ نتیجه

مطالبی که از منابع کم مراجعه و با واسطه از مصدرشان در مکاسب نقل شدند در مساله فقهی نقش موید دارند نه مستقل به (کیفیت تاثیر مطالب منقول در مساله فقهی مورد بحث) مراجعه شود.

2)منابع پر مراجعه

شیخ انصاری در منابع پر مراجعه ای که دارند گاهی با واسطه از آنها نقل میکنند دقت شود که وجود واسطه در این موارد از نوع تعبیر شیخ به دست میآید مانند نمونه های ذیل که شیخ در نقل با واسطه از حرف جر عن و در بیواسطه از فی استفاه کردند:

كتاب المكاسب / ج‏4 / 363 / مسألة احتكار الطعام ..... ص : 363

و هو كما في‏ الصحاح‏ و عن‏ المصباح: جمع الطعام و حبسه يتربّص به الغلاء لا خلاف في مرجوحيّته.

كتاب المكاسب / ج‏5 / 391 / القول في الأرش ..... ص : 391

و هو لغةً- كما في‏ الصحاح‏ و عن‏ المصباح-: دية الجراحات، و عن القاموس: أنّه الدية.

كتاب المكاسب / ج‏1 / 291 / كلمات اللغويين و الفقهاء في معنى الغناء و الطرب ..... ص : 291

و الطرَب على ما في‏ الصحاح‏-: خفّة تعتري الإنسان لشدّة حزن أو سرور و عن‏ الأساس للزمخشري: خفّة لسرور أو همّ.

توجه شود که (اساس البلاغه )از منابع کم تکرار است.

2\_ مراجعه به اصل منبع

شیخ انصاری گاهی ازدو منبع لغوی مستقیم و بدون واسطه نقل میکندکه یکی صحاح اللغة و دیگری قاموس المحیط است صحاح را بواسطه خصوصیاتی که دارد میتوان در منابع تخصصی بررسی کرد و قاموس به عنوان منبع انتقادی بررسی میشود.

6\_ تخصص گرایی ،

همانطور که ملاحظه میشود تخصص مولف در موضوع خاص کتاب میتواند در چهار منبع اصلی و پُر مراجعه ( **النهاية في غريب الحديث** **و الأثر** و **مجمع البحرين و مطلع النيرين** در حدیث \_ **المصباح المنير في شرح غريب الشرح الكبير** در فقه \_ **الصحاح** در لغت) بعنوان وجه مشترک آنها معرفی شود ، منتها این تخصص در هر مورد متفاوت از دیگری است که در آینده توضیح بیشتری درباره آن ارائه میشود.

7\_ لحاظ رابطه فنی بین منابع

1) قاموس المحیط به عنوان منتقد صحاح معروف است و در تعداد مراجعه هم مرتبه دوم بعد از صحاح را دارد

2) رابطه معنای لغوی و اصطلاحی از موارد مد نظر شیخ و منابع تخصصی فقهی( المصباح المنیر) و حدیثی ( مجمع البحرین و النهایه فی غریب الحدیث و الاثر) بوده است ، شیخ اعظم در عبارات ذیل بالمناسبه ترسیم و تحلیل صحیح و ناصحیح این رابطه را بیان می کنند.که از آن به ضمیمه آنچه در باره المجمل ابن فارس گذشت شاید بتوان موضع ایشان را درباره نظریه گوهر و روح معنا به دست آورد

القول في الأرش‏ و هو لغةً- كما في الصحاح‏و عن المصباح‏-: دية الجراحات، و عن القاموس: أنّه الدية. و يظهر من الأوّلين أنّه في الأصل اسمٌ للفساد. و يُطلق في كلام الفقهاء على مالٍ يؤخذ بدلًا عن نقصٍ مضمونٍ في مالٍ أو بدنٍ‏، لم يقدّر له في الشرع مقدّرٌ. و عن‏ حواشي‏ الشهيد قدّس سرّه: أنّه يطلق بالاشتراك اللفظي على معانٍ: منها: ما نحن فيه. و منها: نقص القيمة لجناية الإنسان على عبد غيره في غير المقدّر الشرعي. و منها: ثمن التالف المقدّر شرعاً بالجناية، كقطع يد العبد. و منها: أكثر الأمرين من المقدّر الشرعي و الأرش، و هو ما تلف بجناية الغاصب‏، انتهى. و في جعل ذلك من الاشتراك اللفظي إشارةٌ إلى أنّ هذا اللفظ قد اصطلح في خصوص كلٍّ من هذه المعاني عند الفقهاء بملاحظة مناسبتها للمعنى اللغوي مع قطع النظر عن ملاحظة العلاقة بين كلٍّ منها و بين الآخر، فلا يكون مشتركاً معنوياً بينهما، و لا حقيقةً و مجازاً، فهي كلّها منقولاتٌ عن المعنى اللغويّ بعلاقة الإطلاق و التقييد. و ما ذكرناه في تعريف الأرش فهو كلّي انتزاعيٌّ عن تلك المعاني، كما يظهر بالتأمّل.

مرحله دوم

برای تحلیل این گزارش براساس نظر شیخ در قدم اول نیازمند بررسی برخی دیدگاههای ایشان به مباحث لغت هستیم که با استناد به مباحث مساله حجیت قول لغوی ایشان در رسائل انجام میشود. کیفیت رابطه علم فقه با لغت مطلب دیگر این مرحله است .

در قدم دوم بر اساس توصیف به دست آمده در مرحله اول بعلاوه نگرش شیخ به حجیت قول لغوی و کیفیت رابطه علم فقه با لغت راهبرد و استراژی شیخ در کیفیت بهره گیری از کتب لغت در مسائل لغوی کتاب مکاسب ترسیم خواهد شد

قسمت سوم که محتوای آن نتیجه و حاصل این تحقیق است به بیان الگوریتم و فرآیند قدم به قدم استفاده شیخ از کتب لغت اختصاص دارد.

قسمت چهارم تطبیق و راستی آزمائی الگوریتم به دست آمده است در این قسمت با استفاده از الگوریتم به تشریح عملیات شیخ در استفاده از کتب لغت خواهد گذشت.

قسمت اول از مرحله دوم

کلمات شیخ در ترسیم کیفیت مواجهه با علم لغت

1\_1\_ تعیین محدوده و کیفیت حجیت قول لغوی در علم اصول

شیخ در بیانی که در مقام حجیت یا عدم حجیت قول لغوی دارند در عباراتشان بطور غیر منسجم به فروض1\_ علم و2\_ جهل به معنای لغات اشاره دارند و میفرمایند : ( أنّ أكثر موادّ اللغات إلّا ما شذّ و ندر- كلفظ «الصعيد» و نحوه- معلوم من العرف و اللغة، كما لا يخفى‏) و در ادامه مرحوم شیخ در ضمن بیان وجه نیاز به قول لغوی به فرض سوم 3\_علم اجمالی به معنای لغات هم اشاره کرده اند که :( و لكن الإنصاف أن مورد الحاجة إلى قول اللغويين أكثر من أن يحصى في تفاصيل المعاني بحيث يفهم دخول الأفراد المشكوكة أو خروجها و إن كان المعنى في الجملة معلوما من دون مراجعة قول اللغوي كما في مثل ألفاظ الوطن و المفازة و التمر و الفاكهة و الكنز و المعدن و الغوص و غير ذلك من متعلقات الأحكام مما لا يحصى) بنا به نقل یکی از شاگردشان ميرزا موسى تبريزى‏ که در اوثق الوسائل‏مینویسد : (كان المصنّف رحمه اللّه قبل الدورة الأخيرة من مباحثته التي لم تتمّ له و أدركه هادم اللذات في أثنائها مقوّيا لعدم حجّية قول اللغوي، و عدل عنه في الدورة الأخيرة، فأضاف قوله: «هذا و لكنّ الإنصاف ...» إلى المتن‏ ).شیخ انصاری متمایل به حجیت قول لغوی بودند. اما به هر حال ایشان در تحریر محل نزاع حجیت قول لغوی ، موارد نیاز مراجعه به قول لغوی را در سه مورد ذیل احصاء و حصر می کنند.

1\_2\_ مواردیکه از نظر شیخ در آن مراجعه به قول لغوی ، نیاز است.

فالإنصاف: أنّ الرجوع إلى أهل اللغة مع عدم اجتماع شروط الشهادة:(1)إمّا في مقامات يتسامح فيها؛ لعدم التكليف الشرعيّ بتحصيل العلم بالمعنى اللغويّ، كما إذا اريد تفسير خطبة أو رواية لا تتعلّق بتكليف شرعيّ. و إمّا في مقام لا بدّ فیه من العمل، و هذا لایخلوا من احد الامرین : (2)إمّا في مقامات يحصل العلم بالمستعمل فيه من مجرّد ذكر لغويّ واحد أو أزيد له على وجه يعلم كونه من المسلّمات عند أهل اللغة، كما قد يحصل العلم بالمسألة الفقهيّة من إرسال جماعة لها إرسال المسلّمات. و(3) إمّا في مقام انسدّ فيه طريق العلم و لا بدّ فیه من العمل فيعمل بالظنّ بالحكم الشرعيّ المستند بقول أهل اللغة.

از سه مورد مذکور آنچه موضوع بحث حجیت قول لغوی است همین مورد سوم است. اما آنچه که درمجموع این عبارات مربوط به بحث روششناسی لغوی شیخ میشود عبارتند از :

* إمّا في مقامات يحصل العلم بالمستعمل فيه من مجرّد ذكر لغويّ واحد أو أزيد له على وجه يعلم كونه من المسلّمات عند أهل اللغة، كما قد يحصل العلم بالمسألة الفقهيّة من إرسال جماعة « في( ل) و نسخة بدل( ص) زيادة:« بل فقيه واحد».» لها إرسال المسلّمات. یعنی در مواردی مثل ارسال مسلمات، معنایی که از قول لغوی به دست می آید علمی است نه تقلیدی پس حجیت هم دارد.
* تفاصيل المعاني بحيث يفهم دخول الأفراد المشكوكة أو خروجها و إن كان المعنى في الجملة معلوما من دون مراجعة قول اللغوي. این جمله هم اشاره به کاربرد دیگری برای علم لغت در علم فقه است.

پس میتوان نتیجه گرفت که به نظر شیخ معنائی را میتوان در آیات و روایات متعلق احکام به لفظ نسبت داد که نسبت به دلالت وضعیه آن لفظ به آن معنی علم داشته باشیم نه ظن وشک ، براین اساس مساله مهم در این مرحله کیفیت تحصیل چنین علمی است که شیخ انصاری در کتاب مکاسب در مواضع مورد نظر (آیات و روایات متعلق احکام ) چگونه از شک وظن به مرحله علم میرسند و در چه مواردی تحصیل علم به معنای لغت را ممکن نمی دانند؟

بخاطر گستردگی رابطه فقه با لغت در این قسمت باید نحوه ی تعامل این دو باهم روشن شود تا در قدم بعد بتوان به راحتی نقاب از عملکرد شیخ در استفاده از منابع لغوی برداشت و روشمند بودن شیخ را مراجعه به این منابع اثبات کرد.

رابطه لغت و علم فقه

لغت و علوم

فن لغت، دانش شناخت معانی واژه‌ها است و فایده آن، پی بردن به معانی گوناگون هر واژه و درست معنا کردن آن می‌باشد.از این جهت یکی از لوازم حتمی زندگی اجتماعی انسانهاست.  
از آن‌جا که لغت ، به تعاریف و حدود مرسوم در علوم و تفسیر اصطلاحات موجود در آنها نمی‌پردازد، بلکه معانی گوناگون الفاظ مختلف را مستقلا بیان می‌کند، جزء فنون ابزاری و متکفل بیان مبادی تصوریه علوم نیست، لذا خود لغت را در صورت رفع نواقص میتوان یک دانش مستقل دانست.  
لغت، در هر زبانی، از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است، زیرا همه علومی که به آن زبان تدوین شده‌اند به آن نیازمندند.  
زبان رسمی بسیاری از علوم بلکه تمام علومی که به علوم اسلامی معروفند زبان عربی است علم فقه از جمله علومی است که زبان رسمی و جهانی آن عربی است .

لغت و فقه

فقهاء بر اساس نیازهای خاص و تخصصی که به متون و منابع لغوی داشته اند در طول تاریخ مستمراً به ساماندهی و بررسی مشکلات این فن نظر داشتند .

حاصل و دست آورد تلاش فقهاء در دو بخش قابل پی گیری است اول در علم اصول فقه و دوم در خود متون فقه ، علت این تفکیک وجدائی هم رابطه این دو علم با هم است که علم اصول فقه جایگاه روش شناسی و روش سازی را برای علم فقه دارد براین اساس است که فقهاء مطالبی که با واسطه از مقدمات استدلال فقهی قرار میگیرند را درعلم اصول فقه بررسی کرده اند ، موضوع مورد بحث ما هم از این قاعده خارج نبوده و بسیاری از مسائل مربوط به آن در علم اصول مطرح شده است .

موضوعات لغوی در علم اصول فقه براساس جهان بینی شیعی نظمی بدیع یافته و در حلقه های مترابط و منطقی مورد بحث و تحلیل واقع شده است .

نمونه ای منسجم از این تلاش علمی را میتوان در کتاب المدخل إلى عذب المنهل في أصول الفقه علامه شعرانی ملاحظه نمود .   
المبادي اللغوية  
          اللغة: ..... ص : 63  
          «الوضع» ..... ص : 66  
                    «الوضع الشخصي و النوعي» ..... ص : 67  
                    «الأشياء المنسوبة إلى الوضع» ..... ص : 67  
          «المركب موضوع» ..... ص : 68  
          «في أنه لا يجب أن يكون لكل معنى لفظ» ..... ص : 69  
          «اللفظ موضوع للدلالة على الصورة الذهنية» ..... ص : 70  
          «في أن الدلالة تابعة للإرادة» ..... ص : 71  
          «في الطريق إلى معرفة الوضع» ..... ص : 73  
          «في حجية قول اللغوي و عدمها» ..... ص : 74  
          «الاسم و الفعل و الحرف» ..... ص : 77  
          «نسبة الفعل إلى الزمان» ..... ص : 78  
          «نسبة الفعل إلى الله و المجردات» ..... ص : 79  
          «في تغير المعاني بتغاير الاعتبارات» ..... ص : 80  
          «فى الكلى و الجزئى» ..... ص : 81  
          «تقسيم المفرد باعتبار وحدته و وحدة المعنى و تعددهما» ..... ص : 84  
          «في أسماء الإشارة و المضمرات و أمثالها» ..... ص : 84  
          «كلام لا بأس بالتنبيه عليه» ..... ص : 86  
          «المركب إما خبر و إما إنشاء» ..... ص : 88  
          «معنى دلالة الأمر على الحال» ..... ص : 91  
          «في المشترك» ..... ص : 92  
                    «مسألة» ..... ص : 97  
                    «في استعمال اللفظ المشترك في أكثر من معنى» ..... ص : 99  
                    «في أن استعمال المشترك في معانيه مسألة لغوية لا عقلية» ..... ص : 102  
                    «في أن استعمال المشترك في معنييه حقيقة» ..... ص : 104  
                    «في اشتراط إمكان الجمع في استعمال المشترك» ..... ص : 105  
                    «استعمال اللفظ في معناه الحقيقي و المجازي» ..... ص : 106  
                              «الاستدلال على الجواز» ..... ص : 107  
                    «استعمال اللفظ في معنييه الحقيقي و المجازي» ..... ص : 112  
                    «حمل المشترك على إرادة جميع المعاني» ..... ص : 114  
          «في الحقيقة و المجاز» ..... ص : 115  
          «في أقسام الحقيقة» ..... ص : 117  
                    «الحقيقة اللغوية» ..... ص : 117  
                    «الحقيقة العرفية» ..... ص : 118  
                    «المنقول» ..... ص : 120  
                    «الحقيقة الشرعية و الحقيقة الدينية» ..... ص : 120  
                    «الاختلاف في الحقيقة الشرعية» ..... ص : 124  
          «في الصحيح و الاعم» ..... ص : 132  
          «المجاز» ..... ص : 136  
                    «الغرض من المجاز» ..... ص : 139  
                    «في أنواع العلاقات» ..... ص : 141  
                    «في ان المجاز بالوضع» ..... ص : 147  
          «استعمال اللفظ في نوعه أو مثله» ..... ص : 150  
          «الأصل في الاستعمال الحقيقة» ..... ص : 151  
          «التعارض بين الحقيقة و المجاز المشهور» ..... ص : 153  
          «المميز بين الحقيقة و المجاز» ..... ص : 154  
          «في تعارض الأحوال» ..... ص : 160  
          «تنبيه» ..... ص : 165  
          «في معنى قول صاحب الفصول ظهور إرادة و ظهور إثبات» ..... ص : 166  
          «في حروف بحث عن معانيها أهل الاصول» ..... ص : 167  
                    الأول: الواو العاطفة ..... ص : 167  
                    الثانى: الفاء يدل على التعقيب من غير مهملة فى كل شى‏ء بحسبه على ما هو مشهور. ..... ص : 169  
                    الثالث الباء. ..... ص : 169  
                    الرابع فى. ..... ص : 171  
          «بحث» ..... ص : 172  
          «في الخروج عن النص» ..... ص : 174  
          «في النص على العلة» ..... ص : 176  
          «في الإيماء و التنبيه» ..... ص : 182  
          «تنقيح المناط» ..... ص : 185  
          «مسألة» ..... ص : 193

اینجا لازم به تذکر است که بیان این مقدمات با واسطه از رسم این مقاله خارج است آنچه که در این مجال اهمیت دارد شناخت زمینه های ارتباط علم فقه با لغت در عرصه مقدمات لغوی بدون واسطه در استدلالهای فقهی است ، که در دو بخش(رابطه منابع فقهی و لغت ) و (رابطه موضوعات و مسائل فقهی و لغت ) مطالبی عرضه میشود .

رابطه منابع فقهی و لغت

در این بحث کلمه منابع به صورت مشترک لفظی در دو اصطلاح منبع فقه ( قرآن و سنت و عقل واجماع ) و متون مرجع علماء هر فن استفاده شده است.

قرآن و لغت

اولین منبع علم فقه کتاب الله است و( نخستين دانش ادبى لغت‏شناسى است كه از معناى واژگان بحث مى‏كند و ابزار فهم الفاظ قرآن است. راز تأثير لغت‏شناسى در تفسير[ و فهم آیات الاحکام] آن است كه آيات قرآن متشكل از واژه‏هاى گسترده موجود در زبان عربى است كه افزون بر لزوم آشنايى با مفاد اوليه آن‏ها، به سبب وجود ترادف و اشتراك و كاربردهاى مجازى و استعارى و كنايى گونه‏گون، تشخيص معناى مراد از آن‏ها در آيات قرآن تبحر و دقت خاصى مى‏طلبد و افزون بر مراجعه به كتاب‏هاى واژه‏شناسى، غريب القرآن و متون نثر و نظم منسوب به دوران نزول قرآن، بايد به تأثير ساختارهاى مختلف واژه توجه داشت و در كاربردهاى قرآنى آن نيز دقت كرد، از اين رو افزون بر دانش لغت‏شناسى به طور عام، مفسر[آیات الاحکام] بايد از مفردات قرآنى و غريب القرآن نيز آگاهى داشته باشد. ). چون شناخت دانش لغت (تأثير بسزايى در استنباط احكام شرعى دارد و بخش قابل توجهى از اختلاف فقهى مذاهب به اين مبنا باز مى‏گردد؛ براى نمونه كاربرد واژه‏ «قروء» در دو معناى پاكى و حيض سبب استنباط در حكم فقهى متفاوت از آيه‏ «والمُطَلَّقتُ يَتَرَبَّصنَ بِانفُسِهِنَّ ثَلثَةَ قُرُوءٍ» (بقره/ 2، 228) شده است، در نتيجه گروهى معتقدند زنان مطلَّقه بايد به مدت سه پاكى عده نگه دارند. گروهى ديگر مدت عده آنان را سه حيض دانسته‏اند.).

همانگونه که قرآن یکی از منابع متون لغوی محسوب میشود فهم برخی از لغات آن هم به متون لغوی نیاز دارد . نمونه ای از کاربرد لغت در فهم وتفسیر آیه توسط شیخ انصاری را ملاحظه میفرمائید ، که شیخ اولین معنی قرب در آیه را همان معنای لغوی قرب میگیرند .

**كتاب المكاسب ؛ ج‏3 ؛ ص574**

عموم قوله تعالى: وَ لا تَقْرَبُوا مالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ\*، و حيث إنّ توضيح معنى الآية على ما ينبغي لم أجده في كلام أحد من المتعرّضين لبيان آيات الأحكام، فلا بأس بتوضيح ذلك في هذا المقام، فنقول: إنّ «القرب» في الآية يحتمل معاني‏ أربعة:

الأوّل: مطلق التقليب‏ و التحريك حتّى من مكان إلى آخر، فلا يشمل مثل إبقائه‏ على حال أو عند أحد.

الثاني: وضع اليد عليه بعد أن كان بعيداً عنه و مجتنباً، فالمعنى: تجنّبوا عنه، و لا تقربوه إلّا إذا كان القرب أحسن، فلا يشمل حكم ما بعد الوضع‏.

الثالث: ما يعدّ تصرّفاً عرفاً- كالاقتراض و البيع و الإجارة و ما أشبه‏ ذلك- فلا يدلّ على تحريم إبقائه بحاله تحت يده إذا كان التصرّف فيه أحسن منه، إلّا بتنقيح المناط.

الرابع: مطلق الأمر الاختياري المتعلّق بمال اليتيم، أعمّ من الفعل و الترك، و المعنى: لا تختاروا في مال اليتيم فعلًا أو تركاً إلّا ما كان أحسن من غيره، فيدلّ على حرمة الإبقاء في الفرض المذكور؛ لأنّ إبقاءه قربٌ له بما ليس أحسن.

روایات و لغت

همانطور که می دانید، برخی از ادباء احادیث را به واسطه پدیده نقل بمعنی از منابع علم لغت نمی دانند( الاستشهاد بالحديث عند اللغويين: قال الشيخ «أحمد الإسكندري»: «مضت ثمانية قرون و العلماء من أول أبي الأسود الدؤلي إلى ابن مالك لا يحتجون بلفظ الحديث في اللغة إلا الأحاديث المتواترة، و قد اختلف في عددها، فقيل: ثلاثة، و قيل: خمسة، إلى ستة عشر ...».)

اما بهر حال فهم برخی ازاحادیث شریف از گذرگاه متون لغوی میگذرد چه نقل به لفظ شده باشد و چه نقل به معنی. نکته قابل توجه در بررسی جایگاه لغت در فهم حدیث ،تقسیم دوگانه حدیث از این جهت است که یا نیاز به مراجعه به لغت لازم است و یا لازم نیست، شیخ در تعیین موضوع مساله حجیت قول لغوی مینویسند : (فالإنصاف: أنّ الرجوع إلى أهل‏ اللغة مع‏ عدم‏ اجتماع‏ شروط الشهادة: إمّا في مقامات ......و إمّا في مقامات يتسامح فيها؛ لعدم التكليف الشرعيّ بتحصيل العلم بالمعنى اللغويّ، كما إذا اريد تفسير خطبة أو رواية لا تتعلّق بتكليف شرعي)‏ ، اینجا توضیح برخی از شارحین رسائل چنین است : ( او تفسير قصّة من قصص القرآن الحكيم، أو غير ذلك، فانّها حيث لا تحتاج إلى العلم، لا يهمّ ان لا يحصل للانسان العلم، أو ما هو بمنزلته من الحجّة الشرعيّة. )و استاد اعتمادی می فرمایند :(و أمّا في مقامات يتسامح فيها) كالألفاظ الغير الراجعة إلى التكليف فإنّه يجوز الرجوع فيها إلى قول اللغوي من دون حاجة إلى حجيته‏ (لعدم‏ التكليف‏ الشرعي‏ بتحصيل‏ العلم‏ بالمعنى اللغوي كما إذا اريد تفسير خطبة أو رواية لا تتعلّق بتكليف شرعي‏) برخی از احادیث موجود در کتاب مکاسب که هدف از نقل آنها استنباط حکم شرعی نیست گرچه میتوان از آنها حکم شرعی هم استنباط کرد مانند مقداری از حدیث تحف العقول در ابتدای کتاب و حدیث حقوق اخوان در آخر بحث غیبت و جواب امام صادق علیه السلام به نامه نجاشی در آخر بحث ولایه من قبل الجائراست که در دو مورد اخیر با وجود برخی لغات نامفهوم شیخ انصاری هیچگونه تحلیل لغوی ارائه نمیکنند در صورتیکه مثلاً در روایت حقوق مومن کلماتی نیازمند تحلیل لغوی هستند که حتی اشاره ای هم به آن نشده است مانند : حق بمعنی الامر الثابت ، غفران با رحمت چه تفاوت معنائی دارد؟ فرق غفران با ستر در چیست ؟ و .....

**كتاب المكاسب ؛ ج‏1 ؛ ص5**

و ينبغي أوّلًا التيمّن بذكر بعض الأخبار الواردة على سبيل الضابطة للمكاسب،

من حيث الحلّ و الحرمة، فنقول مستعيناً باللّه تعالى-:

روي في الوسائل‏ و الحدائق‏ عن الحسن بن عليّ بن شعبة في كتاب تحف العقول‏ عن مولانا الصادق صلوات اللّه و سلامه عليه حيث سُئل عن معايش العباد، فقال‏

**كتاب المكاسب ؛ ج‏1 ؛ ص365**

خاتمة في بعض ما ورد من حقوق المسلم على أخيه‏

ففي صحيحة مرازم، عن أبي عبد اللّه عليه السلام: «ما عُبد اللّه بشي‏ء أفضل من أداء حق المؤمن».

و روى في الوسائل و كشف الريبة، عن كنز الفوائد للشيخ الكراجكي-، عن الحسين بن محمد بن علي الصيرفي، عن محمد بن علي الجعابي، عن القاسم بن محمد بن جعفر العلوي، عن أبيه، عن آبائه، عن علي عليهم السلام، قال: «قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلم: للمسلم على أخيه ثلاثون حقّا، لا براءة له منها إلّا بأدائها أو العفو: يغفر زلّته، و يرحم عبرته، و يستر عورته، و يقيل عثرته، و يقبل معذرته، و يردّ غيبته، و يديم نصيحته، و يحفظ خلّته، و يرعى ذمّته، و يعود مرضه، و يشهد ميتته‏، و يجيب دعوته، و يقبل هديّته، و يكافئ صلته، و يشكر نعمته، و يحسن نصرته، و يحفظ حليلته، و يقضي حاجته، و يستنجح مسألته، و يسمّت عطسته، و يرشد ضالّته، و يردّ سلامه، و يطيّب كلامه، و يبرّ إنعامه، و يصدّق أقسامه، [و يوالي وليّه‏] و لا يعاديه‏ و ينصره ظالماً و مظلوماً فأمّا نصرته ظالماً فيردّه عن ظلمه، و أمّا نصرته مظلوماً فيعينه على أخذ حقّه-، و لا يسلمه، و لا يخذله، و يحبّ له من الخير ما يحبّ لنفسه، و يكره له [من الشرّ] ما يكره لنفسه»، ثم قال عليه السلام: سمعت رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلم يقول: إنّ أحدكم ليدع من حقوق أخيه شيئاً فيطالبه به يوم القيامة فيقضى له عليه».

**كتاب المكاسب ؛ ج‏2 ؛ ص101**

خاتمة في ما ينبغي للوالي العمل به في نفسه و في رعيّته‏

روى شيخنا الشهيد الثاني رحمه اللّه في رسالته المسمّاة بكشف الريبة عن أحكام الغيبة، بإسناده عن شيخ الطائفة، عن مفيدها ، عن جعفر ابن محمد بن قولويه، عن أبيه، عن سعد بن عبد اللّه، عن أحمد بن محمد بن عيسى عن أبيه محمد بن عيسى‏ الأشعري، عن عبد اللّه بن سليمان النوفلي، قال:

اما برخی احادیث که مدرک استنباط فقهی هستند با وجود نقل به معنی بازهم تحلیل لغوی شده اند ، مانند حدیث (نهی عن بیع الغرر ) افادات لغوی شیخ درباره این روایت نشان دهنده اعتناء واهتمام شدید ایشان نسبت به تاثیر متون لغوی در اجتهاد فقهی دارد .

**كتاب المكاسب ؛ ج‏4 ؛ ص175**

استدلّ في التذكرة على ذلك بأنّه: «نهى النبيّ صلّى اللَّه عليه و آله عن بيع الغرر»، و هذا غررٌ، و النهي هنا يوجب الفساد إجماعاً، .......... أمّا كون ما نحن فيه غرراً فهو الظاهر من كلمات كثيرٍ من الفقهاء و أهل اللغة، حيث مثّلوا للغرر ببيع السمك في الماء و الطير في الهواء؛ مع أنّ معنى الغرر على ما ذكره أكثر أهل اللغة صادقٌ عليه، و المرويّ عن أمير المؤمنين عليه السلام: «أنّه عملُ ما لا يؤمن معه من الضرر».

[معنى الغرر لغة]

و في الصحاح: الغرّة: الغفلة، و الغارّ: الغافل، و أغرّه، أي: أتاه على غِرّة منه، و اغترّ بالشي‏ء، أي: خدع به، و الغرر: الخطر، و نهى رسول اللَّه صلّى اللَّه عليه و آله عن بيع الغرر؛ و هو مثل بيع السمك في الماء و الطير في الهواء إلى أن قال: و التغرير: حمل النفس على الغرر، انتهى.

و عن القاموس ما ملخّصه: غرّه غرّاً و غروراً و غِرّةً بالكسر-، فهو مغرورٌ و غريرٌ كأمير-: خدعه و أطمعه في الباطل‏ إلى أن قال: غرّر بنفسه تغريراً و تغرّةً، أي: عرّضها للهلكة، و الإسم الغَرَر محرّكه إلى أن قال: و الغارّ: الغافل، و اغترّ: غفل، و الإسم الغِرَّة بالكسر، انتهى.

و عن النهاية بعد تفسير الغِرَّة بالكسر بالغفلة: أنّه نهى عن بيع الغَرَر، و هو ما كان له ظاهرٌ يغرّ المشتري، و باطنٌ مجهول. و قال الأزهري: بيع الغرر ما كان على غير عهدةٍ و لا ثقةٍ، و يدخل فيه البيوع التي لا يحيط بكنهها المتبايعان من كلّ مجهول، و قد تكرّر في الحديث، و منه حديث مطرِّف: «إنّ لي نفساً واحدة، و إنّي لأكره أن اغرّر بها»، أي أحملها على غير ثقةٍ، و به سمّي الشيطان غروراً؛ لأنّه يحمل الإنسان على محابّه، و وراء ذلك ما يسوؤه‏، انتهى.

و قد حكي أيضاً عن الأساس‏ و المصباح‏ و المغرب‏ و المجمل‏ و المجمع‏ تفسير الغرر بالخطر، ممثّلًا له في الثلاثة الأخيرة ببيع السمك في الماء و الطير في الهواء. و في التذكرة: أنّ أهل اللغة فسّروا بيع الغَرَر بهذين‏، و مراده من التفسير التوضيح بالمثال، و ليس في المحكيّ عن النهاية منافاةٌ لهذا التفسير، كما يظهر بالتأمّل.

اجماع و لغت

هرچند اجماع از ادله لبیه فقه به شمار میآید اما در بررسی آن باید از مسیر الفاظ مدعین اجماع وخصوصاً الفاظ مقعد اجماع عبور کرد تا بتوان در قدر متیقن از مدلول الفاظ آن اجماع به نتیجه ای فقهی دست یافت . بنابراین الفاظ و لغات بکار گرفته شده در اجماع نیازمند بررسی لغوی میشوند مانند موارد ذیل :

كتاب المكاسب / ج‏5 / 225 / الشرط الرابع: أن يكون المبيع عينا أو شبهه، ..... ص : 223 (و أمّا معقد إجماع‏ التذكرة المتقدّم في عنوان المسألة فهو مختصٌّ بالشخصي؛ لأنّه ذكر في معقد الإجماع «أنّ المشتري لو جاء بالثمن في الثلاثة فهو أحقّ بالعين» و لا يخفى أنّ «العين» ظاهرٌ في الشخصي. هذه حال معاقد الإجماعات.)

كتاب المكاسب / ج‏4 / 192 / القدرة على التسليم شرط بالتبع و المقصد الأصلي هو التسلم ..... ص : 190 (و لو لم يقدرا على التحصيل و تعذّر عليهما إلّا بعد مدّةٍ مقدّرةٍ عادةً و كانت ممّا لا يتسامح فيه كسنةٍ أو أزيد، ففي بطلان البيع؛ لظاهر الإجماعات المحكيّة، و لثبوت الغرر، أو صحّته؛ لأنّ ظاهر معقد الإجماع‏ التعذّر رأساً؛ )

كتاب المكاسب / ج‏4 / 154 / و إنما الكلام في أن بيع الراهن هل يقع باطلا من أصله؟ أو يقع موقوفا على الإجازة، ..... ص : 153 ( لأنّ معقد الإجماع‏ و الأخبار الظاهرة في المنع عن التصرّف هو الاستقلال، كما يشهد به عطف «المرتهن» على «الراهن»، )

متون علم فقه و لغت

برخی علوم مشحون از اصطلاحاتی یا کلماتی است که شرح و توضیح آنها خواننده ومحقق را نیازمند اطلاعات لغوی میکند ، شیخ انصاری هم برای فهم یا توجیه برخی از این عبارات از این تحلیل لغوی استفاده میکند .

كتاب المكاسب / ج‏3 / 214 / الرابع إذا تلف المبيع، فإن كان مثليا وجب مثله ..... ص : 209

ثمّ لا يخفى أنّه ليس للفظ «المثلي» حقيقة شرعيّة و لا متشرّعيّة، و ليس المراد معناه اللغوي؛ إذ المراد بالمثل لغةً: المماثل، فإن أُريد من جميع الجهات فغير منعكس، و إن أُريد من بعضها، فغير مطّرد.

كتاب المكاسب / ج‏1 / 307 / و أما الثاني و هو الاشتباه في الموضوع -: ..... ص : 307

و هو عجيب! فإنّه إن أراد أنّ الغناء مما يكون لمواد الألفاظ دخل فيه، فهو تكذيب‏ للعرف‏ و اللغة.

**كتاب المكاسب ؛ ج‏5 ؛ ص99**

و هو في غاية الإشكال؛ لعدم تبادر ما يعمّ ذلك من لفظ «الحدث»

رابطه موضوعات و مسائل فقهی با لغت

مولف کتاب روش شناسی استنباط فقهی مینویسد : (تفاوت موضوع با مساله، چنين است: مساله، مواجهه با موضوع از یک زاویه خاص و برای رسيدن به اثری از موضوع است که سبب حل مشکل و رفع نيازی ميشود. برای تبدیل موضوع به مساله یا کشف پشت صحنه تحقيقات موضوع محور ميتوان از سوال زیر به عنوان یک ابزار استفاده کرد: «انگیزه توجه به این موضوع چه بوده است؟» «اگر به اطلاعاتي در مورد این موضوع به دست بياید چه اتفاقي خواهد افتاد؟ » )

استاد درایتی جمله ای دارند که از آن اهمیت موضوع شناسی را بخوبی میتوان لمس کرد ، ایشان در جزوه روش حل مساله فقهی صفحه 5 می نویسند : (به همان اندازه که صورت مساله های مبهم بی نتیجه خواهد ماند ، طرح مسائل به صورت عام می تواند نتیجه مساله را بی اثر کند..... نتیجه ی به دست آمده از "مسئله ی عام" به همان اندازه که صحیح است ، به همان اندازه هم نادرست می باشد!)

موضوع شناسى

موضوعات مهبط احكام‌اند، چگونگى تلقى از موضوع و نوع استنباط ، فقيه را جهت مى‌دهند. بدون شناخت موضوع، فقيه نمى‌تواند حكم متناسب آن را بيان كند.

گرچه موضوع شناسى در رديف علوم مورد لزوم مجتهد شمرده نشده ولى مقوم استنباط صحيح و درست است؛ زيرا دهها عوارض، قيودات، ملاكات و مصالحى كه شرع بر حفظ و توجه به آنها نظر دارد و ممكن است در وقتى دون وقت ديگر، همراه موضوع باشند، به هنگام استنباط فقيه را ملزم مى‌كند كه دريافت و شناخت صحيحى از موضوع داشته باشد.

بنا براين، سد ثغور موضوع نيز وظيفه فقيه است. او، بايد حدود موضوع را كه در لسان دليل آمده مشخص و تعيين موضوع كند. به گفته شهيد صدر: «رابطه موضوع و حكم، به سان علاقه بين سبب و مسبب است، مثل آتش و حرارت. همان گونه كه مسبب بنيادش بر سبب است، حكم نيز، بر موضوعش مبتنى است؛ چه عليت‌حكم و استمرار و انقضاى آن منوط به موضوع است.» بر اين اساس، رتبه موضوع پيشتر از حكم است. فقيه تا موضوع را با تمام شرايط و خصوصيات نشناسد، مقومات موضوع و آنچه را در ساختار آن مؤثر است درنيابد، چه بسا حكمى صادر كند كه همخوان با آن موضوع نباشد.

شیخ انصاری هم یکی از مناصب فقیه را افتاء در موضوعات استنباطیه میدانند و مینویسند: (للفقيه الجامع للشرائط مناصب ثلاثة: أحدها: الإفتاء فيما يحتاج إليها العامي في عمله، و مورده المسائل الفرعية، و الموضوعات الاستنباطية من حيث ترتّب حكمٍ فرعيٍّ عليها. و لا إشكال و لا خلاف في ثبوت هذا المنصب للفقيه‏ )

درفقه برای موضوعات احکام تقسیماتی ذکر شده است که در یکی از آنها به معرفی موضوعات لغویه میپردازند . ( الموضوعات اللغوية المستنبطة.: إنّ من الأحكام الشرعية ما يتوقف على تحديد الظهور اللغوي لكلمة ما، و حيث ناقش الاصوليون في حجّية قول اللغوي كان لا بدّ للفقيه أن يبحث هو عن تحديد المعنى الظاهر من اللفظ، و كنموذج على ذلك استظهار معنى كلمة الصعيد في قوله تعالى: «فَتَيَمَّمُوا صَعِيداً طَيِّباً»\* و انّه هل هو مطلق وجه الأرض أو خصوص التراب؟ إنّ مثل هذا الموضوع سوف يحدد دائرة الحكم سعة و ضيقاً فأمره بيد المجتهد. إنّ هذه الأنواع الثلاثة ترتبط في رجوعها إلى الفقيه لرجوع أمر تحديدها إلى الشارع.)

شیخ انصاری هم در تحلیل وجه نیاز به قول لغوی تعدادی از همین موضوعات لغویه مستنبطه مثال می زنند : (كما في مثل ألفاظ الوطن و المفازة و التمر و الفاكهة و الكنز و المعدن و الغوص و غير ذلك من متعلقات الأحكام مما لا يحصى)با نقاط تماس علم فقه با لغت آشنا شدیم و دیدیم که علم فقه در دو مرحله موضوع شناسی و منابع از علم لغت بهره میبرد ، در این میان هویت برخی از موضوعات و مسائل فقهی به نام (المسائل المتلقاة )بگونه ای است که این دو مرحله را بهم گره میزند توضیح مطلب آنکه مسائل متلقاة گروهی از موضوعات و مسائل فقهی هستند که در زبان و زمان حضورائمه علیهم السلام مطرح بوده و درموردشان آیات و روایاتی موجود است و برخی دیگر از موضوعات و مسائل فقهی است که در آیات و روایات بطور مستقیم در موردشان مطلبی نداریم که به نام مسائل تفریعی فقه معروفند. شیخ انصاری در جمله ای کوتاه مناط و ملاک بحث و تحقیق لغوی در فقه را وابستگی لغت مورد نظر به خانواده (مسائل متلقاة ) بیان میکنند ، ایشان ضمن ضروری ندانستن بحث از معنای لفظ (مثلی) در مقام تبیین عدم ضرورت بحث لغوی مینویسند : ( ثمّ‏ لا يخفى أنّه ليس للفظ «المثلي‏» حقيقة شرعيّة و لا متشرّعيّة ، و ليس المراد معناه اللغوي؛ إذ المراد بالمثل لغةً: المماثل، فإن أُريد من جميع الجهات فغير منعكس، و إن أُريد من بعضها، فغير مطّرد. و ليس في النصوص حكم يتعلّق بهذا العنوان حتّى يبحث عنه.) مرحوم شهیدی هم در حاشیه ای که بر مکاسب دارند عبارات فوق را چنین توضیح می دهند: ( لا ريب في أنّ لفظ المثلي‏ و كذا القيمي ليس لفظا شرعيّا أو لغويّا وقع النزاع في معناه الشرعيّ أو اللغوي، بمعنى أنّه ليس عنوانا مستقلّا متأصّلا ورد في آية أو رواية حتّى يتكلّم في بيان المراد منه، بل از اینجا به بعد به نظر لازم نیست هو عنوان‏ منتزع من حكم العرف الممضى شرعا بواسطة إحالة كيفيّة الضمان إليهم بوجوب أداء المثل في بعض المضمونات، لعدم تحقّق الأداء المتوقّف عليه ارتفاع الضمان بمقتضى الحديث في نظرهم إلّا به، كما أنّ القيمي قد انتزع من الحكم بوجوب أداء القيمة في البعض الآخر، نظير الركن بالنسبة إلى الصلاة، فإنّه ليس بلفظ شرعيّ ورد في لسان دليل، و إنّما هو عنوان‏ انتزعه الفقهاء من حكم الشارع في بعض الأجزاء و الشرائط ببطلان الصلاة بنقصانها عمدا و سهوا. فالمراد من المثلي‏ ما يجب فيه المثل، أي: ما لا يكون أدائه من حيث هو حين التلف إلّا بردّ المثل، و كذا القيمي، كما أنّ المراد من الركن ما يبطل الصلاة بتركه عمدا أو سهوا. فالمثليّة و القيميّة مثل الركنيّة متأخّرة عن الحكم بوجوب المثل أو القيمة ناشئة من الحكم المذكور، فلا يعقل جعلهما موضوعا له، فلابدّ أن يكون موضوع كلّ من الحكمين جملة من الأموال المضمونة. و لمّا كان كلّ من الموضوعين غير متميّز عن الآخر جعلوا لكلّ منهما ضابطا يميّزه عن الآخر، و عرّفوه بما تراه من التعاريف. فالتعاريف تعريف و تحديد لموضوع حكم العرف فيه بوجوب المثل أو وجوب القيمة، و إلّا فالمثلي و القيمي بأنفسهما ليسا بشي‏ء حتّى يعرّف بتعريف، فالشبهة في موضوع الحكم و الغرض إعطاء الضابط فيه.) و در جایی دیگر به ضابطه دومی برای بحث لغوی در فقه اشاره می کنند : (كتاب المكاسب ؛أقول: قد عرفت أنّ الكلام هنا ليس في معنى اللفظ؛ لأنّ‏ مفهوم‏ الكيل‏ معلوم‏ لغة) بنابراین به دست آمد که در فقه بحث لغوی از الفاظی انجام میشود که اولاً :درآیه یا روایتی موضوع حکم شرعی قرار گرفته باشند و ثانیاً معنای لغوی آن معلوم نباشد مثلاً لغویون در معنای آن اختلاف کرده باشند. ، (فالإنصاف: أنّ الرجوع إلى أهل اللغة ...: إمّا في مقامات ... و إمّا في مقامات‏ ... و إمّا في مقام ... لا بدّ من العمل، .....) فرائد الأصول (طبع مجمع الفكر) ؛ ج‏1 ؛ ص175) به تعبیر دیگر از مسائل متلقاة فقه که در لسان شارع آمده است باشد .

به هر حال بیشترین بحث های لغوی مکاسب بعد از بیان حکم مسائل در مقام تبیین موضوع حکم(موضوع شناسی) واقع شده است این مطلب با نگاهی اجمالی به مباحث النوع الرابع مکاسب محرمه روشن میشود

نکته قابل تذکر دیگر دراین مقام توجه به این مطلب است که قرآیند اجتهاد لغوی شیخ در راستای اهداف فقهی ایشان به عنوان یک فقیه شکل میگیرد لذا اگر در مواردی نتیجه اجتهاد لغوی رسیدن به علم یا ظن معتبر نباشد ایشان بحث را از طریق مباحث لغوی دنبال نمی کنند مثل بحث سحر که هر کدام از اهل لغت مطلبی دارند که اجتهاد و جمع بین آنها مفید علم یا ظن معتبر نیست بلکه ازکلام غیر لغویین هم وجه مشترکی بدست نمی آید (ثم لا يخفى أنّ الجمع بين ما ذكر في معنى السحر في غاية الإشكال، لكن المهم بيان حكمه، لا موضوعه‏) اما مطلب مهم در مراجعات لغوی(موضوع شناسی)های مکاسب ،رابطه آن با دیگر ابزارموضوع شناسی مانند مباحث مربوط به عرف است ؛ درآمیختگی مباحث لغوی با چنین مباحثی تطبیق الگوریتم را برمصادیق آن مشکل میکند ، رفت و آمدهای شیخ میان روایات وکلمات لغویین و فقهاء عظام تماس معنای لغوی با معنای عرفی و تقدم و تاخر آنها نسبت به مسئله و موضوع همه و همه از موانع شناسائی الگوریتم شیخ در ابتداء و تطبیق آن در انتهاء است.

**راهبرد شناسی**

در این مرحله به دنبال احاطه بر چهارچوب و محورها و مسائل عمده حاکم بر مراجعات شیخ به منابع لغوی هستیم که در آن تحلیلی از جهت گیری های کلی ،الگو و نقشه کلان مراجعات شیخ به کتب لغوی مشخص می شود ، درنهایت این مرحله برنامه و مراحل قدم به قدم شیخ در استفاده از منابع و کتب لغوی آشکار خواهد شد.

در ابتدای سخن ادعاء شد که چالش های تحقیقات لغوی شیخ انصاری ناشی از ضعف یا فقدان راهبرد در استفاده از این منابع است ،در توضیح ضرورت اتخاذ راهبرد به تعداد بسیار بالای کتب لغوی اشاره شد که منشاء دو آسیب پژوهشی هستند : 1\_ تشابه متون این کتب که مربوط به خود این منابع است 2\_ کمبود وقت وقدرت برای مراجعه به این کتب که مربوط به محقق است.

در نگاه ابتدائی به مطالب مکاسب به نظر می رسد که شیخ در استفاده از کتب لغت از راهبردی نسبتاً خوب بهره میبرند اما با دقت در توصیف هایی که مربوط به کیفیت مراجعه به منابع لغوی بود ناگهان این تصور فرو میریزد ، حقیقت آن است که راهبرد شیخ در استفاده از کتب لغوی مراجعه با واسطه است که حتی این واسطه هم در مکاسب مشخص نشده است و آنچه مشاهده میشودعبارت است از : (عن الصحاح ، عن القاموس ، عن المصباح ،عن المجمع و...) خود کشف این واسطه مساله مهمی بود که احتمالاً جواب آن کتاب مفتاح الکرامة است . اما بهر حال براساس مطالبی که گذشت میتوان سه راهبرد ذیل را برای استفاده از کتب لغوی در مکاسب شیخ انصاری تشخیص داد. برهمین اساس این تحقیقات به کتاب مکاسب انتساب داده میشود نه مولف آن.

1\_ استناد به منابع دسته اول لغوی و عدم استناد به منابع اجتهادی

در طبقه بندی کلی علوم و دانشها ، لغت در میان علوم نقلی قرار میگیرد . از وظائف بسیار مهم محقق در علوم نقلی تعیین و استفاده از (مسیر آمن) است تا از آسیبها و انحرافها مصون بماند. مطالعه تاریخ معجم نگاری و دقت در وجه تسمیه برخی معجم ها به خوبی نشان دهنده آسیبها و چالشهای موجود برای استفاده از منابع لغوی است ؛ احمد شرقاوى اقبال در اثرش در موضوع علم لغت با عنوان « معجم المعاجم» درباره وجه تسمیه (تاج اللغة و صحاح العربية )می گوید : ((و هو سماه الصحاح لأنه التزم فيه صحيح اللغة و اقتصر فيه عليه دون سواه كما فعله محمد بن إسماعيل البخاري في صحيحه.)) و خود جوهرى در اول صحاح مینویسد: «الحمد للّه شكرا على نواله، و الصلاة على محمد و آله. أما بعد فإني قد أودعت هذا الكتاب ما صح عندي من هذه اللغة .... على ترتيب لم أسبق إليه، و تهذيب لم أغلب عليه.....، بعد تحصيلها بالعراق رواية، و إتقانها دراية، و مشافهتي بها العرب العاربة في ديارهم بالبادية،...» توجه به این جمله اخیر جوهری که گفت ( مشافهتي بها العرب العاربة في ديارهم بالبادية،) دلیل خوبی بر اهمیت منبع و اهتمام علماء به منبع شناسی و دست یابی به منابع دسته اول در علوم نقلی خصوصاً در مباحث لغوی است.

بر اساس این خط مشی میتوان حضور و عدم حضور برخی کتب لغوی را در مکاسب شیخ انصاری تحلیل و توجیه کرد ، وگفت : حضور صحاح اللغة در مکاسب پر رنگ است چون بدون واسطه از عرب بادیه نقل علم آور میکند و اگر برخی منابع لغوی در مکاسب حضور جدی و فعالی ندارند باز بدلیل نقل با واسطه و غیر علم آورشان(اجتهادی) است. مثلاً ابن فارس با وجود اینکه هم عصر جوهری است و دو کتاب در علم لغت به نامهای مقاییس اللغه و المجمل دارد اما شیخ انصاری تنها فقط از یک کتاب نامبرده و فقط یکبارآنهم به عنوان موید از المجمل استفاده کرده و شاید علت این إعراض شیخ در رویکرد اجتهادی ابن فارس در کتاب دیگرش یعنی مقاییس باشد. در کتابشناسی برنامه قاموس درتوصیف کتاب معجم مقاييس اللغة چنین نوشته شده است .

(مولف سعى كرده است براى هر ماده اصول معنايى آن را ذكر كند و مشتقات مختلف آن ماده را به آن اصول برگرداند، اين كار گرچه اجتهادى بوده و در بسيارى از موارد مى‏توان بر او اشكالاتى وارد كرد، اما در نوع خود بى‏نظير بوده و امروزه نيز كار او بسيار مورد نياز است؛ ) بکار گیری اجتهاد و استنباط هرچند از دقیق النظرترین مجتهدان باشد بازهم درتیررس خطاء و اشتباه قرار دارد لذا نمی تواند به عنوان مصدر مناسبی بکارگرفته شود .مجموعه ای از توصیفات که از نرم افزار تراجم و کتابشناسی درباره کتاب المجمل انتخاب شده است را با هم مرور میکنیم: (\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\* 1 \*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*   
معجم المطبوعات العربية و المعربة و هو شامل لأسماء الكتب المطبوعة في الأقطار الشرقية و الغربية ...، ج‏1، صفحه 199  
4- المجمل في اللغة - معجم التزم فيه الصحيح و الواضح من كلام العرب دون الوحشي المستنكر و آثر فيه الايجاز \_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_ (0) الانباري 392 معجم الادباء 2- 6 ابن خلكان 1- 43 الديباج المذهب 36 بغية الوعاه 153 مفتاح السعادة 1- 94 (1) wonnurB. R معجم المطبوعات العربية و المعربة و هو شامل لأسماء الكتب المطبوعة في الأقطار الشرقية و الغربية ...، ج‏1، ص: 200 و عليه كتاب الشيخ مجد الدين الفيروزبادي صاحب القاموس أورد فيه الف سؤال و آخذه عليه مع ثنائه و حبه. ذكر البرهان الحلبي أن صاحب القاموس تتبع أوهام ابن الفارس في الف موضع مع تعظيمه له و ثنائه عليه (كشف الظنون)- صدر منه الجزء الاول فقط على نفقة الحاج محمد ساسي المغربي- مط السعادة 1914- 1332 ص 319 و أهمل طبع الجزء الثاني «1»  
\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\* 1 \*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*   
تكملة أمل الآمل، ج‏2، صفحه 113  
مؤلّفات ذات شأن أشهرها: كتاب المجمل في اللغة اقتصر فيه على الألفاظ الهامّة المستعملة، أخذ أكثرها عن السماع، و أخذ عمّن تقدّمه، و اختصر الشواهد، و رتّبه على الأبجد المعروف اليوم، و أجمل الكلام فيه. قلت: و قد طبع في هذه الأيام.  
\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\* 1 \*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*   
أعيان الشيعة، ج‏8، صفحه 242  
ثم بعد ذلك حفطت المجمل في اللغة و حضرت في شهور 514 كتاب أبي جعفر المقرئ اما [امام‏] الجامع القديم بنيسابور مصنف كتاب ينابيع اللغة و غير ذل  
\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\* 1 \*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\* تاريخ التراث العربي، قسم‏1ج‏8، صفحه 378 المجمل (فى اللغة)»، و هو معجم موجز في اللغة الفصحى «مع استبعاد النادر و الغريب ...، و هو كتاب قيّم لشروحه الموجزة و شواهده الشعرية الوافرة». (215/ 1953/ 6 snerirO: niremearK. J) و شأنه شأن كتاب «الجيم» فى ترتيبه الألفاظ على أوائلها، ثم ترتب المواد في داخل الحروف في أبواب بحسب عدد الأصول. «و عندى أن تصنيفه ذلك من أحسن ما صنّف في معناها» (دمية القصر للباخرزى 2 2/ 485). و ينقل عنه كثيرا و يوصف بأنه أهم كتبه.  
\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\* 1 \*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\* موسوعة مؤلفى الامامية، ج‏3، ص: 135 63- المجمل في اللغة «1» (عربي/ لغة) معجم موجز في اللغة الفصحى احتوى على شروح و شواهد شعرية وافرة. رتّب ألفاظه على أوائلها بحسب حروف المعجم، ثم المواد داخل الحروف بحسب عدد الأصول، و استبعد النادر و الغريب و أحال في المولّد على كتابه «متخير الألفاظ».)

نکته آخر درباره این کتاب آنکه فیروزآبادی صاحب قاموس بر این کتاب حاشیه ای انتقادی دارد که به ( أوهام ابن فارس في المجمل) معروف است ، گفته شده که در این کتاب هزار اشکال بر المجمل ایراد شده است.‏شیخ درباره برخی از این اجتهادهای لغوی می نویسد : و تقديم شهادة الإثبات لا يجري في هذا الموضع لأن الظاهر استناد المثبتين إلى الاستعمال‏ و النافين إلى الاطلاع على كون الاستعمال‏ مجازا للمناسبة. دقت شود که شهادت بر استعمال حقیقی و مجازی بر اساس اجتهاد است نه حس ،یا در مورد دیگری میگوید : مع ذلك فلا حجة فيما في القاموس‏ مع تفرده به و لعله لم يلتفت إلى الاستعمالات التي ذكرناها و إلا لذكرها و لو بعنوان يشعر بمجازيتها

از آنچه تا کنون بیان شد میتوان چند شاخصه اصلی برای منبع دسته اول لغوی از منظر شیخ بیان نمود 1\_ نقل از عرب اصیل و مستند به حس 2\_ عدم اجتهاد

2\_ بررسی و تحلیل اجتهادی منابع دسته دو

بر اساس دو شاخصه فوق میتوان این عبارت شیخ درباره قاموس المحیط ( فلا حجة فيما في القاموس‏ مع تفرده به‏ ) را تحلیل کرد و توضیح داد. هرچند که قاموس المحیط به عنوان دومین مصدر لغوی مکاسب مطرح است اما با توجه به تاریخ زندگی «مجدالدين محمد بن يعقوب فيروزآبادى» مكنّى به ابوطاهر( 729- 817 ق.) که قرنها با دوره فصاحت زبان عربی فاصله دارد مطالبش یکی از این دو حالت را دارد یک یا مستند به حس نیست و یا بر اساس اجتهاد فیروزآبادی در موضوعاتی است که در آن تخصص ندارد است و هیچکدام علم آور نیست، بنابراین حجت هم نمی تواند باشد. اما مراجعه پُر تعداد شیخ انصاری به قاموس را باید در رویکرد انتقادی فیروز آبادی به صحاح اللغة و استفاده شیخ از این رویکرد در تحلیل های لغویشان جستجو کرد ، از 333 موردی که نام جوهری در قاموس تکرار شده است 90 مرتبه با مشتقات مصدر «غلط» و 166 مرتبه با مشتقات مصدر «وهم» و 45 مرتبه هم با مشتقات چهار مصدر («صحف» و «خطا ») و غیر با « سدد» و «جود» آمده است ، همانطور که مشاهده میشود الفاظ مذکور در این 301 مرتبه دلالت بر انتقادات فیروزآبادی بر جوهری دارد. لذا میتوان حدس زد که اشتهار قاموس به این حالت تهاجمی به صحاح علت کثرت مراجعه شیخ به کتاب قاموس است تا شاید به واسطه نشان دادن عدم تعرض فیروزآبادی به نظریه جوهری به نحوی مطالب صحاح را تائید کرده باشد. اما در واقع اهمیت و اتقان کتاب صحاح اللغة در حد و اندازه ای است که عده ای از لغویین را بر آن داشته که در جواب اشکالات قاموس بر صحاح اللغة دست به تالیف بزنندکه در مقدمه الصحاح از آنها نام برده شده است در اینجا تعدادی از آنها به عنوان نمونه ذکر میشود کتبی مانند: 1 \_ «الإفصاح فى زوائد القاموس‏ على الصحاح‏» از سيوطى، . 2\_ «بهجة النفوس فى المحاكمة بين الصحاح‏ و القاموس‏». 3\_ «الدر اللقيط فى أغلاط القاموس‏ المحيط» از محمد بن مصطفى الداوودى؛ معروف بداود زاده المتوفى سنة 1107 ه که در آن به جمع آوری اشکالات قاموس بر الصحاح و جواب از آن اشکالات پرداخته است. 4\_ «ضوء القابوس فى زوائد الصحاح‏ على القاموس‏» از نویسنده ای مجهول 5\_«طراز اللغة» از سيد على خان، که مشتمل بر نقد القاموس‏ و رد اشکالات وی بر الصحاح است‏.

اینجا نکته قابل توجه این است که در یک نگاه سطحی به نظر میرسد شیخ انصاری هم از قافله مدافعان الصحاح عقب نمانده و اعتراضات و اشکالهای شیخ بر قاموس هم میتواند موید این تحلیل باشد. اما حقیقت آنست که حضور شیخ انصاری در عرصه لغت به عنوان یک مجتهد لغوی مطرح است نه مدافع و طرفدار.

3 \_ بررسی و تحلیل اجتهادی منابع تخصصی

در میان معجم ها گروهی به معاجم تخصصی مشهورند که در موضوعی خاص نگاشته شده اند موضوع اینگونه معجم هاممکن است هرچیزی باشد در این میان قرآن وحدیث بخاطر جایگاه ویژه ای که در فرهنگ اسلامی دارند موضوع ومحور تعدادی از این معجم ها قرارگرفته اند علم فقه هم از این جرگه خارج نبوده است

**الگوریتم تحقیقی شیخ در مراجعه به متون و کتب لغوی**

براساس آنچه در دو قسمت گذشته بیان شد در این قسمت سوم الگوریتم استفاده از کتب لغوی در کتاب مکاسب بیان میشود.

الگوریتم

* بررسی جمله ایکه شامل لغت دارای اجمال است که آیه یا روایت مشتمل بر حکم شرعی باشد.
* شیخ لغت مورد نظر را در تمام 5 منبع لغوی جستجو میکند
* اگر معنای لغوی لفظ معلوم نباشد ازآن بحث لغوی میکند : (أقول: قد عرفت أنّ الكلام هنا ليس في معنى اللفظ؛ لأنّ‏ مفهوم‏ الكيل‏ معلوم‏ لغة) مثل مواردی که همه لغوییون یک نظر داشته باشند.
* در دسته بندی اقوال 5 کتاب لغوی پر مراجعه مکاسب چند احتمال عقلی ذیل ممکن است:

1\_ هر کتاب نظری داشته باشد که در نتیجه 5 نظریه لغوی کاملاً متباین مطرح باشد اینجا مشکل بر اساس مطالب شیخ در بحث حجیت قول لغوی نرسیدن به علم است لذا بررسی لغوی انجام نمیشود.

2\_ در 4 نظریه هم مثل بحث سحر همان مطلب شماره یک جاریست .

3\_ علی الظاهر شیخ در مواردی که از 3 نظریه کمتر و از 1 نظریه بیشتر مطرح باشد حصول علم را از کتب لغوی غیر ممکن نمی دانند و وارد فرآیند ذیل میشوند.

* در برخی موارد به وزن کلمه اشاره میکند مانند الخيار لغةً: اسم مصدرٍ من «الاختيار» الغيبة: اسم مصدر ل «اغتاب» أو مصدر ل «غاب».
* عبارات مربوطه را از کتب لغوی یادداشت وگزارش میکند (مانند: بحث غرر و قیافه و قبض و سحر..)
* موارد اشتراک و اختلاف عبارات را معلوم میکند (اشتراک و اختلاف مانند بحث غررو بالجملة، فالكلّ (مرادشان حتما شامل 8کتاب لغوی بحث غرر میشود ) متّفقون (اشتراک )على أخذ «الجهالة» في معنى الغَرَر، سواء (اختلاف) تعلّق الجهل بأصل وجوده، أم بحصوله في يد من انتقل إليه، أم بصفاته كمّاً و كيفاً) اختلاف مانند بحث سحر هو لغة على ما عن بعض أهل اللغة هو -: ما لطف مأخذه و دقّ ‏ . القاموس المحيط ؛ ج‏2 ؛ ص108- و السِّحرُ: كلُّ ما لَطُفَ مأخَذُهُ و دَقَّ، و الفعلُ كمنع. و عن بعضهم: أنّه صرف الشي‏ء عن وجهه‏ . . النهاية في غريب الحديث و الأثر ؛ ج‏2 ؛ ص346 و السِّحْرُ فى كلامهم: صرف الشى‏ء عن وجهه. و عن ثالث: أنّه الخَدْع‏ . الصحاح ؛ ج‏2 ؛ ص679 و سَحَرَهُ‏ أيضاً: بمعنى خَدَعَهُ،و عن رابع: «أنّه إخراج الباطل في صورة الحق» . المصباح المنير فى غريب الشرح الكبير للرافعى ؛ النص ؛ ص267 (و السِّحْرُ) قَالَ ابْنُ فَارِسٍ: هُوَ إِخْرَاجُ الْبَاطِلِ فِى صُوَرةِ الْحَقِّ و يُقَالُ هُوَ الْخَدِيعَةُ
* آن وجه مشترک را در معنی لغت اخذ میکند . (ففي المصباح: اغتابه، إذا ذكره بما يكرهه من العيوب و هو حقّ، و الإسم: الغيبة و عن القاموس: غابه، أي عابه و ذكره بما فيه من السوء. و عن النهاية: أن يُذكر الإنسان في غيبته بسوء مما يكون فيه‏ و الظاهر من الكل خصوصاً القاموس المفسِّر لها أولًا بالعيب أنّ المراد ذكره في مقام الانتقاص، و المراد بالموصول‏ هو نفس النقص الذي فيه.)
* موارد اختلاف را بررسی میکند اگر موارد اختلاف قابل جمع بود و موید لغوی داشت همان را به عنوان معنی اخذ میکند ( مثل بحث رشوه که جعل علی الباطل جمع بین تمام اقوال است . و هذا المعنى هو ظاهر تفسير الرشوة في القاموس بالجُعل‏.........هذا، و لكن عن مجمع البحرين: قلّما تستعمل الرشوة إلّا فيما يتوصل به إلى إبطال حق أو تمشية باطل‏. و عن المصباح: هي ما يعطيه الشخص للحاكم أو غيره ليحكم له أو يحمله على ما يريد و عن النهاية: أنّها الوصلة إلى الحاجة بالمصانعة، و الراشي: الذي يعطي ما يعينه على الباطل، و المرتشي: الآخذ، و الرائش: هو الذي يسعى بينهما، يستزيد لهذا و [يستنقص‏] لهذا.......و اما جمع بندی شیخ و كذا الرشوة؛ لأنّها حقيقة جُعل على الباطل؛ و لذا فسّره‏ في القاموس بالجُعل‏.)
* تعداد اختلاف را با دسته بندی اقوال مشخص میکند (مثل بحث سحر وقیافه که گذشت)
* مرکز اختلاف را معین میکند. (رشوه که اختلاف در جعل مطلق و جعل مقید به باطل است)
* اگر برای هرقول دلیلی ذکرشده ملاحظه میکند. (مثل مواردی که در شماره بعد می آید.یا مثل ، ج‏1، صفحه 292 و هذا القيد هو المدخل للصوت في أفراد اللهو، و هو الذي أراده الشاعر بقوله: «أ طَرَباً و أنت قِنّسريّ» أي شيخ كبير، و إلّا فمجرّد السرور أو الحزن لا يبعد عن الشيخ الكبير.)
* اگر موارد اختلاف قابل جمع نبودند اشتباه کتاب لغوی علت یابی میکند

1\_عدم فحص تام از استعمالات واژه مورد نظر (و مع ذلك فلا حجّة فيما في القاموس مع‏ تفرّده‏ به‏، و لعلّه لم يلتفت إلى الاستعمالات التي ذكرناها، و إلّا لذكرها و لو بعنوانٍ يشعر بمجازيّتها.)

2\_ عدم توجه به نحوه ی استعمالات ایشان با نقل کلام شیخ طریحی قول قاموس را کنار میگذارند : ( و لكن عن مجمع البحرين: قلّما تستعمل الرشوة إلّا فيما يتوصل به إلى إبطال حق أو تمشية باطل‏.)

3\_عدم توجه به اعم بودن استعمال از حقیقت و مجاز   
في صدق القِمار عليه نظر؛ لما عرفت، و مجرّد الاستعمال لا يوجب إجراء أحكام المطلقات و لو مع البناء على أصالة الحقيقة في الاستعمال؛ لقوّة انصرافها إلى الغالب من وجود الرهن في اللعب بها كتاب المكاسب، ج‏1، صفحه 372و دعوى: أنّ إطلاق «الحامل» حينئذٍ مجاز بالمشارفة، يكذّبها التأمّل في الاستعمالات.

4\_عدم توجه به دامنه تاثیر مباحث مبنایی لغت مثل رد یا قبول ترادف در لغت عرب درفهم موارد استعمال و معنای لغت : ( فإنّ «المثال» و «التصوير» مترادفان على ما حكاه كاشف اللثام عن أهل اللغة. مع أنّ الشائع من التصوير و المطلوب منه، هي الصور المنقوشة على أشكال الرجال و النساء و الطيور و السباع، دون الأجسام المصنوعة على تلك الأشكال.)

5\_ عدم توجه به تعدد معنی در صورت تغایر هیئت وصیغه(و إلّا لزم الاشتراك اللفظي، مع أنّهم لم يذكروا للطرب معنى آخر ليشتق منه لفظ «التطريب» و «الإطراب». )

* بعد از رفع اشکال لغت مورد نظر با توجه به نظرات مقبول معنی میکند یا نظر برتر را انتخاب میکند
* اگر اشکالات رفع نشد:

1\_ یا علت آن علم آور نبودن مطالب کتب لغوی است بخاطر تعدد اقوال به سه قول مانند بحث سحر بدون نتیجه از بحث خارج میشود

2\_ و یا علت آن تعارض اقوال لغویین است و عدم امکان استنباط که در بحث تعادل و تراجیح [حكم التعادل في الأمارات المنصوبة في غير الأحكام:] روش مواجهه با آن اینگونه بیان شده است : ( ثمّ إنّ حكم التعادل في الأمارات المنصوبة في غير الأحكام- كما في أقوال أهل‏ اللغة و أهل الرجال- هو وجوب التوقّف؛ لأنّ الظاهر اعتبارها من حيث الطريقيّة إلى الواقع- لا السببيّة المحضة- و إن لم يكن منوطا بالظنّ الفعليّ، و قد عرفت أنّ اللازم في تعادل ما هو من هذا القبيل التوقّف و الرجوع إلى ما يقتضيه الأصل في ذلك المقام. إلّا أنّه إن جعلنا الأصل من المرجّحات- كما هو المشهور و سيجي‏ء- لم يتحقّق التعادل بين الأمارتين إلّا بعد عدم موافقة شي‏ء منهما للأصل، و المفروض عدم جواز الرجوع إلى الثالث؛ لأنّه طرح للأمارتين، فالأصل الذي يرجع إليه هو الأصل في المسألة المتفرّعة على مورد التعارض، كما لو فرضنا تعادل أقوال أهل اللغة في معنى «الغناء» أو «الصعيد» أو «الجذع» من الشاة في الأضحية، فإنّه يرجع إلى الأصل في المسألة الفرعيّة. ) البته برای این فرض از مکاسب مثالی پیدا نشد اما در صورتی که مرجح شیخ برای تعیین معنی لغوی کتاب و منبع لغوی(قول لغوی) در نظر گرفته شود از میان پنج منبع پر تکرار دوکتاب مجمع البحرین و القاموس المحیط به تنهائی هیچ اثری ندارند و نظریه جوهری در الصحاح بیشترین ترجیح را به خود اختصاص میدهد بخصوص اگر قاموس هم با آن موافق باشد و بعد از آن المصباح المنیر است که در بحث غناء که در عبارت رسائل هم آمده شیخ به جای مراجعه به اصل قول الصحاح را مقدم می کند.

قدم های اجرائی شیخ انصاری

1\_ لغت مورد نظر را از هر پنج منبع جستجو میکنند مثل قیافه (اما عدم ذکر تمام این منابع می تواند به این دلیل باشد که ایشان در مکاسب به ارائه نتیجه تحقیقات خود پرداختند \_مانند هر محقق دیگری که در کتاب نتیجه را میگوید\_ نه گزارش مراحل استنباط و کیفیت تحقیق هذا اولا اما ثانیا برخی کتب لغت به تبیین برخی لغات نپرداختند که مثال آن از الصحاح کلمه الرشوه است لذا گزارش آن لزومی نداشته است و ثالثا گزارش دقیق تمام اقوال کتاب را از شکل و شمائل مالوف و مرسوم کتب فقهی دور میکرده است و آن را شبیه کتب لغوی میکرده است در آینده بیان میشود که این توجیه اشتباه است )

2\_ در صورت اختلاف لغویین گاهی به اختلاف اشاره میکنند وگاهی نه ،مثال برای اشاره اختلاف و نقل آن فراوان است مانند [القبض لغة]و هو لغةً: 1\_الأخذ مطلقاً، أو2\_ باليد، أو 3\_بجميع الكفّ، على اختلاف عبارات أهل اللغة

اما عدم اشاره به اختلاف لغویون مانند بحث بیع که فقط به عبارت المصباح المنیر اشاره میشود

[البيع لغة] و هو في الأصل كما عن المصباح‏-: مبادلة مالٍ بمال.

3\_ در هر صورت (چه اشاره به اختلاف کرده باشند یا نه)شیخ برای دستیابی به نتیجه به دسته بندی اقوال لغویون میپردازند: مانند قیافه وغنا احتمالا خود این دسته بندی مراحلی داشته است مثل 1\_ فهم منابع لغوی 2\_ مقایسه آن با فهم دیگر فقهاء 3\_ جواب از نظریه آنها دقت شود ورود فهم فقهاء بخاطر موضوع کتاب که فقه است میباشد.

‍4\_ شیخ در مقام نقل اقوال به نقل به معنای مطالب کتب لغوی می پردازند به نظر می رسد این نقل به معنا تحت تاثیر دسته بندی اقوال در مرحله قبل است (كتاب المكاسب ؛ ج‏2 ؛ ص7 و القائف كما عن الصحاح و القاموس و المصباح-: هو الذي يعرف الآثار و عن النهاية و مجمع البحرين زيادة: أنّه يعرف شَبَه الرجل بأخيه و أبيه) که عبارت مصباح المنیر چنین نیست

الصحاح ؛ ج‏4 ؛ ص1419 و الْقَائِفُ‏: الذى يعرف الآثار، و الجمع‏ الْقَافَةُ.

القاموس المحيط ؛ ج‏3 ؛ ص253 - و القائِفُ‏: من يَعْرِفُ الآثارَ، - ج: قافَةٌ.

المصباح المنير فى غريب الشرح الكبير للرافعى ؛ النص ؛ ص519 قَافَ‏: الرَّجُلُ الْأَثَرَ (قَوْفاً) مِنْ بَابِ قَالَ تَبِعَهُ و (اقْتَافَهُ‏) كذلِكَ فَهُوَ (قَائِفٌ‏) و الْجَمعُ (قَافَةٌ) مِثْل كَافِرٍ و كَفَرَةٍ و (مُقْتافٌ‏)

النهاية في غريب الحديث و الأثر ؛ ج‏4 ؛ ص121 القائِف‏: الذى يتتبّع الآثار و يعرفها، و يعرف شبه الرجل بأخيه و أبيه، و الجمع: القافَة.

**مجمع البحرين ؛ ج‏5 ؛ ص110** وَ فِي الْحَدِيثِ‏" لَا آخُذُ بِقَوْلِ‏ قَائِفٍ‏". هو الذي يعرف الآثار و يلحق الولد بالوالد و الأخ بأخيه، و الجمع‏ قَافَةٌ من قولهم‏

**المصباح المنير فى غريب الشرح الكبير للرافعى ؛ النص ؛ ص519**[قوف‏] قَافَ‏: الرَّجُلُ الْأَثَرَ (قَوْفاً) مِنْ بَابِ قَالَ تَبِعَهُ و (اقْتَافَهُ‏) كذلِكَ فَهُوَ (قَائِفٌ‏) و الْجَمعُ (قَافَةٌ) مِثْل كَافِرٍ و كَفَرَةٍ و (مُقْتافٌ‏) خود این نقل به معنی نشان دهنده تفسیر خاص شیخ انصاری از عبارت منبع لغوی است و این تفسیر میتواند با تفسیر و تبیین دیگران از آن متن متفاوت باشد مانند تغایر تفاوت تفسیرایشان با تفسیر وتبین مفتاح الکرامه از عبارات لغویین در معنی اطراب : ( (و لعل هذا أيضاً دعا صاحب مفتاح الكرامة إلى زعم أنّ «الإطراب» في تعريف الغناء غير «الطرب» المفسر في الصحاح بخفّة لشدة سرور أو حزن‏ و إن توهّمه‏ صاحب مجمع البحرين و غيره من أصحابنا. و استشهد على ذلك بما في الصحاح من أنّ التطريب في الصوت: مدّه و تحسينه‏. و ما عن المصباح من أنّ طرّب في صوته: مدّه و رجّعه‏. و في القاموس: الغِناء ككِساء من الصوت ما طُرِّب به، و أنّ التطريب: الإطراب، كالتطرب و التغني‏. قال رحمه اللّه: فتحصّل من ذلك أنّ المراد بالتطريب و الإطراب غير الطرب بمعنى الخفة لشدة حزن أو سرور كما توهمه صاحب مجمع البحرين و غيره من أصحابنا فكأنّه قال في القاموس: الغناء من الصوت ما مُدّ و حُسّن و رُجّع، فانطبق على المشهور؛ إذ الترجيع تقارب ضروب حركات الصوت و النفَس، فكان لازماً للإطراب و التطريب‏، انتهى كلامه رحمه اللّه‏. و فيه: أنّ الطرب إذا كان معناه على ما تقدم من الجوهري و الزمخشري‏ هو ما يحصل للإنسان من الخفّة، لا جرم يكون المراد بالإطراب و التطريب إيجاد هذه الحالة، و إلّا لزم الاشتراك اللفظي، مع أنّهم لم يذكروا للطرب معنى آخر ليشتق منه لفظ «التطريب» و «الإطراب». مضافاً إلى أنّ ما ذكر في معنى التطريب من الصحاح و المصباح إنّما هو للفعل القائم بذي الصوت، لا الإطراب القائم بالصوت، و هو المأخوذ في تعريف الغناء عند المشهور، دون فعل الشخص، فيمكن أن يكون معنى «تطريب الشخص في صوته»: إيجاد سبب الطرب بمعنى الخفّة بمدّ الصوت و تحسينه و ترجيعه، كما أنّ تفريح الشخص: إيجاد سبب الفرح بفعل ما يوجبه، فلا ينافي ذلك ما ذكر في معنى الطرب. و كذا ما في القاموس من قوله: «ما طُرِّب به» يعني ما أُوجد به الطرب. مع أنّه لا مجال لتوهم كون التطريب بمادته بمعنى التحسين و الترجيع؛ إذ لم يتوهم أحد كون الطرب بمعنى الحسن و الرجوع، أو كون التطريب هو نفس المدّ، فليست هذه الأُمور إلّا أسباباً للطرب يراد إيجاده من فعل‏ هذه الأسباب.))

5\_ کتاب اصلی و مبنائی شیخ برای دسته بندی اقوال احتمالا الصحاح است که اقوال براساس موافقت ومخالفت با آن تقسیم میشود

6\_احتمالاً شیخ برای تشخیص معنای کلمه در حالت ابتدائی به جمع آوری استعمالات کلمه بدون در نظر داشتن استنباط لغویون میپردازند همانطور که از این عبارت به دست می آید : مع ذلك فلا حجة فيما في القاموس‏ مع تفرده به و لعله لم يلتفت إلى الاستعمالات التي ذكرناها و إلا لذكرها و لو بعنوان يشعر بمجازيتها

شیخ انصاری برای معنای مورد نظرشان در کلمه (شرط ) به استعمالات آن در روایات استناد میکنند :

لكن لا إشكال في صحّته، لوقوعه في الأخبار كثيراً، مثل: قوله صلّى اللَّه عليه و آله و سلم في حكاية بيع بريرة: إنّ «قضاء اللَّه أحقّ، و شرطه أوثق، و الولاء لمن أعتق». و قول أمير المؤمنين صلوات اللَّه عليه في الردّ على مشترط عدم التزوّج‏

بامرأةٍ أُخرى في النكاح: إنّ «شرط اللَّه قبل شرطكم». و قوله: «ما الشرط في الحيوان؟ قال: ثلاثة أيّامٍ للمشتري. قلت: و في غيره؟ قال: هما بالخيار حتّى يفترقا». و قد أُطلق على النذر أو العهد أو الوعد في بعض أخبار الشرط في النكاح‏ و [قد اعترف‏] في الحدائق: بأنّ إطلاق الشرط على البيع كثيرٌ في الأخبار.

7\_ استعمالات مذکور را با توجه به مورد بررسی میکنند که آیا استعمال حقیقی است یا مجازی ؟

بسم الله الرحمن الرحیم

تطبیق الگوریتم

مقدمه

تطبیق الگوریتم عکس استخراج آن از متن مبداء است که نوعی راستی آزمائی برای فرضیه تحقیق جاری هم به حساب می آید.

دسته بندی مصادیق از سهل به سخت

برخی از تحقیقات لغوی شیخ در مکاسب بواسطه کمیت و کیفیت متغیرها رابطه آنها آسانتر و برخی پیچیده تر هستند ، در این قسمت سعی بر این است که از مصادیق آسانتر به مصادیق پیچیده تر حرکت شود :

درباره لفظ کیل

* شیخ از بحث لغوی درباره لفظ کیل بواسطه معلوم بودن معنای آن میگذرد. قد عرفت أنّ الكلام هنا ليس في معنى اللفظ؛ لأنّ‏ مفهوم‏ الكيل‏ معلوم‏ لغة، و إنّما الكلام في تعيين الاصطلاح الذي يتعارف فيه هذا المفهوم. موضوعاتی که بواسطه معلوم بودن معنای لغوی از لفظ آنهابحث لغوی نشده است باید معلوم شود.

لفظ قیافه

* درباره لفظ قیافه عدم وضوح آن را با اشاره به دو قول مطرح در آن ثابت میکنند :( و القائف كما عن الصحاح و القاموس و المصباح-: هو الذي يعرف الآثار. و عن النهاية و مجمع البحرين زيادة: أنّه يعرف شَبَه الرجل بأخيه و أبيه.) البته همانطور که گذشت ایشان در گزارش متون لغوی نقل به معنی کردند که نتیجه برداشت خودشان از متون لغوی است اما جمع بین دو قول را به واسطه سهولت آن به عهده خواننده میگذارند، و فقط به مدرک روائی اشاره می کنند.

لفظ هجاء

* ایشان درباره لفظ هجاء اینگونه به اختلاف در معنی و در نتیجه عدم وضوح آن اشاره دارند: (بناء على تفسير الهجاء بخلاف المدح كما عن الصحاح‏،)و در جمله بعد تعمیمی را که استنباط خودشان و احتمالاً از عبارت نهایه ابن اثیر(عمرو بن العاص‏ هَجَانِي‏ و هو يعلم أنّى لست بشاعر) است را بیان میکنند چون شاعر بودن عیب نیست : ( فيعمّ ما فيه من المعايب و ما ليس فيه، كما عن القاموس‏ و النهاية و المصباح‏ ، لكن مع تخصيصه فيها بالشعر.) و در ادامه قیدی را که در قول دوم آمده است را به چالش میکشند: و أما تخصيصه بذكر ما فيه بالشعر كما هو ظاهر جامع المقاصد، فلا يخلو عن تأمّل‏ که این تامل احتمالاً مستند به قول جوهری در (و المرأة تَهْجُو زوجَها، أى تذمّ صحبتَه) است . بنابراین انتخاب قول جوهری وتعمیم آن توسط شیخ و رد بقیه اقوال به استعمال عرب مستند است گرچه در عبارت مکاسب به آن اشاره نشده است. به عبارت دیگر اشکال ایشان به کتب لغت (عدم فحص تام از استعمالات واژه مورد نظر) است. البته از عبارت نهایه اختصاص به شعر فهمیده نمیشود.

**الصحاح ؛**  هجا :الْهِجَاءُ: خلاف المدح. و قد هَجَوْتُهُ‏ هَجْواً و هِجَاءً و تَهْجَاءً. قال الجعدىّ: \* دَعِى عنكِ‏ تَهْجَاءَ الرجالِ و فهو مَهْجُوٌّ. و لا تقل‏ هَجَيْتُهُ‏. و بينهم‏ أُهْجُوَّةٌ وَ أُهْجِيَّةٌ يَتَهَاجَونَ‏ بها. و المرأة تَهْجُو زوجَها، أى تذمّ صحبتَه.

**القاموس المحيط ؛** - و: هَجاهُ‏ هَجْواً و هِجاءً: شَتَمَهُ بالشِعْرِ.

**النهاية في غريب الحديث و الأثر ؛** (هجا) (ه) فيه‏ «اللهم إنّ عمرو بن العاص‏ هَجَانِي‏ و هو يعلم أنّى لست بشاعر، فَاهْجُهْ‏، اللهم و العنه عدد ما هجانى، أو مكان ما هجانى» أى جازه على‏ الْهِجَاءِ جزاء الهجاء

**المصباح المنير فى غريب الشرح الكبير للرافعى ؛**  هَجَاهُ‏: (يَهْجُوهُ‏) (هَجْواً) وَقَعَ فِيهِ بِالشِّعْرِ وَ سَبَّهُ و عَابَهُ و الاسْمُ (الهِجَاءُ) مِثْلُ كِتَابٍ

نکته : همانطور که ملاحظه میفرمائید شیخ در این مسئله (هجاء المؤمن‏)،مستند روائی موضوع راکه در آن لفظ هجو آمده باشد نمی آورند که علت آن میتواند ذکر کتاب (النهاية في غريب الحديث و الأثر) ابن اثیر باشد چون در این کتاب فقط الفاظ احادیث بررسی شده است پس میفهمیم که در موضوع بحث روایت موجود است کما اینکه ایشان یکی از دو روایت مسئله قیافه را هم از مجمع البحرین طریحی نقل کردند اما در این مسئله به مجمع استناد ندادند چون مطلب جدیدی ندارد.

بحث نمیمه

* شیخ در بحث نمیمه بدون اشاره به مصدر لغوی خود به بررسی این لفظ میپردازند، به نظر می رسد : شیخ تعریف شهید ثانی در( رسالة كشف الرّيبة في أحكام الغيبة )که تصحیح شده نظریه ابن اثیر است را پذیرفته باشند و بعد ترکیبی از کلام مصباح المنیر و مجمع البحرین را با قیل آورده اند که نشان دهنده ضعف آن قول است : (الرابعة و العشرون النميمة .....و هي نقل قول الغير إلى المقول فيه، كأن يقول: تكلّم فلان فيك بكذا و كذا.قيل: هي من نَمَّ الحديث، من باب قتل و ضرب، أي سعى به لإيقاع فتنة أو وحشة) **النهاية في غريب الحديث و الأثر ؛ ج‏5 ؛ ص120** (نمم‏)-قد تكرر فيه ذكر «النَّمِيمَةِ» و هى نقل الحديث من قوم إلى قوم، على جهة الإفساد و الشّرّ. همانطور که ملاحظه میشود بجای (قوم الی قوم ) (الغیر الی المقول فیه ) آورده اند که اجتهاد ایشان واشکال بر نهایه است و در بقیه کلام ابن اثیر نقل به معنا شده است . در نتیجه اشکال ایشان بر نظریه مصباح المنیر و طریحی هم معلوم شد که نباید فتنه و قتل را که در آیات و روایات به عنوان مصداق نمیمه شمرده شده اند را در مفهوم نیمه داخل کنند پس اشکال شیخ بر نهایه ومجمع (عدم توجه به نحوه ی استعمالات) است  **المصباح المنير فى غريب الشرح الكبير للرافعى ؛ النص ؛ ص626** نَمَ‏: الرجُلُ الْحَدِيثَ (نَمّاً) مِنْ بَابَىْ قَتَلَ و ضَرَبَ سَعَى بِهِ ليُوقِعَ فِتْنَةً أَوْ وَحْشَةَ **مجمع البحرين ؛ ج‏6 ؛ ص180** يقال‏ نَمَ‏ الحديث‏ يَنِمُّهُ‏ و يَنُمُّهُ‏ من بابي ضرب و قتل: سعى به ليوقع فتنة أو وحشة.

في القبض‏

* این رنگ سبز نشانه نقصان بحث است القول في القبض‏ و هو لغةً: الأخذ مطلقاً، أو باليد، أو بجميع الكفّ، على اختلاف عبارات أهل اللغة. شیخ در این لفظ با توجه به موارد استعمال اشتباه بودن معنای دوم و سوم را اثبات میکنند ومینویسند : ( لأنّ القبض- لغةً- الأخذ مطلقاً، أو باليد، أو بجميع الكفّ، على‏اختلاف التعبيرات. فإن أُريد الأخذ حسّا باليد، فهو لا يتأتّى في جميع المبيعات، مع أنّ أحكامه جاريةٌ في الكلّ، )و در مقام بیان معنای این لغت مراد از (الاخذ مطلقا) را به (أخذُ كلِّ شي‏ءٍ بحسبه، و هو ما ذكرنا من الاستيلاء و السلطنة.) تشریح میکنند که یک اجتهاد لغوی محسوب میشود بنابراین دلیل شیخ در معنی که ارائه کردند استعمالات روائی کلمه قبض است و قد ظهر ممّا ذكرنا: أنّ لفظ «القبض» الظاهر بصيغته في فعل المشتري يراد به الاستيلاء على المبيع، سواء في المنقول و غيره؛ لأنّ القبض- لغةً- الأخذ مطلقاً، أو باليد، أو بجميع الكفّ، على‏اختلاف التعبيرات. فإن أُريد الأخذ حسّا باليد، فهو لا يتأتّى في جميع المبيعات، مع أنّ أحكامه جاريةٌ في الكلّ، فاللازم أن يراد به في كلام [أهل‏] اللغة أو في لسان الشرع الحاكم عليه بأحكام كثيرة في البيع و الرهن و الصدقة و تشخيص ما في الذمّة أخذُ كلِّ شي‏ءٍ بحسبه، و هو ما ذكرنا من الاستيلاء و السلطنة.

کهانت

* یکی از فوائد روش شناسی ، حل شدن برخی از مبهمات متن مقصد است ، مراجعات لغوی شیخ در بحث کهانت را میتوان یکی از ابهامات کتاب مکاسب شمرد، اما تحریر این ابهام براساس روش استخراجی چنین است : در مرحله اول شیخ با مشتقات مصدر کهانت در روایات برخورد میکنند و برای توضیح آن بجای مراجعه به خود کتب لغوی از (مفتاح الكرامة ) یا کتاب دیگری بعنوان واسطه استفاده میکنند این عدم مراجعه از تعبیرهای \_عن القاموس ، عن المصباح و عن النهایه \_معلوم میشود و براساس این روششان در تحلیل لغوی در مرحله دوم تاثیر وزن و صیغه را بر ماده (کهن) نشان میدهد که مصدر فعاله به کسر فاء دلالت بر حرفه میکند و به فتح فاء بر ثبوت و استمرار و بعد این عبارت قاموس(- و حِرْفَتُه: الكِهانَةُ، بالكسر.) را مثله شده نقل میکنند : (و عن القاموس أيضاً: الكهانة- بالكسر) از کلمه (ایضاً) در این جمله به دست می آید که مراد اصلی ایشان از عبارت صحاح همان قسمت اول است نه دوم ،البته مفتاح الکرامه عبارت قاموس را کامل آورده است: (و قال في «القاموس «2»» و حرفته الكهانة بالكسر. ) شیخ بعد از مثله کلام قاموس که بانظریه صحاح موافق بود با کلمه (لکن) طبق روش و قاعده ای که در مرحله سوم تحلیل لغوی دارند به نظریه مخالف که از مصباح است اشاره می کنند (لكن عن المصباح:كَهَنَ يَكْهُنُ- كقتل- كهانة بالفتح) مرحوم شهیدی در اینجا حاشیه ای دارند که در آن کیفیت عدم توافق بین قاموس و مصباح را توضیح میدهند: ( قال في محكيّ القاموس: «كهن يكهن كهانة بالفتح، و حرفته الكهانة بالكسر» انته. ظاهر هذا أنّ الأول مصدر و الثاني اسمه، فلا يوافق ما في المصباح من كونها بالكسر مثل الكتابة، كما هو قضيّة كلمة أيضا، حيث إنّ ظاهره أنّها مصدر لا اسمه، فتأمّل‏)

اما اگر شیخ در اینجا به خود کتاب المصباح المنیر مراجعه میکردند موافقت فیومی با صحاح و قاموس برایشان روشن میشد که مصباح هم مانند الصحاح حرفه وصناعت از این ماده را بالکسر معرفی میکند نه بالفتح : (**؛ص543**[كهن‏] كَهَنَ‏: (يَكْهُنُ‏) مِنْ بَابِ قَتَلَ (كَهَانَةً) بِالْفَتْحِ فَهُوَ (كَاهِنٌ‏) و الْجَمْعُ (كَهَنَةٌ) و (كُهَّانٌ‏) مِثْلُ كَافِرٍ و كَفَرَةٍ و كُفَّارٍ و (تَكَهَّنَ‏) مِثْلُهُ فَإِذَا صَارَتِ (الكَهَانَةُ) لَهُ طَبِيعَةً و غَرِيزَةً قِيلَ (كَهُنَ‏) بالضم و (الكِهَانَةُ) بِالْكَسْرِ الصِّنَاعَةُ.) برای توضیح بیشتر عبارت مفتاح الکرامة را با مصباح المنیر مقایسه کنید : مفتاح الكرامة في شرح قواعد العلامة (ط - الحديثة)؛ ج‌12، ص: 239 و قال في «المصباح المنير »: كهن يكهن من باب قتل كهانةً بالفتح. ثمّ قال: و قيل كهن بالضمّ، و الكهانة بالكسر الصناعة. و قال في «القاموس «2»» و حرفته الكهانة بالكسر. و قال في «الصحاح «3»»: كهن يكهن كهانةً مثل كتب كتابةً إذا تكهّن، و إذا أردت أنّه صار كاهناً قلت كهن بالضمّ كهانةً بالفتح، كذا في «الصحاح» اولاً از سیاق کلام مفتاح موافقت مصباح با الصحاح و القاموس به دست می آید و ثانیاً اینکه منشاء انحراف تحقیق شیخ مثله ایست که در مفتاح الکرامة رخ داده ». (تَكَهَّنَ‏) مِثْلُه‏ فَإِذَا صَارَتِ (الكَهَانَةُ) لَهُ طَبِيعَةً و غَرِيزَةً قِيلَ (كَهُنَ‏) بالضم و (الكِهَانَةُ) بِالْكَسْرِ الصِّنَاعَةُ عبارت قبل از (قیل کهن) که با رنگ قرمز نوشته شده قسمتی از آنچه است که مفتاح الکرامه از آن با(ثم قال) یاد میکند . اگر به یاد داشته باشیم در صرف (شرح النظام)گفتند وزن فعل به ضم عین بر معانی لازم دلالت دارد (3- (و فعل‏) بضمّ العين‏ (لأفعال الطبائع، و نحوها) ممّا جبل عليها الإنسان‏ أو صارت ملكة له بالتكرار (ك «حسن» و «قبح» و «صغر» و «كبر» فمن ثمّة كان لازما) درتعلیقه همین صفحه از شرح الشافیه نقل میکند :(2) أي من أجل أنّ« فعل» في الأغلب للغرائز- أي الأوصاف المخلوقة ك« الحسن» و« القبح» و« الوسامة» و نحوها- أو غير الغرائز الجارية مجرى الغرائز إذا كان له لبث و مكث نحو: « الحلم» و« البراعة» و« الكرامة» و« الفحش» و من أجل ذلك كان« فعل» لازما لأنّ الغريزة لازمة لصاحبها و لا تتعدّى إلى غيره، هذا هو المشهور،....[ شرح الشافية 1: 74]) پس میتوان گفت مصباح المنیر اقلاً از (فاذا صارت ...) در مقام بیان جایگاه استعمال و استفاده از این وزن فعل بضم العین در این ماده کهن هستند، نه اینکه بخواهد معنای دیگری را نقل کند.

در نتیجه میتوان گفت که موضوع این مساله از نظر شیخ شغل کهانت است که خود لوازمی داردکه در کلام نهایه بیان شده است اما اگر غیب گویی به عنوان شغل نباشد اصلاً از محل بحث شیخ تخصصاً خارج است کما اینکه خود شیخ بعد از قول مصباح با آوردن (کیف کان) به نظریه نهایه ابن اثیر اشاره می کنند که تبیین شغل کهانت است نه مطلق عمل غیب گوئی. لذا باید دقت کرد که اگر کسی کهانت را در کلام شیخ بر مطلق غیب گوئی حمل کرده است و بعد از آن برای غیب گوئی اقسامی آورده که برخی از آنها حرام نیست در مرحله موضوع شناسی با شیخ زاویه دارد.

در انتهاء بیان روش حضرت آیت الله العظمی بروجردی در کیفیت نقل اقوال علماء خالی از لطف نیست خصوصاً که نسبت به کتاب (مفتاح الکرامة) اظهار موضع کردند:

چهارم،نقل اقوال:در نقل اقوال،اوّل معمولا اقوال علماى عامّه را نقل مى‌كرد با ذكر كتبشان،گاهى اقوالشان را از كتب خودمان نقل مى‌كرد؛مثلا گاهى از كتب آنان،مثل بداية المجتهد و نهاية المقتصد ابن رشد اندلسى و امثال آن و گاهى هم از خلاف شيخ طوسى، تذكره علاّمه و منتهى علاّمه نقل مى‌كرد و بعد از آن اقوال فقهاى شيعه را نقل مى‌كرد.

معمولا بدون واسطه از كتبشان مى‌گرفت و به ما هم گاهى مى‌فرمود:من به كتاب مفتاح الكرامه تا فرصت داشته باشم،مراجعه نمى‌كنم....

ايشان مى‌فرمودند:من تا فرصت دارم،خودم مراجعه مى‌كنم به مأخذ و مدارك،شما هم خودتان اقوال را از مآخذ و مدارك،بلاواسطه بگيريد.

بعد مى‌پرداخت به تاريخ صدور اقوال،كه در چه تاريخى از صاحبانش وارد شده؛حتى اگر يكى از فقها،كتب متعدد دارد و در آن‌ها فتاواى مختلف دارد،چون محيط بود مى‌دانست كه اين كتب،كدام مقدّم و كدام مؤخر است.در چه تاريخى،علاّمه تذكره را و در چه تاريخى منتهى را تحرير كرده است.به طورى كه روشن مى‌كردند اين شخص،كه داراى اقوال متعددى است نسبت به تعدد تأليفاتش،متقدّم و متأخر،كدام است.اين اقوال،مثلا نسبت به هم،چه ترتيبى دارند؟

عاملى، سيد جواد بن محمد حسينى، مفتاح الكرامة في شرح قواعد العلاّمة (ط - الحديثة)، 23 جلد، دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، قم - ايران، اول، 1419 ه‍ ق

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

بسم الله الرحمن الرحیم

پیشنهادی برای استفاده و کار کرد این تحقیق

درسنامه روش شناسی تحقیق ن لغوی در مکاسب

بخش یا درس آشنائی با منابع و متون لغوی مکاسب و روش شناسی شیخ دراستفاده ازآنها

فصل اول : نگرش سازی> نظر شیخ درباره قول لغوی

ساختار فصل و اهداف آن :

امید است خواننده محترم در پایان این فصل :

* نسبت به موارد زیر دیدگاه مناسبی داشته باشد :
* ب
* ل
* ل

2. ارتباط علم فقه و لغت را با استناد به کلمات شیخ انصاری توضیح دهد

3. اهمیت روش شناسی لغوی را احساس نماید .

4.

کارگاه معرفت شناسی فعالیت اول حجیت قول لغوی

* موضوع فعالیت: بررسی نظریه شیخ انصاری درباره حجیت قول لغوی
* هدف فعالیت : دست یابی به محدوده حجیت قول لغوی از منظر شیخ
* نقطه شروع فعالیت : تفکر درباره سوال زیر :

سوال اول :

لغات و جملات فارسی ذیل را توضیح دهید:

1\_خستو ، عنقاء،(مشنو حیلت خواجه ، هله ای دزد شبانه \_\_به شلولم به شلولم مجه از روزن خانه)

2\_ وطن من ..... است ، الف \_ مقصود کشور محل زندگیتان است . ب \_ مراد شهر محل زندگیتان است. \_ محل تولدتان اراده شده است . \_ محله آباء واجدادیتان هدف سوال است .

او میوه خورد ، یعنی چه خورد ؟ سیب ، انار ،انگور، نان ، شیر چرا نان وشیر را از احتمالات خارج کردید ولی نتوانستید یکی ازسیب یا انگور یا انار را بطور قطعی معلوم کنید؟

3\_ سیب ، انار ، انگور.

تحریر محل نزاع : درباره لغات بالا ممکن است یکی از این سه حالت را داشته باشید : 1\_ علم 2\_ جهل 3\_ علم اجمالی با توجه به این مطلب در چه مواردی مراجعه(بمعنی تقلید) به نظریه اهل لغت لازم است و چرا؟

جواب پیشنهادی:

شیخ در بیانی که در مقام حجیت یا عدم حجیت قول لغوی (برای ما به عنوان مقلد)دارند در عباراتشان بطور غیر منسجم به فروض1\_ علم و2\_ جهل به معنای لغات اشاره دارند و میفرمایند : ( أنّ أكثر موادّ اللغات إلّا ما شذّ و ندر- كلفظ «الصعيد» و نحوه- معلوم من العرف و اللغة، كما لا يخفى‏) و در ادامه مرحوم شیخ در ضمن بیان وجه نیاز به قول لغوی به فرض سوم 3\_علم اجمالی به معنای لغات هم اشاره کرده اند که :( و لكن الإنصاف أن مورد الحاجة إلى قول اللغويين أكثر من أن يحصى في تفاصيل المعاني بحيث يفهم دخول الأفراد المشكوكة أو خروجها و إن كان المعنى في الجملة معلوما من دون مراجعة قول اللغوي كما في مثل ألفاظ الوطن و المفازة و التمر و الفاكهة و الكنز و المعدن و الغوص و غير ذلك من متعلقات الأحكام مما لا يحصى) بنا به نقل یکی از شاگردشان ميرزا موسى تبريزى‏ که در اوثق الوسائل‏مینویسد : (كان المصنّف رحمه اللّه قبل الدورة الأخيرة من مباحثته التي لم تتمّ له و أدركه هادم اللذات في أثنائها مقوّيا لعدم حجّية قول اللغوي، و عدل عنه في الدورة الأخيرة، فأضاف قوله: «هذا و لكنّ الإنصاف ...» إلى المتن‏ ).شیخ انصاری متمایل به حجیت قول لغوی بودند.

سوال دوم :

اما به هر حال ایشان در تحریر محل نزاع حجیت قول لغوی ، موارد نیاز مراجعه به قول لغوی را در سه مورد ذیل احصاء و حصر می کنند.قبل از مطالعه آن حدس بزنید که شیخ مراجعه به نظریه لغویان را در چه مواردی لازم می دانند . توجه داشته باشید که شیخ به عنوان یک فقیه(که وظیفه وشغلش استنباط حکم شرعی است) از این مساله بحث می کند نه یک مورخ یا مصصح کتب قدیمی یا ادیب .....

مواردیکه از نظر شیخ در آن مراجعه به قول لغوی ، نیاز است.

فالإنصاف: أنّ الرجوع إلى أهل اللغة مع عدم اجتماع شروط الشهادة:(1)إمّا في مقامات يتسامح فيها؛ لعدم التكليف الشرعيّ بتحصيل العلم بالمعنى اللغويّ، كما إذا اريد تفسير خطبة أو رواية لا تتعلّق بتكليف شرعيّ. و إمّا في مقام لا بدّ فیه من العمل، و هذا لایخلوا من احد الامرین : (2)إمّا في مقامات يحصل العلم بالمستعمل فيه من مجرّد ذكر لغويّ واحد أو أزيد له على وجه يعلم كونه من المسلّمات عند أهل اللغة، كما قد يحصل العلم بالمسألة الفقهيّة من إرسال جماعة لها إرسال المسلّمات. و(3) إمّا في مقام انسدّ فيه طريق العلم و لا بدّ فیه من العمل فيعمل بالظنّ بالحكم الشرعيّ المستند بقول أهل اللغة.

از سه مورد مذکور آنچه موضوع بحث حجیت قول لغوی است همین مورد سوم است. اما آنچه که درمجموع این عبارات مربوط به بحث روششناسی لغوی شیخ میشود عبارتند از :

* إمّا في مقامات يحصل العلم بالمستعمل فيه من مجرّد ذكر لغويّ واحد أو أزيد له على وجه يعلم كونه من المسلّمات عند أهل اللغة، كما قد يحصل العلم بالمسألة الفقهيّة من إرسال جماعة « في( ل) و نسخة بدل( ص) زيادة:« بل فقيه واحد».» لها إرسال المسلّمات. یعنی در مواردی مثل ارسال مسلمات، معنایی که از قول لغوی به دست می آید علمی است نه تقلیدی پس حجیت هم دارد و در این موارد نیاز به تقلید از لغوی هم نیست.
* تفاصيل المعاني بحيث يفهم دخول الأفراد المشكوكة أو خروجها و إن كان المعنى في الجملة معلوما من دون مراجعة قول اللغوي. این جمله هم اشاره به کاربرد دیگری برای علم لغت در علم فقه است.

سوال سوم :

به نظر شما علم فقه در چه محورهائی با لغت تماس و ارتباط پیدا می کند؟

برای رسیدن به جواب، باید تعریف و فائده سه علم لغت ، فقه و اصول فقه را بررسی کرد ، رئوس ثمانیه که متکفل بیان ساختمان و ساختار کلی علوم هستند ، بعد از بررسی تعریف و فائده باید بر اساس دو مطلب دیگر از رئوس ثمانیه یعنی مسائل و منابع به بررسی رابطه فقه و لغت پرداخت ؟

تحریر محل نزاع :فن لغت، دانش شناخت معانی واژه‌ها است و فایده آن، پی بردن به معانی گوناگون هر واژه و درست معنا کردن آن می‌باشد.از این جهت یکی از لوازم حتمی زندگی اجتماعی انسانهاست.  
از آن‌جا که لغت ، به تعاریف و حدود مرسوم در علوم و تفسیر اصطلاحات موجود در آنها نمی‌پردازد، بلکه معانی گوناگون الفاظ مختلف را مستقلا بیان می‌کند، جزء فنون ابزاری و متکفل بیان مبادی تصوریه علوم نیست، لذا خود لغت را در صورت رفع نواقص میتوان یک دانش مستقل دانست.  
لغت، در هر زبانی، از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است، زیرا همه علومی که به آن زبان تدوین شده‌اند به آن نیازمندند.  
زبان رسمی بسیاری از علوم بلکه تمام علومی که به علوم اسلامی معروفند زبان عربی است علم فقه از جمله علومی است که زبان رسمی و جهانی آن عربی است .

لغت و فقه

فقهاء بر اساس نیازهای خاص و تخصصی که به متون و منابع لغوی داشته اند در طول تاریخ مستمراً به ساماندهی و بررسی مشکلات این فن نظر داشتند .

حاصل و دست آورد تلاش فقهاء در دو بخش قابل پی گیری است اول در علم اصول فقه و دوم در خود متون فقه ، علت این تفکیک وجدائی هم رابطه این دو علم با هم است که علم اصول فقه جایگاه روش شناسی و روش سازی را برای علم فقه دارد براین اساس است که فقهاء مطالبی که با واسطه از مقدمات استدلال فقهی قرار میگیرند را درعلم اصول فقه بررسی کرده اند ، موضوع مورد بحث ما هم از این قاعده خارج نبوده و بسیاری از مسائل مربوط به آن در علم اصول مطرح شده است . اینجا لازم به تذکر است که بیان این مقدمات با واسطه از رسم این مساله خارج است مساله ای که در این مجال اهمیت دارد شناخت زمینه های ارتباط علم فقه با لغت در عرصه مقدمات لغوی بدون واسطه در استدلالهای فقهی است ، با استفاده از نرم افزار نور الفقاهه 3 محصول شرکت نور در بخش کتاب مکاسب کلید واژه لغة را در برگه موضوع جستجو کنید و نقاط تماس فقه و لغت را بنویسید :

+--- الاختلاف في معنى الطعام لغة من كونه مطلق المأكول أو الحنطة خاصة أو مع الشعير

+--- الكلام في حرمة الكهانة و معناها لغة

+--- الكلام في خيار الغبن و تفسيره لغة بالخديعة

+--- تعريف الإكراه لغة و عرفا بحمل الغير على ما يكرهه مع اعتبار اقترانه بالوعيد

+--- تفسير السحر لغة بما لطف و خفي سببه‏

+--- تفسير الشهيد الغرر لغة بما كان ظاهره محبوبا و باطنه مكروها

+--- تفسير العدالة لغة بالاستواء و الاستقامة أو هما معا في كلمات الفقهاء

+--- تفسير العقد بمطلق العهد كما فسر به صحيحة ابن سنان أو بما يسمى عقدا لغة و عرفا

+--- تفسير الفقهاء الإقرار اصطلاحا بالإخبار بحق لازم على المخبر و لغة بإثبات الشي‏ء على نفسه أو غيره‏

+--- تفسير القبض لغة بالأخذ مطلقا أو باليد أو بجميع الكف على اختلاف التعبيرات‏

+--- تفسير القبض لغة بالأخذ مطلقا أو باليد أو بجميع الكف على اختلاف عبارات أهل اللغة

+--- تفسير معنى السحر لغة

+--- ثاني أدلة أهل المضايقة من إطلاق أوامر القضاء و دلالتها على الفور لغة أو شرعا أو عرفا

+--- عدم صدق الغناء المحرم على ما ذكر له من المعاني لغة

+--- عدم كون الاختلاف في الكشف و النقل من جهة مفهوم الإجازة لغة و وضعا و انصرافا

+--- قول الفخر في معنى بعت في لغة العرب‏

+--- كون التمثيل مرادفا للتصوير لغة

+--- كون الغش خلاف النصح لغة

+--- منع دلالة أوامر القضاء على الفور لا لغة و لا شرعا و لا عرفا

جواب پیشنهادی :

درباره ارتباط فقه و لغت در دو بخش(رابطه منابع فقهی و لغت ) و (رابطه موضوعات و مسائل فقهی و لغت ) مطالبی عرضه میشود .

رابطه منابع فقهی و لغت

در این بحث کلمه منابع به صورت مشترک لفظی در دو اصطلاح منبع فقه ( قرآن و سنت و عقل واجماع ) و متون مرجع علماء هر فن استفاده شده است.

قرآن و لغت

اولین منبع علم فقه کتاب الله است و( نخستين دانش ادبى لغت‏شناسى است كه از معناى واژگان بحث مى‏كند و ابزار فهم الفاظ قرآن است. راز تأثير لغت‏شناسى در تفسير[ و فهم آیات الاحکام] آن است كه آيات قرآن متشكل از واژه‏هاى گسترده موجود در زبان عربى است كه افزون بر لزوم آشنايى با مفاد اوليه آن‏ها، به سبب وجود ترادف و اشتراك و كاربردهاى مجازى و استعارى و كنايى گونه‏گون، تشخيص معناى مراد از آن‏ها در آيات قرآن تبحر و دقت خاصى مى‏طلبد و افزون بر مراجعه به كتاب‏هاى واژه‏شناسى، غريب القرآن و متون نثر و نظم منسوب به دوران نزول قرآن، بايد به تأثير ساختارهاى مختلف واژه توجه داشت و در كاربردهاى قرآنى آن نيز دقت كرد، از اين رو افزون بر دانش لغت‏شناسى به طور عام، مفسر[آیات الاحکام] بايد از مفردات قرآنى و غريب القرآن نيز آگاهى داشته باشد. ). چون شناخت دانش لغت (تأثير بسزايى در استنباط احكام شرعى دارد و بخش قابل توجهى از اختلاف فقهى مذاهب به اين مبنا باز مى‏گردد؛ براى نمونه كاربرد واژه‏ «قروء» در دو معناى پاكى و حيض سبب استنباط در حكم فقهى متفاوت از آيه‏ «والمُطَلَّقتُ يَتَرَبَّصنَ بِانفُسِهِنَّ ثَلثَةَ قُرُوءٍ» (بقره/ 2، 228) شده است، در نتيجه گروهى معتقدند زنان مطلَّقه بايد به مدت سه پاكى عده نگه دارند. گروهى ديگر مدت عده آنان را سه حيض دانسته‏اند.).

همانگونه که قرآن یکی از منابع متون لغوی محسوب میشود فهم برخی از لغات آن هم به متون لغوی نیاز دارد . نمونه ای از کاربرد لغت در فهم وتفسیر آیه توسط شیخ انصاری را ملاحظه میفرمائید ، که شیخ اولین معنی قرب در آیه را همان معنای لغوی قرب میگیرند .

**كتاب المكاسب ؛ ج‏3 ؛ ص574**

عموم قوله تعالى: وَ لا تَقْرَبُوا مالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ\*، و حيث إنّ توضيح معنى الآية على ما ينبغي لم أجده في كلام أحد من المتعرّضين لبيان آيات الأحكام، فلا بأس بتوضيح ذلك في هذا المقام، فنقول: إنّ «القرب» في الآية يحتمل معاني‏ أربعة:

الأوّل: مطلق التقليب‏ و التحريك حتّى من مكان إلى آخر، فلا يشمل مثل إبقائه‏ على حال أو عند أحد.

الثاني: وضع اليد عليه بعد أن كان بعيداً عنه و مجتنباً، فالمعنى: تجنّبوا عنه، و لا تقربوه إلّا إذا كان القرب أحسن، فلا يشمل حكم ما بعد الوضع‏.

الثالث: ما يعدّ تصرّفاً عرفاً- كالاقتراض و البيع و الإجارة و ما أشبه‏ ذلك- فلا يدلّ على تحريم إبقائه بحاله تحت يده إذا كان التصرّف فيه أحسن منه، إلّا بتنقيح المناط.

الرابع: مطلق الأمر الاختياري المتعلّق بمال اليتيم، أعمّ من الفعل و الترك، و المعنى: لا تختاروا في مال اليتيم فعلًا أو تركاً إلّا ما كان أحسن من غيره، فيدلّ على حرمة الإبقاء في الفرض المذكور؛ لأنّ إبقاءه قربٌ له بما ليس أحسن.

روایات و لغت

همانطور که قبلا گذشت برخی از لغویون احادیث را به واسطه پدیده نقل بمعنی یا ... از منابع علم لغت نمی دانند اما بهر حال فهم احادیث شریف از گذرگاه متون لغوی میگذرد چه نقل به لفظ شده باشد و چه نقل به معنی مانند حدیث (نهی عن بیع الغرر ) افادات لغوی شیخ درباره این روایت نشان دهنده اعتناء واهتمام شدید ایشان نسبت به تاثیر متون لغوی در اجتهاد فقهی دارد .

**كتاب المكاسب ؛ ج‏4 ؛ ص175**

استدلّ في التذكرة على ذلك بأنّه: «نهى النبيّ صلّى اللَّه عليه و آله عن بيع الغرر»، و هذا غررٌ، و النهي هنا يوجب الفساد إجماعاً، .......... أمّا كون ما نحن فيه غرراً فهو الظاهر من كلمات كثيرٍ من الفقهاء و أهل اللغة، حيث مثّلوا للغرر ببيع السمك في الماء و الطير في الهواء؛ مع أنّ معنى الغرر على ما ذكره أكثر أهل اللغة صادقٌ عليه، و المرويّ عن أمير المؤمنين عليه السلام: «أنّه عملُ ما لا يؤمن معه من الضرر».

[معنى الغرر لغة]

و في الصحاح: الغرّة: الغفلة، و الغارّ: الغافل، و أغرّه، أي: أتاه على غِرّة منه، و اغترّ بالشي‏ء، أي: خدع به، و الغرر: الخطر، و نهى رسول اللَّه صلّى اللَّه عليه و آله عن بيع الغرر؛ و هو مثل بيع السمك في الماء و الطير في الهواء إلى أن قال: و التغرير: حمل النفس على الغرر، انتهى.

و عن القاموس ما ملخّصه: غرّه غرّاً و غروراً و غِرّةً بالكسر-، فهو مغرورٌ و غريرٌ كأمير-: خدعه و أطمعه في الباطل‏ إلى أن قال: غرّر بنفسه تغريراً و تغرّةً، أي: عرّضها للهلكة، و الإسم الغَرَر محرّكه إلى أن قال: و الغارّ: الغافل، و اغترّ: غفل، و الإسم الغِرَّة بالكسر، انتهى.

و عن النهاية بعد تفسير الغِرَّة بالكسر بالغفلة: أنّه نهى عن بيع الغَرَر، و هو ما كان له ظاهرٌ يغرّ المشتري، و باطنٌ مجهول. و قال الأزهري: بيع الغرر ما كان على غير عهدةٍ و لا ثقةٍ، و يدخل فيه البيوع التي لا يحيط بكنهها المتبايعان من كلّ مجهول، و قد تكرّر في الحديث، و منه حديث مطرِّف: «إنّ لي نفساً واحدة، و إنّي لأكره أن اغرّر بها»، أي أحملها على غير ثقةٍ، و به سمّي الشيطان غروراً؛ لأنّه يحمل الإنسان على محابّه، و وراء ذلك ما يسوؤه‏، انتهى.

و قد حكي أيضاً عن الأساس‏ و المصباح‏ و المغرب‏ و المجمل‏ و المجمع‏ تفسير الغرر بالخطر، ممثّلًا له في الثلاثة الأخيرة ببيع السمك في الماء و الطير في الهواء. و في التذكرة: أنّ أهل اللغة فسّروا بيع الغَرَر بهذين‏، و مراده من التفسير التوضيح بالمثال، و ليس في المحكيّ عن النهاية منافاةٌ لهذا التفسير، كما يظهر بالتأمّل.

اجماع و لغت

هرچند اجماع از ادله لبیه فقه به شمار میآید اما در بررسی آن باید از مسیر الفاظ مدعین اجماع وخصوصاً الفاظ مقعد اجماع عبور کرد تا بتوان در قدر متیقن از مدلول الفاظ آن اجماع به نتیجه ای فقهی دست یافت . بنابراین الفاظ و لغات بکار گرفته شده در اجماع نیازمند بررسی لغوی میشوند مانند موارد ذیل :

كتاب المكاسب / ج‏5 / 225 / الشرط الرابع: أن يكون المبيع عينا أو شبهه، ..... ص : 223 (و أمّا معقد إجماع‏ التذكرة المتقدّم في عنوان المسألة فهو مختصٌّ بالشخصي؛ لأنّه ذكر في معقد الإجماع «أنّ المشتري لو جاء بالثمن في الثلاثة فهو أحقّ بالعين» و لا يخفى أنّ «العين» ظاهرٌ في الشخصي. هذه حال معاقد الإجماعات.)

كتاب المكاسب / ج‏4 / 192 / القدرة على التسليم شرط بالتبع و المقصد الأصلي هو التسلم ..... ص : 190 (و لو لم يقدرا على التحصيل و تعذّر عليهما إلّا بعد مدّةٍ مقدّرةٍ عادةً و كانت ممّا لا يتسامح فيه كسنةٍ أو أزيد، ففي بطلان البيع؛ لظاهر الإجماعات المحكيّة، و لثبوت الغرر، أو صحّته؛ لأنّ ظاهر معقد الإجماع‏ التعذّر رأساً؛ )

كتاب المكاسب / ج‏4 / 154 / و إنما الكلام في أن بيع الراهن هل يقع باطلا من أصله؟ أو يقع موقوفا على الإجازة، ..... ص : 153 ( لأنّ معقد الإجماع‏ و الأخبار الظاهرة في المنع عن التصرّف هو الاستقلال، كما يشهد به عطف «المرتهن» على «الراهن»، )

متون علم فقه و لغت

برخی آثار مشحون از کلماتی است که شرح و توضیح آنها خواننده ومحقق را نیازمند اطلاعات لغوی میکند ، شیخ انصاری هم برای فهم یا توجیه برخی از این عبارات از این تحلیل لغوی استفاده میکند .

كتاب المكاسب / ج‏3 / 214 / الرابع إذا تلف المبيع، فإن كان مثليا وجب مثله ..... ص : 209

ثمّ لا يخفى أنّه ليس للفظ «المثلي» حقيقة شرعيّة و لا متشرّعيّة، و ليس المراد معناه اللغوي؛ إذ المراد بالمثل لغةً: المماثل، فإن أُريد من جميع الجهات فغير منعكس، و إن أُريد من بعضها، فغير مطّرد.

كتاب المكاسب / ج‏1 / 307 / و أما الثاني و هو الاشتباه في الموضوع -: ..... ص : 307

و هو عجيب! فإنّه إن أراد أنّ الغناء مما يكون لمواد الألفاظ دخل فيه، فهو تكذيب‏ للعرف‏ و اللغة.

**كتاب المكاسب ؛ ج‏5 ؛ ص99**

و هو في غاية الإشكال؛ لعدم تبادر ما يعمّ ذلك من لفظ «الحدث»

رابطه موضوعات و مسائل فقهی با لغت

مولف کتاب روش شناسی استنباط فقهی مینویسد : (تفاوت موضوع با مساله، چنين است: مساله، مواجهه با موضوع از یک زاویه خاص و برای رسيدن به اثری از موضوع است که سبب حل مشکل و رفع نيازی ميشود. برای تبدیل موضوع به مساله یا کشف پشت صحنه تحقيقات موضوع محور ميتوان از سوال زیر به عنوان یک ابزار استفاده کرد: «انگیزه توجه به این موضوع چه بوده است؟» «اگر به اطلاعاتي در مورد این موضوع به دست بياید چه اتفاقي خواهد افتاد؟ » )

موضوع شناسى

موضوعات مهبط احكام‌اند، چگونگى تلقى از موضوع و نوع استنباط ، فقيه را جهت مى‌دهند. بدون شناخت موضوع، فقيه نمى‌تواند حكم متناسب آن را بيان كند.

گرچه موضوع شناسى در رديف علوم مورد لزوم مجتهد شمرده نشده ولى مقوم استنباط صحيح و درست است؛ زيرا دهها عوارض، قيودات، ملاكات و مصالحى كه شرع بر حفظ و توجه به آنها نظر دارد و ممكن است در وقتى دون وقت ديگر، همراه موضوع باشند، به هنگام استنباط فقيه را ملزم مى‌كند كه دريافت و شناخت صحيحى از موضوع داشته باشد.

بنا براين، سد ثغور موضوع نيز وظيفه فقيه است. او، بايد حدود موضوع را كه در لسان دليل آمده مشخص و تعيين موضوع كند. به گفته شهيد صدر: «رابطه موضوع و حكم، به سان علاقه بين سبب و مسبب است، مثل آتش و حرارت. همان گونه كه مسبب بنيادش بر سبب است، حكم نيز، بر موضوعش مبتنى است؛ چه عليت‌حكم و استمرار و انقضاى آن منوط به موضوع است.» بر اين اساس، رتبه موضوع پيشتر از حكم است. فقيه تا موضوع را با تمام شرايط و خصوصيات نشناسد، مقومات موضوع و آنچه را در ساختار آن مؤثر است درنيابد، چه بسا حكمى صادر كند كه همخوان با آن موضوع نباشد.

شیخ انصاری هم یکی از مناصب فقیه را افتاء در موضوعات استنباطیه میدانند و مینویسند: (للفقيه الجامع للشرائط مناصب ثلاثة: أحدها: الإفتاء فيما يحتاج إليها العامي في عمله، و مورده المسائل الفرعية، و الموضوعات الاستنباطية من حيث ترتّب حكمٍ فرعيٍّ عليها. و لا إشكال و لا خلاف في ثبوت هذا المنصب للفقيه‏ )

درفقه برای این موضوعات تقسیماتی ذکر شده است که در یکی از آنها به معرفی موضوعات لغویه میپردازند .

الموضوعات اللغوية المستنبطة.

إنّ من الأحكام الشرعية ما يتوقف على تحديد الظهور اللغوي لكلمة ما، و حيث ناقش الاصوليون في حجّية قول اللغوي كان لا بدّ للفقيه أن يبحث هو عن تحديد المعنى الظاهر من اللفظ، و كنموذج على ذلك استظهار معنى كلمة الصعيد في قوله تعالى: «فَتَيَمَّمُوا صَعِيداً طَيِّباً»\* و انّه هل هو مطلق وجه الأرض أو خصوص التراب؟ إنّ مثل هذا الموضوع سوف يحدد دائرة الحكم سعة و ضيقاً فأمره بيد المجتهد. إنّ هذه الأنواع الثلاثة ترتبط في رجوعها إلى الفقيه لرجوع أمر تحديدها إلى الشارع.

شیخ انصاری هم در تحلیل وجه نیاز به قول لغوی تعدادی از همین موضوعات لغویه مستنبطه مثال می زنند : (كما في مثل ألفاظ الوطن و المفازة و التمر و الفاكهة و الكنز و المعدن و الغوص و غير ذلك من متعلقات الأحكام مما لا يحصى)

بیشترین بحث های لغوی شیخ انصاری درمکاسب بعد از بیان حکم مساله در مقام تبیین موضوع حکم(موضوع شناسی) واقع شده است این مطلب با نگاهی اجمالی به مباحث النوع الرابع مکاسب محرمه روشن میشود اما مطلب مهم در مراجعات لغوی(موضوع شناسی)های مکاسب ،رابطه آن با دیگر ابزارموضوع شناسی مانند مباحث مربوط به عرف است ؛ درآمیختگی مباحث لغوی با چنین مباحثی تطبیق الگوریتم را برمصادیق آن مشکل میکند ، رفت و آمدهای شیخ میان روایات وکلمات لغویین و فقهاء عظام تماس معنای لغوی با معنای عرفی و تقدم و تاخر آنها نسبت به مسئله و موضوع همه و همه از موانع شناسائی الگوریتم شیخ در ابتداء و تطبیق آن در انتهاء است.

فصل دوم برنامه ریزی و راهبرد سازی (کشف الگوی کلی تحقیقات لغوی در مکاسب )

در این مرحله به دنبال احاطه بر چهارچوب و محورها و مسائل عمده حاکم بر مراجعات شیخ به منابع لغوی هستیم که در آن تحلیلی از جهت گیری های کلی ،الگو و نقشه کلان مراجعات شیخ به کتب لغوی مشخص می شود ، درنهایت این مرحله برنامه و مراحل قدم به قدم شیخ در استفاده از منابع و کتب لغوی آشکار خواهد شد.

برای کشف راهبرد شیخ در مراجعات کتاب مکاسب به متون لغوی میتوان (روش شناسى پسينى‏، شاخه‏اى از معرفت شناسى پسينى‏ ) را به عنوان یک راهکار موثر معرفی نمود . در روش شناسی پیسینی موضوع تحقیق (آنچنانكه «هست»، نه آنچنانكه «بايد» و به ديگر عبارت، در مقام «تحقق» نه «تعريف») مورد بررسی واقع میشود (اين نگاه، نگاهى است از بيرون و نه‏ از درون‏) (يعنى مسبوق به تولد علوم و مستفيد از سير تاريخى آنها، بر خلاف معرفت شناسى پيشينى كه سابق بر تولد معارف بشرى است)

رابطه روش شناسی توصیفی یک اثر با متن آن اثر، نوعی حکایت و اتحاد و(این همانی) است که به بیان اصول کلی حاکم بر متن میپردازد لذا تغایر آن دو را نسبت به هم نمی توان ماهوی دانست زیرا متن محصول روش است پس بدون روش متنی نداریم و بدون متن روش نمود و مابازاء خارجی ندارد.

در این مسیر از سوالات ذیل میتوان به عنوان ابزارهای کشف الگوی مراجعات مکاسب به کتب لغوی استفاده کرد:

* شیخ انصاری از چند کتاب لغوی در مکاسب بهره می برد نام آنها چیست ؟
* آمار مراجعه شیخ به هرکدام از این کتابها چگونه است ؟
* این کتب در چه تاریخی تالیف شدند؟
* متون لغوی موثر و غیر موثر در فتواهای فقهی شیخ کدام است؟
* استنادهای با واسطه و بیواسطه شیخ به متون لغوی کدام کتابهاست ؟
* شیخ از کدام متون تخصصی و عمومی لغت استفاده کرده است ؟
* شیخ از چند متن انتقادی لغت استفاده کرده است؟

همانطور که ملاحظه میشود اکثر سوالات فوق از فلسفه علم لغت نشئت گرفته است ، و برای پاسخ به آنها باید از ابزار استقراء و جستجوی میدانی در کتاب مکاسب استفاده نمود . پاسخ اکثر این مسائل را میتوان در کتاب (هداية الطالب إلى مصادر كتاب المكاسب) مشاهده کرد اما پیشنهاد میشود که شما برای هر کدام از مسائل فوق با استفاده از این کتاب و نرم افزار دروس و قسمت فهرست های فنی کتاب مکاسب چاپ مجمع الفکر اسلامی جوابی مستقل تهیه نمائید .

نتیجه این مرحله منوط به تحلیلی است که شما براساس این توصیف ها برای مراجعات شیخ به کتب لغوی ارائه میدهید ،در این تحلیل باید کتب پر مراجعه لغوی در مکاسب با نوع آنها و دلیل استفاده از این کتب بررسی شود. تحلیل خودتان را با این نوشته مقایسه کنید

راهبردهای شیخ نسبت به منابع لغوی

1\_ استناد به منابع دسته اول لغوی و عدم استناد به منابع اجتهادی

در طبقه بندی کلی علوم و دانشها ، لغت در میان علوم نقلی قرار میگیرد . از وظائف بسیار مهم محقق در علوم نقلی تعیین و استفاده از (مسیر آمن) است تا از آسیبها و انحرافها مصون بماند. مطالعه تاریخ معجم نگاری و دقت در وجه تسمیه برخی معجم ها به خوبی نشان دهنده آسیبها و چالشهای موجود برای استفاده از منابع لغوی است ؛ احمد شرقاوى اقبال در اثرش در موضوع علم لغت با عنوان « معجم المعاجم» درباره وجه تسمیه (تاج اللغة و صحاح العربية )می گوید : ((و هو سماه الصحاح لأنه التزم فيه صحيح اللغة و اقتصر فيه عليه دون سواه كما فعله محمد بن إسماعيل البخاري في صحيحه.)) و خود جوهرى در اول صحاح مینویسد: «الحمد للّه شكرا على نواله، و الصلاة على محمد و آله. أما بعد فإني قد أودعت هذا الكتاب ما صح عندي من هذه اللغة .... على ترتيب لم أسبق إليه، و تهذيب لم أغلب عليه.....، بعد تحصيلها بالعراق رواية، و إتقانها دراية، و مشافهتي بها العرب العاربة في ديارهم بالبادية،...» توجه به این جمله اخیر جوهری که گفت ( مشافهتي بها العرب العاربة في ديارهم بالبادية،) دلیل خوبی بر اهمیت منبع و اهتمام علماء به منبع شناسی و دست یابی به منابع دسته اول در علوم نقلی خصوصاً در مباحث لغوی است.

بر اساس این خط مشی میتوان حضور و عدم حضور برخی کتب لغوی را در مکاسب شیخ انصاری تحلیل و توجیه کرد ، وگفت : حضور صحاح اللغة در مکاسب پر رنگ است چون بدون واسطه از عرب بادیه نقل علم آور میکند و اگر برخی منابع لغوی در مکاسب حضور جدی و فعالی ندارند باز بدلیل نقل با واسطه و غیر علم آورشان(اجتهادی) است. مثلاً ابن فارس با وجود اینکه هم عصر جوهری است و دو کتاب در علم لغت به نامهای مقاییس اللغه و المجمل دارد اما شیخ انصاری تنها فقط از یک کتاب نامبرده و فقط یکبارآنهم به عنوان موید از المجمل استفاده کرده و شاید علت این إعراض شیخ در رویکرد اجتهادی ابن فارس در کتاب دیگرش یعنی مقاییس باشد. در کتابشناسی برنامه قاموس درتوصیف کتاب معجم مقاييس اللغة چنین نوشته شده است .

(مولف سعى كرده است براى هر ماده اصول معنايى آن را ذكر كند و مشتقات مختلف آن ماده را به آن اصول برگرداند، اين كار گرچه اجتهادى بوده و در بسيارى از موارد مى‏توان بر او اشكالاتى وارد كرد، اما در نوع خود بى‏نظير بوده و امروزه نيز كار او بسيار مورد نياز است؛ ) بکار گیری اجتهاد و استنباط هرچند از دقیق النظرترین مجتهدان باشد بازهم درتیررس خطاء و اشتباه قرار دارد لذا نمی تواند به عنوان مصدر مناسبی بکارگرفته شود .مجموعه ای از توصیفات که از نرم افزار تراجم و کتابشناسی درباره کتاب المجمل انتخاب شده است را با هم مرور میکنیم: (\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\* 1 \*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*   
معجم المطبوعات العربية و المعربة و هو شامل لأسماء الكتب المطبوعة في الأقطار الشرقية و الغربية ...، ج‏1، صفحه 199  
4- المجمل في اللغة - معجم التزم فيه الصحيح و الواضح من كلام العرب دون الوحشي المستنكر و آثر فيه الايجاز \_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_ (0) الانباري 392 معجم الادباء 2- 6 ابن خلكان 1- 43 الديباج المذهب 36 بغية الوعاه 153 مفتاح السعادة 1- 94 (1) wonnurB. R معجم المطبوعات العربية و المعربة و هو شامل لأسماء الكتب المطبوعة في الأقطار الشرقية و الغربية ...، ج‏1، ص: 200 و عليه كتاب الشيخ مجد الدين الفيروزبادي صاحب القاموس أورد فيه الف سؤال و آخذه عليه مع ثنائه و حبه. ذكر البرهان الحلبي أن صاحب القاموس تتبع أوهام ابن الفارس في الف موضع مع تعظيمه له و ثنائه عليه (كشف الظنون)- صدر منه الجزء الاول فقط على نفقة الحاج محمد ساسي المغربي- مط السعادة 1914- 1332 ص 319 و أهمل طبع الجزء الثاني «1»  
\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\* 1 \*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*   
تكملة أمل الآمل، ج‏2، صفحه 113  
مؤلّفات ذات شأن أشهرها: كتاب المجمل في اللغة اقتصر فيه على الألفاظ الهامّة المستعملة، أخذ أكثرها عن السماع، و أخذ عمّن تقدّمه، و اختصر الشواهد، و رتّبه على الأبجد المعروف اليوم، و أجمل الكلام فيه. قلت: و قد طبع في هذه الأيام.  
\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\* 1 \*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*   
أعيان الشيعة، ج‏8، صفحه 242  
ثم بعد ذلك حفطت المجمل في اللغة و حضرت في شهور 514 كتاب أبي جعفر المقرئ اما [امام‏] الجامع القديم بنيسابور مصنف كتاب ينابيع اللغة و غير ذل  
\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\* 1 \*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\* تاريخ التراث العربي، قسم‏1ج‏8، صفحه 378 المجمل (فى اللغة)»، و هو معجم موجز في اللغة الفصحى «مع استبعاد النادر و الغريب ...، و هو كتاب قيّم لشروحه الموجزة و شواهده الشعرية الوافرة». (215/ 1953/ 6 snerirO: niremearK. J) و شأنه شأن كتاب «الجيم» فى ترتيبه الألفاظ على أوائلها، ثم ترتب المواد في داخل الحروف في أبواب بحسب عدد الأصول. «و عندى أن تصنيفه ذلك من أحسن ما صنّف في معناها» (دمية القصر للباخرزى 2 2/ 485). و ينقل عنه كثيرا و يوصف بأنه أهم كتبه.  
\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\* 1 \*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\* موسوعة مؤلفى الامامية، ج‏3، ص: 135 63- المجمل في اللغة «1» (عربي/ لغة) معجم موجز في اللغة الفصحى احتوى على شروح و شواهد شعرية وافرة. رتّب ألفاظه على أوائلها بحسب حروف المعجم، ثم المواد داخل الحروف بحسب عدد الأصول، و استبعد النادر و الغريب و أحال في المولّد على كتابه «متخير الألفاظ».)

نکته آخر درباره این کتاب آنکه فیروزآبادی صاحب قاموس بر این کتاب حاشیه ای انتقادی دارد که به ( أوهام ابن فارس في المجمل) معروف است ، گفته شده که در این کتاب هزار اشکال بر المجمل ایراد شده است.‏شیخ درباره برخی از این اجتهادهای لغوی می نویسد : و تقديم شهادة الإثبات لا يجري في هذا الموضع لأن الظاهر استناد المثبتين إلى الاستعمال‏ و النافين إلى الاطلاع على كون الاستعمال‏ مجازا للمناسبة. دقت شود که شهادت بر استعمال حقیقی و مجازی بر اساس اجتهاد است نه حس ،یا در مورد دیگری میگوید : مع ذلك فلا حجة فيما في القاموس‏ مع تفرده به و لعله لم يلتفت إلى الاستعمالات التي ذكرناها و إلا لذكرها و لو بعنوان يشعر بمجازيتها

از آنچه تا کنون بیان شد میتوان چند شاخصه اصلی برای منبع دسته اول لغوی از منظر شیخ بیان نمود 1\_ نقل از عرب اصیل و مستند به حس 2\_ عدم اجتهاد

2\_ بررسی و تحلیل اجتهادی منابع دسته دو

بر اساس دو شاخصه فوق میتوان این عبارت شیخ درباره قاموس المحیط ( فلا حجة فيما في القاموس‏ مع تفرده به‏ ) را تحلیل کرد و توضیح داد. هرچند که قاموس المحیط به عنوان دومین مصدر لغوی مکاسب مطرح است اما با توجه به تاریخ زندگی «مجدالدين محمد بن يعقوب فيروزآبادى» مكنّى به ابوطاهر( 729- 817 ق.) که قرنها با دوره فصاحت زبان عربی فاصله دارد مطالبش یکی از این دو حالت را دارد یک یا مستند به حس نیست و یا بر اساس اجتهاد فیروزآبادی در موضوعاتی است که در آن تخصص ندارد است و هیچکدام علم آور نیست، بنابراین حجت هم نمی تواند باشد. اما مراجعه پُر تعداد شیخ انصاری به قاموس را باید در رویکرد انتقادی فیروز آبادی به صحاح اللغة و استفاده شیخ از این رویکرد در تحلیل های لغویشان جستجو کرد ، از 333 موردی که نام جوهری در قاموس تکرار شده است 90 مرتبه با مشتقات مصدر «غلط» و 166 مرتبه با مشتقات مصدر «وهم» و 45 مرتبه هم با مشتقات چهار مصدر («صحف» و «خطا ») و غیر با « سدد» و «جود» آمده است ، همانطور که مشاهده میشود الفاظ مذکور در این 301 مرتبه دلالت بر انتقادات فیروزآبادی بر جوهری دارد. لذا میتوان حدس زد که اشتهار قاموس به این حالت تهاجمی به صحاح علت کثرت مراجعه شیخ به کتاب قاموس است تا شاید به واسطه نشان دادن عدم تعرض فیروزآبادی به نظریه جوهری به نحوی مطالب صحاح را تائید کرده باشد. اما در واقع اهمیت و اتقان کتاب صحاح اللغة در حد و اندازه ای است که عده ای از لغویین را بر آن داشته که در جواب اشکالات قاموس بر صحاح اللغة دست به تالیف بزنندکه در مقدمه الصحاح از آنها نام برده شده است در اینجا تعدادی از آنها به عنوان نمونه ذکر میشود کتبی مانند: 1 \_ «الإفصاح فى زوائد القاموس‏ على الصحاح‏» از سيوطى، . 2\_ «بهجة النفوس فى المحاكمة بين الصحاح‏ و القاموس‏». 3\_ «الدر اللقيط فى أغلاط القاموس‏ المحيط» از محمد بن مصطفى الداوودى؛ معروف بداود زاده المتوفى سنة 1107 ه که در آن به جمع آوری اشکالات قاموس بر الصحاح و جواب از آن اشکالات پرداخته است. 4\_ «ضوء القابوس فى زوائد الصحاح‏ على القاموس‏» از نویسنده ای مجهول 5\_«طراز اللغة» از سيد على خان، که مشتمل بر نقد القاموس‏ و رد اشکالات وی بر الصحاح است‏.

اینجا نکته قابل توجه این است که در یک نگاه سطحی به نظر میرسد شیخ انصاری هم از قافله مدافعان الصحاح عقب نمانده و اعتراضات و اشکالهای شیخ بر قاموس هم میتواند موید این تحلیل باشد. اما حقیقت آنست که حضور شیخ انصاری در عرصه لغت به عنوان یک مجتهد لغوی مطرح است نه مدافع و طرفدار.

3 \_ بررسی و تحلیل اجتهادی منابع تخصصی

در میان معجم ها گروهی به معاجم تخصصی مشهورند که در موضوعی خاص نگاشته شده اند موضوع اینگونه معجم هاممکن است هرچیزی باشد در این میان قرآن وحدیث بخاطر جایگاه ویژه ای که در فرهنگ اسلامی دارند موضوع ومحور تعدادی از این معجم ها قرارگرفته اند علم فقه هم از این جرگه خارج نبوده است

توصیف تحقیقات لغوی شیخ انصاری در کتاب مکاسب

1\_ متون لغوی در مکاسب

شیخ انصاری در مکاسب از9 کتاب و منبع لغوی استفاده کردند متن ذیل که درباره معنی لغوی غرر است مشتمل بر بیشترین ارجاعات لغوی شیخ در یک موضوع به کتب لغت میباشد شماره های کنار هر اسم نشاندهنده کتاب لغوی و رقم آن درمتن است از مجموع متون لغوی موجود در مکاسب در این متن فقط از یک کتاب استفاده نشده است : [معنى الغرر لغة] و في 1\_الصحاح الغرة الغفلة و الغار الغافل و أغره أي أتاه على غرة منه و اغتر بالشي‏ء أي خدع به و الغرر الخطر. و نهى رسول الله ص عن بيع الغرر و هو مثل بيع السمك في الماء و الطير في الهواء إلى أن قال و التغرير حمل النفس على الغرر انتهى و عن 2\_القاموس ما ملخصه غره غرا و غرورا و غره بالكسر فهو مغرور و غرير كأمير خدعه و أطمعه بالباطل إلى أن قال غرر نفسه تغريرا و تغره كتحله أي عرضها للهلكة و الاسم الغرر محركه إلى أن قال و الغار الغافل و اغتر غفل و الاسم الغرة بالكسر انتهى و عن 3\_النهاية بعد تفسير الغرة بالكسر بالغفلة أنه نهى عن بيع الغرر و هو ما كان له ظاهر يغر المشتري و باطن مجهول و قال الأزهري بيع الغرر ما كان على غير عهدة و لا ثقة و تدخل فيه البيوع التي لا يحيط بكنهها المتبايعان من كل مجهول و قد تكرر في الحديث و منه حديث مطرف: إن لي نفسا واحدة و إني لأكره أن أغرر بها أي أحملها على غير ثقة و به سمي الشيطان غرورا لأنه يحمل الإنسان على محابه و وراء ذلك ما يسوؤه انتهى. و قد حكي أيضا عن 4\_الأساس و5\_ المصباح و 6\_المغرب و 7\_الجمل و 8\_المجمع تفسير الغرر بالخطر ممثلا له في الثلاثة الأخيرة ببيع السمك في الماء و الطير في الهواء.

9\_ شمس العلوم و دواء كلام العرب من الكلوم این منبع فقط یکبار در مکاسب آمده است .

2\_ تعداد مراجعه ،

براساس این تقسیم سوالی که مطرح میشود این است که چرا در تعداد مراجعات تفاوت است به یکی کمتر و دیگری بیشتر ،برای توضیح این سوال باید به آماری که در هدایةالطالب آمده است توجه کرد؟

برسی تعداد مراجعات شیخ به کتب لغوی

شیخ انصاری درمیان منابع لغوی به 5 مصدر بطور مکرر مراجعه دارند با فرض وجود این پنج منبع نزد شیخ و دسترسی آسان ایشان به این منابع ، در حالت عادی انتظار می رود که شیخ از هر 5 مصدر درتمام مراجعات و مسائل لغوی استفاده کرده باشند، مانند مورد ذیل ((و القائف كما عن الصحاح و القاموس و المصباح-: هو الذي يعرف الآثار.و عن النهاية و مجمع البحرين زيادة: أنّه يعرف شَبَه الرجل بأخيه و أبيه‏)) اما برسی ها نشان نمی میدهد که شیخ در تمام موارد چنین گزارشی داشته باشند . با توجه به این مطلب مساله این است که چرا شیخ در تمام مسائل لغوی به همه این منابع اشاره نکردند ،آیا ایشان فقط در برخی موارد به تمام این منابع مراجعه میکنند ؟ چرا؟ یا اینکه در تمام موارد به همه این منابع مراجعه دارند ولی فقط در برخی موارد از همه نام میبرند ؟ در اینصورت علت نام بردن و نام نبردن از آن منابع چه میتواند باشد؟آیا ایشان در این مساله ترتیب و منطقی را رعایت میکنند ؟ یا خیر؟ و بسیاری از سوالات دیگر که در این مجال قابلیت طرح و بررسی دارند. برای توضیح بیشتر به جدول ذیل توجه فرمائید.

رتبه بندی کتب لغوی بر اساس تعداد مراجعه

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| ردیف | ترتیب کتاب هدایة الطالب | نام کتاب لغوی | سال تولد و وفات مولف | آمار تعداد مراجعه به هر کتاب ،عدد میان (0) ابتدای نوشته نشان دهنده رتبه کتاب درتعداد مراجعه از 1تا7 است |
|  | «105» | الصحاح | (000 - 393 ه) | (1) ما يقارب من عشرين موضعا، مصرّحا فيها بذكر المصدر «الصحاح» هذا، بالاضافة الى الموارد التي نقل فيها عنه من دون التصريح بذكر المصدر، بل اكتفى بذكر عبارة عن «أهل اللغة» ، و نحوها |
|  | «106» | القاموس المحيط | (000 - 816 ه) | (2) صرّح في بعضها بالمصدر «القاموس»، و ذلك في أكثر من اثني عشر مرة ، و في البعض الآخر لم يصرح بالمصدر |
|  | «108» | المصباح المنير في شرح غريب الشرح الكبير | (000 - 760 ه) | (3) في ما يقارب من أحد عشر موضعا. هذا، بالإضافة إلى الموارد التي لم يصرح فيها بذكر المصدر |
|  | «110» | النهاية في غريب الحديث و الأثر | (000 - 606 ه) | (4) بلغ التصريح فيها بذكر المصدر«النهاية» في أكثر من ثمانية مواضع هذا، بالاضافة الى الموارد التي لم يصرّح فيها بذكر المصدر |
|  | «107» | مجمع البحرين و مطلع النيرين | (000 - 1087) | (5) عدد دقیق بررسی نشده است اما مسلما بیشتر از سه مورد است احتمالا 12 مرتبه 6 مرتبه با اسم و بقیه بدون اسم |
|  | «109» | المغرب | (000 - 610 ه) | (6) «المغرب» في مباحث المكاسب في موضعين فقط |
|  | «103» | أساس البلاغة | (467 - 538 ه) | (6) ورد التصريح بذكر «أساس البلاغة» في أبحاث مكاسب الشيخ الأنصاري في موضعين‏ |
|  | «104» | شمس العلوم و دواء كلام العرب من الكلوم | (000 - 573 ه) | (7) عن محكي شمس العلوم في موضع واحد فقط، |
|  | در این کتاب نیامده | المجمل یا الجمل | (000 - 395 ه) | (7) یک باردر معنی غرر |

از مقایسه اعداد و ارقام جدول بالا تبلور این سوال بیشتر میشود که چرا چنین تفاوت فاحشی در تعداد اشاره به کتب فوق وجود دارد؟ اگر تعداد منابع لغوی مکاسب معین است بعد از استقراء موارد تحقیقات لغوی تعداد لغات هم مشخص شود آنگاه میتوان با مراجعه به منابع مشخص کرد که اولویت بندی شیخ و الگوی وی در مراجعه به کتب و استفاده از آنها چگونه بوده است ؟

مثلا در مثل ماده رشوه عدم ذکر صحاح بخاطر معنی نکردن رشوه توسط جوهری است یا در مورد تعریف بیع که فقط از مصباح المنیر معنایی ذکر میشود بخاطر این است که بقیه منابع تعریف منسجمی ندارند. یا اینکه مثلا سر تکرار فراوان مجمع البحرین علاوه بر تخصصی بودن آن احتمالاً منبع بودن برای نقل قولهای شیخ از دیگر کتب لغوی است.

3\_ تاریخ تالیف

براساس این تقسیم و با توجه به تعداد مراجعات به این منابع ، این نکته روشن می شود که

* ملاک شیخ در مراجعه ‍‍‍پر تکرار به کتاب صحاح اللغة میتواند تقدم زمانی آن باشد
* اما این تقدم زمانی نمی تواند تنها ملاک شیخ در استفاده کم یا فراوان از کتابی باشد چون از جهت تعداد مراجعه قاموس المحیط که از جهت تاریخ تالیف در رتبه هشتم قرار دارد از جهت تکرار مراجعه در مرتبه دوم است و المجمل یا الجمل که هم عصر الصحاح است فقط یک مرتبه ارجاع دارد همینطور بقیه کتب.

در جاهایی که شیخ از منابع متعدد لغوی بهره بردند لحاظ نگاه تاریخی ایشان با تاملی روشن است توضیح اینکه در اغلب موارد صحاح را اول ذکر میکنند وبعد به سراغ قاموس می روند که علت آن در جای خود روشن می شود در سه منبع باقیمانده در اغلب اوقات مجمع البحرین آخرین است اما تاخر نهایه ابن اثیر از مصباح المنیر هم میتواند بخاطر لحاظ اتحاد موضوعی آن با مکاسب در علم فقه باشد در آینده درباره کیفیت چینش این کتب بیشتر سخن میگوییم .

نتیجه ای که از جستجوی کلیدواژه قاموس در کتاب مکاسب به دست آمد : قاموس 18 بار تکرار شده است اما بدون الصحاح 10 مرتبه و با الصحاح 8 مرتبه 5 بار با فاصله کمتر از 19 کلمه و 3 بار بیشتر از 19 کلمه

1\_ المكاسب (طبع قديم ) / ج‏1 / 192 / القائف لغة و اصطلاحا ..... ص : 192

و القائف كما عن الصحاح‏ و القاموس‏ و المصباح هو الذي يعرف الآثار- و عن النهاية و مجمع البحرين زيادة أنه يعرف شبه الرجل بأخيه و أبيه

2\_ المكاسب (طبع قديم ) / ج‏1 / 205 / التاسعة عشرة الكهانة حرام ..... ص : 205

من كهن يكهن ككتب يكتب كتابة كما في الصحاح‏ إذا تكهن قال و يقال كهن بالضم كهانة بالفتح إذا صار كاهنا. و عن القاموس‏ أيضا الكهانة بالكسر لكن عن المصباح كهن يكهن كقتل يقتل كهانة بالفتح‏

3\_ المكاسب (طبع قديم ) / ج‏1 / 211 / هذا و لكن الإشكال في معنى اللهو ..... ص : 211

فإنه إن أريد به مطلق اللعب كما يظهر من الصحاح‏ و القاموس‏ فالظاهر أن القول بحرمته

4\_ المكاسب (طبع قديم ) / ج‏1 / 239 / تفسير الهجاء ..... ص : 239

و يدل عليه فحوى ما تقدم في الغيبة بل البهتان أيضا بناء على تفسير الهجاء بخلاف المدح كما عن الصحاح‏ فيعم ما فيه من المعايب و ما ليس فيه كما عن القاموس‏ و النهاية و المصباح لكن مع تخصيصه فيها بالشعر.

5\_ المكاسب (طبع قديم ) / ج‏2 / 501 / الأرش لغة و اصطلاحا ..... ص : 501

و هو لغة كما في الصحاح‏ و عن المصباح دية الجراحات و عن القاموس‏ أنه الدية و

6\_ المكاسب (طبع قديم ) / ج‏1 / 145 / ..... ص : 145

و لعل هذا أيضا دعا صاحب مفتاح الكرامة إلى زعم أن الإطراب في تعريف الغناء غير الطرب المفسر في الصحاح‏ بخفة لشدة سرور أو حزن و إن توهمه صاحب مجمع البحرين و غيره من أصحابنا. و استشهد على ذلك بما في الصحاح من أن التطريب في الصوت مدة و تحسينه. و ما عن المصباح من أن طرب في صوته مدة و رجعة. و في القاموس‏ الغناء ككساء من الصوت ما طرب به و أن التطريب الإطراب كالتطرب و التغني.

7\_ المكاسب (طبع قديم ) / ج‏1 / 146 / نقد ما أفاده في مفتاح الكرامة ..... ص : 145

مضافا إلى أن ما ذكر في معنى التطريب من الصحاح‏ و المصباح إنما هو للفعل القائم بذي الصوت لا الإطراب القائم بالصوت و هو المأخوذ في تعريف الغناء عند المشهور دون فعل الشخص ف يمكن أن يكون معنى تطريب الشخص في صوته إيجاد سبب الطرب بمعنى الخفة بمد الصوت و تحسينه و ترجيعه كما أن تفريح الشخص إيجاد سبب الفرح بفعل ما يوجبه فلا ينافي ذلك ما ذكر ما معنى الطرب. و كذا ما في القاموس‏ من قوله ما طرب به يعني ما أوجد به الطرب‏

8\_ المكاسب (طبع قديم ) / ج‏2 / 196 / معنى الغرر لغة ..... ص : 196

و في الصحاح‏ الغرة الغفلة و الغار الغافل و أغره أي أتاه على غرة منه و اغتر بالشي‏ء أي خدع به و الغرر الخطر. و نهى رسول الله ص عن بيع الغرر و هو مثل بيع السمك في الماء و الطير في الهواء إلى أن قال و التغرير حمل النفس على الغرر انتهى و عن القاموس‏ ما ملخصه غره غرا و غرورا و غره بالكسر فهو مغرور و غرير كأمير خدعه و أطمعه

* رتبه بندی بر اساس سال وفات و سبقت تاریخی کتب پر تکرار رنگی شدند.

|  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- |
| ردیف | ترتیب کتاب هدایة الطالب | نام کتاب لغوی | سال تولد و وفات مولف |
|  | «105» | الصحاح | (000 - 393) |
|  | در این کتاب نیامده | المجمل یا الجمل | (000 - 395) |
|  | «103» | أساس البلاغة | (467 - 538) |
|  | «104» | شمس العلوم و دواء كلام العرب من الكلوم | (000 - 573) |
|  | «110» | النهاية في غريب الحديث و الأثر | (000 - 606) |
|  | «109» | المغرب | (000 - 610) |
|  | «108» | المصباح المنير في شرح غريب الشرح الكبير | (000 - 760) |
|  | «106» | القاموس المحيط | (000 - 816) |
|  | «107» | مجمع البحرين و مطلع النيرين | (000 - 1087) |

4\_ کیفیت تاثیر مطالب منقول در مساله فقهی مورد بحث **،**

**1**\_شمس العلوم یکبار آنهم فقط به عنوان موید ذکر شده است. از این مرحله سعی می شود توصیفی از منابع کم مراجعه لغوی شیخ هم ارائه شودتا از تکرار برخی مطالب جلوگیری شود. شیخ در بحث حرمت غناء در شرح و رفع تنافی بدوی بین دو دسته روایت چنین مینویسد: (و ظهر مما ذكرنا أنّه لا تنافي بين حرمة الغناء في القرآن و ما ورد من قوله صلوات اللّه عليه: «وَ رَجّعْ بالقرآن صوتك، فإنّ اللّه يحبّ الصوت الحسن» فإنّ المراد بالترجيع ترديد الصوت في الحلق، و من المعلوم أنّ مجرّد ذلك لا يكون غناء إذا لم يكن على سبيل اللّهو، فالمقصود من الأمر بالترجيع أن لا يقرأ كقراءة عبائر الكتب عند المقابلة، لكن مجرد الترجيع لا يكون غناء؛ و لذا جعله نوعاً منه في قوله صلّى اللّه عليه و آله و سلم: «يرجّعون القرآن ترجيع الغناء». و في محكي شمس العلوم: أنّ الترجيع ترديد الصوت مثل ترجيع أهل الألحان و القراءة و الغناء «2»، انتهى. و بالجملة، فلا تنافي بين الخبرين، و لا بينهما و بين ما دلّ على حرمة الغناء حتى في القرآن‏) .

اما عبارت کتاب شمس العلوم که موارد اختلاف آن بامکاسب در سه مورد است:1\_تردد بجای ترید 2 \_ نیامدن( فی الحلق )در مکاسب 3\_ نیامدن(فی ) قبل از (القراءة و الغناء) به این قرار است : ([التَّرْجيع‏]: تردد الصوت في الحلق، مثل‏ ترجيع‏ أهل الألحان في القراءة و الغناء).

**1\_ از تعبیر** ( و فی محکی شمس العلوم) عدم مراجعه شیخ به متن اصلی به دست می آید، که میتواند نشانه عدم اهمیت یکی از این موارد باشد :1 ) مورد استشهاد بعد از روشن شدن تخالف مفهوم دو کلمه: چون قبلا از اضافه ترجیع به غناء در روایت نبوی «يرجّعون القرآن ترجيع الغناء» تغایر آن دو معلوم شد پس مراجعه به لغت لازم نبود. 2) خودکتاب : لذا در کل مکاسب فقط یک بار آنهم با واسطه مجهول از آن نقل شده است .

**2\_ و میتواند نشانه** عدم دسترسی شیخ به این کتاب باشد چون درکل مکاسب فقط یک بار آنهم با واسطه مجهول از آن نقل شده است .

**3\_ ترجیع در دیگر کتب لغوی** مورد استفاده شیخ در مکاسب : همانطور که ملاحظه میکنید غیر از مجمع البحرین هیچ کتابی ازترکیب اضافی ترجیع به غناء استفاده نکرده است و این میتواند با این تحلیل توجیه شود که از آنجائی که شیخ رجوع به اهل لغت را از باب شهادت میداند که در آن تعدد شاهد شرط است فقط به آن شاهدی اشاره کرده که ممکن بود ناشناخته بماند.

1\_ مجمع البحرين ؛ ج‏4 ؛ ص334 وَ فِي الْخَبَرِ" سَيَجِي‏ءُ قَوْمٌ مِنْ بَعْدِي‏ يُرَجِّعُونَ‏ الْقُرْآنَ‏ تَرْجِيعَ‏ الْغِنَاءِ وَ النَّوْحِ وَ الرَّهْبَانِيَّةِ لَا يَجُوزُ تَرَاقِيَهُمْ". تَرْجِيعُ‏ الصوت ترديده في الحلق كقراءة أصحاب الألحان آ آ آ آ، و هذا هو المنهي عنه، و أما التَّرْجِيعُ‏ بمعنى تحسين الصوت في القراءة فمأمور به، و منه‏ قَوْلُهُ ع‏" رَجِّعْ بِالْقُرْآنِ صَوْتَكَ فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الصَّوْتَ الْحَسَنَ". و ما رُوِيَ‏" أَنَّهُ يَوْمَ الْفَتْحِ كَانَ‏ يُرَجِّعُ‏ فِي قِرَاءَتِهِ". و منه‏ الدُّعَاءُ" اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ لِقُلُوبِنَا عِبْرَةً عِنْدَ تَرْجِيعِهِ‏".

2\_المغرب ؛ ج‏1 ؛ ص322 (رجَع‏) بنفسه (رجوعاً)، و (رجّعه‏) ردَّه. و منه (التَرجيع‏) في الأذان، لأنه يأتي بالشهادتين خافضاً بهما صوته ثم يَرجِعهُما رافعاً بهما صوتَه.

3\_القاموس المحيط ؛ ج‏3 ؛ ص37 و التَّرْجيعُ‏ في الأذانِ: تَكريرُ الشَّهادَتَيْنِ جَهْراً بعدَ إخْفائِهما، و تَرْديدُ الصوتِ في الحَلْقِ.

4\_النهاية في غريب الحديث و الأثر ؛ ج‏2 ؛ ص202 فى صفة قراءته عليه الصلاة و السلام يوم الفتح‏ «أنه كان‏ يُرَجِّعُ‏» التَّرْجِيعُ‏: ترديد القراءة، و منه‏ تَرْجِيعُ‏ الأذان. و قيل هو تقارب ضروب الحركات فى الصّوت. و قد حكى عبد اللّه ابن مغفّل‏ تَرْجِيعَهُ‏ بمدّ الصّوت فى القراءة نحو: آء آء آء، و هذا إنما حصل منه و اللّه أعلم يوم الفتح؛ لأنه كان راكبا، فجعلت الناقة تحرّكه و تنزّيه، فحدث‏ التَّرْجِيعُ‏ فى صوته. (س) و فى حديث آخر «غير أنه كان لا يُرَجِّعُ‏» و وجهه أنه لم يكن حينئذ راكبا، فلم يحدث فى قراءته التَّرْجِيعُ.

5\_الصحاح ؛ ج‏3 ؛ ص1218 و كذلك‏ التَّرْجِيعُ‏، قال جرير: و رَجَّعْتُ‏ من عِرْفَانِ دارٍ كأنها بقيةُ و شمٍ فى متُونِ الأَشاجِعِ‏ و التَّرْجِيعُ‏ فى الأذان‏ . و تَرْجِيعُ‏ الصوتِ: ترديدُه فى الحَلْقِ، كقراءة أصحاب الألحان. و تَرْجِيعُ‏ الدابةِ يديْها فى السير، و تَرْجِيعُ‏ الواشمةِ وَشْمَها.

**بررسی تاریخ ورود کتاب شمس العلوم به محافل فقهی شیعه و استفاده فقهاء از آن**

نتایج به دست آمده از جستجوی جزء اول اسم این کتاب (شمس العلوم ) در دامنه نا محدود کتابی برنامه‌ى" جامع فقه اهل البيت عليهم السلام نسخه 2"،( شامل 1248 عنوان كتاب، در بيش از 3000 جلد، اثر 410 مؤلف است.) مشتمل بر 47 کتاب فقهی و 5 کتاب لغوی من جمله مجمع البحرین طریحی است . نکته حائز اهمیت عدم وجود (شمس العلوم) در آثار مولفین قبل از طریحی و در دیگر آثار شیخ انصاری در نتیجه جستجو می باشد. با مطالعه مقدمه شیخ طریحی بر کتاب مجمع البحرين ؛ ج‏1 ؛ ص9 که میگوید:(و كان جمع الكتب في كل وقت متعبا و تحصيلها عن آخرها معجزا معجبا و وفق الله سبحانه المجاورة لبيته الحرام و للحضرة الرضوية على مشرفها السلام و ظفرت هناك و هنالك بعدد عديد من الكتب اللغوية كصحاح الجوهري، و الغريبين للهروي، و الدر النثير، و نهاية ابن الأثير، و شمس العلوم، و القاموس، و مجمع البحار المأنوس، و فائق اللغة، و أساسها، و المجمل من أجناسها، و المغرب‏‏‏ ) به دست می آید که این کتاب قبل از ایشان در حوزه های شیعه رواج نداشته است. در صورت توجه شیخ به مطلب مذکور شاید بتوان گفت که اولا :حکایتگر از شمس العلوم جناب طریحی و من تاخر عنه بودند ثانیاً : تعریض با تعبیر (و في محكي شمس العلوم) بخاطر ضعف استدلال به این کتاب باشد چون جناب نشوان بن سعيد حميرى بعد از معنی کردن (مثل ترجيع أهل الألحان في القراءة و الغناء، ) به قول شاعری استشهاد میکند که در دیگر کتب لغوی مورد استفاده شیخ انصاری اثری از آن دیده نمیشود: قال يصف نهيق الحمار «1»: يُرَجِّعُ‏ في‏ الصُّوى‏ بمهضَّمات‏\_ يَجُبْنَ‏ الصدر من‏ قصب‏ العوالي‏ الصوى: الأعلام. و المهضمات: عروق الحلوق شبهها بقصبات المزامير. يقال: مزمار مهضم لأنه أكسار يُضم بعضها إِلى بعض. و يَجُبْنَ: أي يقطعن. من قصب العوالي: أي بلاد العوالي .

2\_آن دسته که هیچگاه بطور مستقل مورد استناد قرار نگرفته اند مثلاً مجمل اللغة ابن فارس که فقط یک مرتبه در ضمن چند منبع دیگر مورد مراجعه شیخ بوده است ، یا همانطور که در آمار مراجعه به اساس البلاغة و المغرب مشاهده میشود شیخ انصاری فقط 2 مرتبه به آنها استناد کرده است اما نکته قابل توجه این است که مراجعه به هیچ یک از( مجمل اللغة،اساس البلاغة و المغرب) به تنهایی به عنوان منبع پاسخ مطرح نشدند بلکه احتمالاً به عنوان منبع کمکی و موید استفاده شدند.

شیخ در توضیح معنی غرر از تمام منابعی که میتوانستند(یعنی غیر ازشمس العلوم که فقط یکبار از آن نام برده اند) از 8 منبع دیگر بهره بردند من جمله 3 منبع مورد بحث : و قد حكي‏ أيضا عن الأساس و المصباح‏ و المغرب و الجمل و المجمع تفسير الغرر بالخطر المكاسب (طبع قديم ) / ج‏2 / 197 / معنى الغرر لغة .

ابن فارس دو کتاب در علم لغت به نامهای مقاییس اللغه و المجمل دارد اما شیخ انصاری تنها فقط از یک کتاب نامبرده و فقط یکبارآنهم به عنوان موید از المجمل استفاده کرده و شاید علت این إعراض شیخ در رویکرد اجتهادی ابن فارس در کتاب دیگرش یعنی مقاییس باشد. در کتابشناسی برنامه قاموس درتوصیف کتاب معجم مقاييس اللغة چنین نوشته شده است .

(مولف سعى كرده است براى هر ماده اصول معنايى آن را ذكر كند و مشتقات مختلف آن ماده را به آن اصول برگرداند، اين كار گرچه اجتهادى بوده و در بسيارى از موارد مى‏توان بر او اشكالاتى وارد كرد، اما در نوع خود بى‏نظير بوده و امروزه نيز كار او بسيار مورد نياز است؛ ) بکار گیری اجتهاد و استنباط هرچند از دقیق النظرترین مجتهدان باشد بازهم درتیررس خطاء و اشتباه قرار دارد لذا نمی تواند به عنوان مصدر مناسبی بکارگرفته شود مگر برای غیر متخصص که ظاهراً شیخ انصاری در لغت صاحب نظر هستند .مجموعه ای از توصیفات که از نرم افزار تراجم و کتابشناسی درباره کتاب المجمل انتخاب شده است را با هم مرور میکنیم: (\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\* 1 \*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*   
معجم المطبوعات العربية و المعربة و هو شامل لأسماء الكتب المطبوعة في الأقطار الشرقية و الغربية ...، ج‏1، صفحه 199  
4- المجمل في اللغة - معجم التزم فيه الصحيح و الواضح من كلام العرب دون الوحشي المستنكر و آثر فيه الايجاز \_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_ (0) الانباري 392 معجم الادباء 2- 6 ابن خلكان 1- 43 الديباج المذهب 36 بغية الوعاه 153 مفتاح السعادة 1- 94 (1) wonnurB. R معجم المطبوعات العربية و المعربة و هو شامل لأسماء الكتب المطبوعة في الأقطار الشرقية و الغربية ...، ج‏1، ص: 200 و عليه كتاب الشيخ مجد الدين الفيروزبادي صاحب القاموس أورد فيه الف سؤال و آخذه عليه مع ثنائه و حبه. ذكر البرهان الحلبي أن صاحب القاموس تتبع أوهام ابن الفارس في الف موضع مع تعظيمه له و ثنائه عليه (كشف الظنون)- صدر منه الجزء الاول فقط على نفقة الحاج محمد ساسي المغربي- مط السعادة 1914- 1332 ص 319 و أهمل طبع الجزء الثاني «1»  
\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\* 1 \*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*   
تكملة أمل الآمل، ج‏2، صفحه 113  
مؤلّفات ذات شأن أشهرها: كتاب المجمل في اللغة اقتصر فيه على الألفاظ الهامّة المستعملة، أخذ أكثرها عن السماع، و أخذ عمّن تقدّمه، و اختصر الشواهد، و رتّبه على الأبجد المعروف اليوم، و أجمل الكلام فيه. قلت: و قد طبع في هذه الأيام.  
\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\* 1 \*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*   
أعيان الشيعة، ج‏8، صفحه 242  
ثم بعد ذلك حفطت المجمل في اللغة و حضرت في شهور 514 كتاب أبي جعفر المقرئ اما [امام‏] الجامع القديم بنيسابور مصنف كتاب ينابيع اللغة و غير ذل  
\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\* 1 \*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\* تاريخ التراث العربي، قسم‏1ج‏8، صفحه 378 المجمل (فى اللغة)»، و هو معجم موجز في اللغة الفصحى «مع استبعاد النادر و الغريب ...، و هو كتاب قيّم لشروحه الموجزة و شواهده الشعرية الوافرة». (215/ 1953/ 6 snerirO: niremearK. J) و شأنه شأن كتاب «الجيم» فى ترتيبه الألفاظ على أوائلها، ثم ترتب المواد في داخل الحروف في أبواب بحسب عدد الأصول. «و عندى أن تصنيفه ذلك من أحسن ما صنّف في معناها» (دمية القصر للباخرزى 2 2/ 485). و ينقل عنه كثيرا و يوصف بأنه أهم كتبه.  
\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\* 1 \*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\* موسوعة مؤلفى الامامية، ج‏3، ص: 135 63- المجمل في اللغة «1» (عربي/ لغة) معجم موجز في اللغة الفصحى احتوى على شروح و شواهد شعرية وافرة. رتّب ألفاظه على أوائلها بحسب حروف المعجم، ثم المواد داخل الحروف بحسب عدد الأصول، و استبعد النادر و الغريب و أحال في المولّد على كتابه «متخير الألفاظ».)

نکته آخر درباره این کتاب آنکه فیروزآبادی صاحب قاموس بر این کتاب حاشیه ای انتقادی دارد که به ( أوهام ابن فارس في المجمل) معروف است ، گفته شده که در این کتاب هزار اشکال بر المجمل ایراد شده است.‏

اما بررسی و مقایسه منابع لغوی شیخ در ماده غرر با عبارت المجمل اینجا برای تتمیم فائده عبارت مقاییس اللغة هم ذکر میشود:

اما عبارت مکاسب : (المغرب و الجمل و المجمع تفسير الغرر بالخطر ممثلا له في الثلاثة الأخيرة ببيع السمك في الماء و الطير في الهواء) همانطور که ملاحظه خواهید نمود مثال الطیر فی الهواء مربوط به المجمل نیست و در نسبت آن به این کتاب سهو شده است.

المجمل ص532و الغَررُ: الخَطَر کبيع السمك فى الماء کتابخانه آل البیت

**المغرب ؛ ج‏2 ؛ ص100**

في الحديث‏ «نَهى عن بَيْع‏ الغَرَر» و هو الخَطر الذي لا يُدْرى أيكون أم لا، كبيْع السمك في الماء و الطيرِ في الهواء، و عن عليّ رضي اللّه عنه‏: «هو عمل ما لا يُؤمن عليه‏ الغُرور» . و عن الأصمعي: «بيْع‏ الغَرَر أن يكون على غير عُهْدة و لا ثقة». قال الأزهري‏: «و تدخُل البُيوعُ المجهولة التي لا يُحيط بها المتبايعان».

**مجمع البحرين ؛ ج‏3 ؛ ص423**

وَ فِي الْخَبَرِ" نَهَى رَسُولُ اللَّهِ عَنْ بَيْعِ‏ الْغَرَرِ". و فسر بما يكون له ظاهر يغر المشتري و باطن مجهول مثل بيع السمك بالماء و الطير في الهواء.

**معجم مقاييس اللغه ؛ ج‏4 ؛ ص381**

و من الباب: بيع‏ الغَرَر، و هو الخَطَر الذى لا يُدْرَى أيكون أم لا، كبيع العبدِ الآبِق، و الطَّائرِ فى الهواء. فهذا ناقصٌ لا يتمُّ البيع فيه أبداً. و غَر

**الصحاح ؛ ج‏2 ؛ ص768**

و الغَررُ: الخَطَر. و نهى رسول اللَّه صلى اللَّه عليه و سلم عن بيع‏ الغَرَرِ ، و هو مثل بيع السمك فى الماء و الطير فى الهواء.

**أساس البلاغة ؛ ص448**

من‏ غرّر بنفسه إذا أخطرها تَغِرَّةً. و هو على‏ غَرَرٍ: خطَرٍ. و نهَى عن بيع‏ الغَرَرِ؛ و قال النّمر:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تصابَى و أمسَى عَلاه الكِبَرْ |  | و أمسَى لجمرَةَ حبلٌ‏ غَرَرْ |
|  |  |  |

أي غير موثوق به. و اطوه على‏ غُروره‏ أي على مكاسره.

**شمس العلوم ؛ ج-8 ؛ ص4874**

[الغَرَر]: الخطر، و في الحديث‏: «نهى النبي عليه السلام عن بيع‏ الغَرَر». قال ابن مسعود: لا تبيعوا السمك في الماء، فإنه‏ غَرَر. قال أبو حنيفة و أصحابه و الشافعي و من وافقهم: لا يجوز بيع الحيتان في الأنهار، و أجازه ابن أبي ليلى، قالوا: فإن صيدت ثم جُعلت في ماء قليل يمكن أخذها منه جاز بيعها. قال أبو حنيفة و أصحابه: و للمشتري الخيار إذا أخرجها، إن شاء أخذ، و إن شاء ترك.

**المصباح المنير فى غريب الشرح الكبير للرافعى ؛ النص ؛ ص445**

َرُ) الخَطَرُ و نَهَى رَسُولُ اللّهِ صلَّى اللّهُ عَلَيهِ و سَلَّمَ عَنْ بَيْعِ الْغَرَرِ.

دومین بار از المغرب در بحث کهانة نام برده شده که به زودی در تحلیل کیفیت نقل (تقسیم بعدی) بررسی میشود .

اما شیخ انصاری یک بار دیگر از اساس البلاغة مانند مورد قبلی (المجمل) به عنوان موید در معنای طرب بهره برده است در این مورد مستند اصلی صحاح اللغة است : و الطرَب على ما في الصحاح-: خفّة تعتري الإنسان لشدّة حزن أو سرور و عن الأساس للزمخشري: خفّة لسرور أو همّ‏ .

شخصیت لغوی زمخشری از سه کتاب او من جمله مقدمه الادب آشکار میشود شیوع استفاده از الفائق فى غريب الحديث‏- و اساس البلاغة در میان مجامع علمی این سوال را مطرح میکند که چرا شیخ انصاری فقط دو مرتبه از اساس البلاغه نه دیگر اثر وی آنهم به عنوان موید بهره جسته است؟ آیا میتوان از تحلیل به دست آمده ‍‍پرتویی بر روش شناسی لغوی شیخ افکند یا خیر؟ درباره اساس البلاغه میگویند : (با توجه به اين كه بناى زمخشرى بر ذكر كلمات ادبى و بلاغى بوده است؛ لذا اين كتاب براى استفاده عمومى در كارهاى تحقيقى جامعيت ندارد و فاقد بسيارى از لغات ضرورى مى‏باشد، از اين رو نمى‏تواند معجم عام قابل استفاده‏اى براى كارهاى تحقيقى باشد. اكثر كلمات در اين كتاب ثلاثى هستند و كلماتى كه داراى ماده رباعى يا خماسى باشند انگشت‏شمارند.) اما عدم حضور الفائق فى غريب الحديث را چگونه میتوان توجیه کرد؟ بررسی شخصیت لغوی زمخشری و روش او در کتب لغتش موضوع این نوشتار نیست . آنچه در این مجال اهمیت دارد این است که بدانیم اولاً زمخشری لغات را از عرب فصیح نگرفته است ثانیاً تفکر معتزلی و عقل گرایی بر آثار وی حاکم است ثالثاً وی از اصحاب یا موسسان جریان تحلیل عقلی در ادبیات محسوب میشود.

برای تکمیل تحقیق دامنه ای در کتابخانه فقه اهل البیت علیهم السلام 2 به کتب غیر لغوی از دوره زمخشری تا شیخ انصاری اختصاص یافت و کلید واژه های زمخشری ، اساس، الاساس با عملگرهای و دامنه های محتوایی متفاوت جستجو شد بعد از این مرحله به نظر آمد که حضور ایشان در کتب فقهی چنان موثر و جدی نیست ، البته بر یک طلبه نه دانشجو و کسی که دنبال ... است که از حضور چنین افرادی در عرصه فقه یک تحلیل اقلا اجمالی داشته باشد.

در نهایت به مقایسه نظریه زمخشری در معنای طرب با بقیه لغویین مطرح در مکاسب می پردازیم 1**\_ أساس البلاغة ؛ ص385**

طرب-هو طرِبٌ‏ و طروب‏ و مِطراب‏، و قد طرِبَ‏ طرباً و هو خفّة من سرور أو همّ، و تطرّب‏؛ قال الطرمّاح: و تطرّبْت للهَوَى ثمّ أوقف ت رِضاً بالتُّقى و ذو البِرّ راضي‏ و قومٌ‏ طِراب‏ و مطاريب، و أطربني‏ صوتُه و تطرّبني؛ قال الكميت: و لم تُلهني دارٌ و لا رَسمُ دمنَةٍ و لم‏ يتطرّبْني‏ بنانٌ مُخضَّبُ‏ «و الكريم‏ طروب‏»، و استطرب‏ القوم: اشتدّ طربهم‏، و استطربتُه: سألته أن‏ يُطرّب‏؛ قال الطرمّاح: و استطرَبتْ‏ ظُعنُهم لمّا احزَألّ بهم‏ آل الضّحى ناشطاً من داعياتِ دَدِ أي سألته أن‏ يُطرّبَ‏ و يُغَنّي، و هو من داعيات دد: من دواعيه و أسبابه يعني النّاشط و هو الحادي لأنّه ينشط من مكان إلى مكان، و طرِبتِ‏ الإبلُ للحُداء، و إبل‏ طِراب‏ و مطاريب، و حمامة مِطراب‏ الضّحى، و طرّبَ‏ في غنائه و قراءته، و قرأ بالتطريب‏. و تقول: إذا خفقتِ المضاريب خفّتِ المطاريب. و طرطِبْ بضأنك: ادعُ بها. و أخزى اللّه تعالى طُرْطُبَّيْها: ثدييها الطّويلين.

و الطرَب على ما في الصحاح-: خفّة تعتري الإنسان لشدّة حزن أو سرور و عن الأساس للزمخشري: خفّة لسرور أو همّ‏ .

**2\_الصحاح ؛ ج‏1 ؛ ص171**

طرب‏ الطَّرَبُ‏: خِفَّة تصيب الإنسانَ لشدةِ حزنٍ أو سرور. و قد طَرِبَ‏ يَطْرَبُ‏. قال الشاعر: و أَراني‏ طَرِباً فى إثْرِهِمْ‏ طَرَبَ‏ الوالِهِ أو كالمُخْتَبَلْ‏ و أَطْرَبَهُ‏ غيرُه و تَطَرَّبَهُ‏. قال الكُميت: و لم تُلْهِنِي دارٌ و لا رسمُ مَنْزِلٍ‏ و لم‏ يَتَطَرَّبْنِي‏ بَنَانٌ مُخَضَّبُ‏ و إبلٌ طواربُ: تَنْزِع إلى أوطانها. و المَطَارِب‏: طرقٌ متفرِّقة واحدها مَطْرَبَةٌ و مَطْرَبٌ‏. قال الشاعر: و مَتْلَفٍ مثلِ فَرْقِ الرأس تَخْلِجُهُ‏ مَطَارِبٌ‏ زَقَبٌ أميالُها فِيحُ‏

**3\_القاموس المحيط ؛ ج‏1 ؛ ص129**

[طرب‏]- الطَّرَبُ‏، محركةً: الفَرَحُ، و الحُزْنُ، ضِدُّ، أو خِفَّةٌ تَلْحَقُكَ، تَسُرُّكَ أو تَحْزُنُكَ، و تَخْصيصهُ بالفَرَحِ وَ هَمٌ، و الحَرَكَةُ، و الشَّوقُ. - و رجُلٌ‏ مِطْرابٌ‏ و مِطْرابَةٌ: طَروبٌ. - و اسْتَطْرَبَ‏: طَلَبَ الطَّرَبَ، - و- الإِبِلَ: حَرَّكَها بالحُداءِ. - و التَّطْريبُ‏: الإِطْرابُ، - كالتّطرُّبِ‏، و التَّغَنِّي. - و الأَطْرابُ‏: نُقاوَةُ الرَّيَاحينِ. - و المَطْرَبُ‏ و المَطْرَبَةُ، بفتحِهِما: الطَّريقُ الضَّيِّقُ. و ككَتِفٍ: فَرَسُ النبيِّ صلى الله عليه و سلم. - و المَطارِبُ‏: مِخْلافٌ باليَمَنِ. - و طَيْروبٌ‏: رجُلٌ. - و طارابُ: ة بِبُخارى. - و طُرابِيَةَ، كقُراسِيَةٍ: كُورةٌ بمِصْرَ، أو هي ضُرابِيَةُ.

**4\_المصباح المنير فى غريب الشرح الكبير للرافعى ؛ النص ؛ ص370**

طَرِبَ‏: (طَرَباً) فَهُوَ (طَرِبٌ‏) مِنْ بَابِ تَعِبَ و (طَرُوبٌ‏) مُبَالَغَةٌ وَ هِىَ خِفَّةٌ تُصِيبُهُ لِشِدَّةِ حُزْنٍ أَوْ سُرُورٍ و الْعَامَّةُ تَخُصُّهُ بِالسُّرُورِ و (طَرَّبَ‏) فِى صَوْتِهِ بِالتَّضْعِيفِ رَجَّعَهُ وَ مَدَّهُ.

**5\_** مجمع البحرين، ج‏2، ص: 109

(طرب) " الطَّرَبُ‏" بالتحريك: خفة تعتري الإنسان لشدة حزن أو سرور، و العامة تخصه بالسرور، يقال‏ طَرِبَ‏ طَرَباً من باب تَعِبَ فهو طَرِبٌ‏ أي مسرور. و إبل‏ طَرَّابٌ‏: و هي التي تتسرع إلى أوطانها. و التَّطْرِيبُ‏ في الصوت: مده و تحسينه‏

**6\_ النهاية في غريب الحديث و الأثر ؛ ج‏3 ؛ ص117**

(طرب‏) (س) فيه‏ «لعن اللّه من غيّر المَطْرَبَة و المقربة» المَطْرَبَة: واحدة المَطَارِب‏، و هي طرق صغار تنفذ إلى الطرق الكبار. و قيل هي الطّرق الضّيّقة المتفرّقة. يقال طرّبت عن الطريق: أى عدلت عنه.

**7\_شمس العلوم ؛ ج‏7 ؛ ص4101**

[المَطْرَبة]: طريق ضيق و جمعها: مطارب‏. و يقال: المطارب‏: طرق متفرقة. [طَرِب‏]: الطَّرَبُ‏ خفة تأخذ الإنسان من شدة الفرح أو من شدة الحزن. و يقال: الكريم‏ طروب‏: أي سريع إلى الجود. و يقال: إبل‏ طِراب‏: أي تنزع إلى أوطانها. و طَرِب‏ الرجلُ: إذا غنّى، و رجل‏ طَرِبٌ‏. [الإطراب‏]: أَطْرَبه‏ فطرب‏. [التطريب‏]: طَرّب‏ في صوته: إذا مدّه و طَرَّب‏ في القراءة و الأذان كذلك.

3\_ دسته ای که خود شیخ به عدم قابلیت استناد به آن برای کشف معنا در صورت منفرد بودن تصریح کرده است **المكاسب (طبع قديم ) ؛ ج‏2 ؛ ص518** فلا حجة فيما في القاموس‏ مع تفرده به‏ درباره قاموس در آینده بحث می شود.

تاکنون وضعیت پنج منبع مشخص شد و سه تا از آنها (شمس العلوم \_المجمل \_اساس البلاغة )معرفی شدند اما چهار منبع دیگر باید بررسی شود  الصحاح \_ مجمع البحرين و مطلع النيرين \_ المصباح المنير في شرح غريب الشرح الكبير \_النهاية في غريب الحديث و الأثر

5\_کیفیت نقل از منبع :

1\_ عدم مراجعه به اصل منبع و حکایت با واسطه

این منابع را میتوان به دو گروه تقسیم کرد : اول آنهایی که شیخ در مکاسب کمتر از سه بار به آنها ارجاع داده است دوم آنهایی که بیشتر از سه بار ارجاع دارند

1)منابع کم مراجعه

*1*\_ شمس العلوم

(و في محكي شمس العلوم أن الترجيع ترديد الصوت مثل ترجيع أهل الألحان و القراءة و الغناء) و اما عبارت شمس العلوم در دو موضع با مکاسب تفاوت دارد اول اینکه در مکاسب تردد الصوت به تردید الصوت تبدیل شده است و دوم اینکه (فی الحلق) از عبارت حذف شده است سوم هم اینکه کلمه (فی )بین الالحان والقراة به واو مبدل شده است: [التَّرْجيع : تردد الصوت في الحلق، مثل ترجيع أهل الألحان في القراءة و الغناء شمس العلوم، ج-4، ص: 2439

2\_ المجمل یا الجمل :

و قد حكي‏ أيضا عن الأساس و المصباح‏ و المغرب و الجمل و المجمع تفسير الغرر بالخطر المكاسب (طبع قديم ) / ج‏2 / 197 / معنى الغرر لغة .

3\_ المغرب

در هر دو موردی که نام برده شده است:

1) و قد حكي‏ أيضا عن الأساس و المصباح‏ و المغرب و الجمل و المجمع تفسير الغرر بالخطر المكاسب (طبع قديم ) / ج‏2 / 197 / معنى الغرر لغة . عبارت المغرب : 2439**المغرب ؛ ج‏2 ؛ ص100** و هو الخَطر الذي لا يُدْرى أيكون أم لا، كبيْع السمك في الماء و الطيرِ في الهواء، وعن عليّ رضي اللّه عنه‏: «هو عمل ما لا يُؤمن عليه‏ الغُرور»

2)( كيف كان ففي قوله ع انقطعت الكهانة دلالة ما عن المغرب‏ من أن الكهانة في العرب كانت قبل المبعث‏) تعبیر (عن المغرب)هم بر نقل با واسطه دلالت دارد که ناقل مجمع البحرین است متن المغرب : (كهن: (الكاهن‏): واحد (الكُهّان‏) و (الكَهَنةِ) قالوا: إن‏ الكِهانة كانت في العرب قبل المَبْعَث يُروى‏ أن الشياطين كانت تسْتَرِق السمع فتُلْقيه إلى‏ الكهَنة فتزيدُ فيه ما تُريد، و تقبلُه‏ الكُفّار منهم، فلما بُعث عليه السلام و حُرِست السماء بطلَت‏ الكِهانة.) و متن مجمع البحرین : و في المغرب- نقلا عنه-: الْكَاهِنُ‏ أحد الْكُهَّانِ‏، و أَنَ‏ الْكِهَانَةَ في العرب: قبل المبعث،يُرْوَى‏" أَنَّ الشَّيَاطِينَ كَانَتْ تَسْتَرِقُّ السَّمْعَ فَتُلْقِيهِ إِلَى الْكَهَنَةِ، وَ تَقْبَلُهُ الْكُفَّارُ مِنْهُمْ فَلَمَّا بُعِثَ ص وَ حُرِسَتِ السَّمَاءُ بَطَلَتِ‏ الْكِهَانَةُ". ج‏6 ؛ ص305 همانطور که مشاهده میشود قائل در المغرب به صورت ضمیر جمع و نامعلوم آمده که در مجمع مفرد آمده که با توجه به جمله قبل معلوم میشودبه نظر شیخ طریحی قائل ابن اثیر در النهایه است در حالیکه با توجه به سال وفات آن دو صحت این نظر بعید است، نکته مهم و اساسی در اینجا این است که شیخ انصاری با ذکر روایت در صدد تائید کردن المغرب هستند نه استفاده از معنای لغوی که المغرب ارائه کرده است پس میتوان این مورد را از تحقیقات لغوی شیخ به تحقیقات حدیثی ایشان منتقل کرد.

المغرب فى ترتيب المعرب‏

معرفى اجمالى: المغرب فى ترتيب المعرب» اثر ابوالفتح ناصرالدين مطرزى( متوفى 610 ق)، از معاجم عربى است كه به شرح الفاظ غريبى كه در كتابهاى فقه حنفى وجود دارد پرداخته است.

ساختار: كتاب از دو مقدمه و 28 باب تشكيل شده كه هر باب نيز به تعداد حروف الفبا داراى زير مجموعه است. در انتهاى اثر نيز رساله‏اى در نحو آمده است.

گزارش محتوا: اين اثر مانند كتاب« الزاهر» ازهرى و« مصباح المنير» فيومى است كه عنايتشان به الفاظ فقه شافعى بوده است. وى براى تاليف كتابش از آثار بسيارى استفاده كرده است كه از آن جمله است:\_1 كتب لغوى: العين، جمهرة اللغة، تهذيب اللغة، الصحاح، أساس البلاغة، طِلبة الطلبة، الغريبين للهروى، مقاييس اللغة و اصلاح المنطق.\_2 كتب غير لغوى مانند: ادب الكاتب، حماسة أبى تمام، كتاب سيبويه، شرح كتاب سيبويه اثر سيرافى، مشكل الآثار طحاوى، و معرفة الصحابة ابن منده. همچنين اين كتاب مرجع مناسبى براى بسيارى از علماء بعد از مطرزى بوده است مانند: المصباح المنير، مختار الصحاح، الراموز اثر محمد بن حسين بن على، تاج العروس، و اقرب الموارد. مقدمه اول كتاب به قلم محققين عبد الحميد مختار و محمود فاخورى نوشته شده است كه در ابتدا به زندگينامه‏ى مولف پرداخته و سپس در سبك و روش مولف در تاليف كتاب و منابع آن مطالبى را ذكر كرده‏اند. مؤلف در مقدمه‏اش بر كتاب درباره دليل تاليف كتاب و سبك نگارش خود مطالبى را بيان كرده است. سپس به متن كتاب پرداخته كه حاوى ترجمه‏ى واژگانى است كه فاء الفعل آن حروف همزه، تا صاد مى‏باشد. نويسنده در ابتدا كلمات را به اصل خود بازگردانده يعنى در اغلب موارد به ثلاثى تبديل كرده و طبق فاء الفعل واژگان را مرتب نموده است مثلا واژه‏ى« الدثار» را مى‏توان در« دثر» يافت و واژه‏ى« المسبار» را در« سبر» يافت و« الاشتباك» را در« شبك» يافت. اما آن واژگانى كه بيش از سه حرف اصلى دارند را بين ثلاثى‏ها مى‏توان يافت مثلا« دخرص» را بين« دخس» و« دخل» مى‏توان يافت. واژگانى كه اول آن همزه وصل و يا زائده است و همچنين همزه‏هايى كه در آخر واژگان هستند و اصلى نيستند را در ثلاثى آن مى‏توان يافت؛ مثلا« اصقع» را در« صقع» و« اثنين» در« ثنى» و« دعاء» را در« دعو» مى‏توان يافت. مطرزى در المغرب در عين اختصار به ضبط صحيح اسامى و كلمات و در موارى بيان واژگان فارسى نيز پرداخته است.

معرفى اجمالى: ابوالفتح ناصر الدين مطرزى خوارزمى‏

ابوالفتح ناصر الدين بن عبد السيد ابى المكارم بن على خوارزمى حنفى»، مشهور به مطرزى، در رجب سال 538 ق( سال وفات زمخشرى) در جرجانيه‏ى خوارزم متولد شد. دوران نوجوانيش را در آنجا گذرانيد و از اساتيدى همچون پدرش، و خطيب خوارزم ابوالمؤيد موفق بن احمد مكى( شاگرد زمخشرى) بهره گرفت و از علامه محدث ابو عبدالله تاجر استماع حديث نمود. سپس به خوارزم و شهرهاى ديگر مهاجرت كرد و از شيوخى چون بقالى و هراسى علوم مختلفى آموخت و در فقه حنفى سرآمد شد. او در مذهب همچون زمخشرى معتزلى بود. در سال 601 ق هنگامى كه عازم سفر حج شد و به بغداد رسيد، جماعتى از فقهاء از او- خصوصاً در باب ادب و لغت- استفاده‏ى فراوانى بردند و به خاطر اينكه او را امام حاذق در فقه، حديث‏شناس ماهر و جامع علوم عربيت يافتند، قائل شدند كه عالم‏تر از او در نحو و لغت و شعر و... يافت نمى‏شود. وى در تاريخ 10 يا 11 يا 21 جمادى الاولى سال 610 ق در خوازرم در سن 70 سالگى از دنيا رفت. در رثاى او بيش از 300 شاعر شعر سروده‏اند.

و كيف كان، ففي قوله: «انقطعت الكهانة» دلالة على ما عن المُغْرِب من أنّ الكهانة في العرب كانت قبل المبعث‏ ، قبل منع الشياطين‏ عن استراق السمع‏.

4\_ اساس البلاغة

و قد حكي‏ أيضا عن الأساس و المصباح‏ و المغرب و الجمل و المجمع تفسير الغرر بالخطر

اما تعبیر زمخشری: و هو على‏ غَرَرٍ: خطَرٍ. و نهَى عن بيع‏ الغَرَر أساس البلاغة ؛ ص448

5 \_ واسطه درحکایت

واسطه در حکایت از کتب بالا گاهی کتاب مجمع البحرین است و گاهی کتب فقهی در این صورت جهت ذکر منبع احتمالا تعریض به آن کتاب فقهی می باشد

6 \_ نتیجه

مطالبی که از منابع کم مراجعه و با واسطه از مصدرشان در مکاسب نقل شدند در مساله فقهی نقش موید دارند نه مستقل به (کیفیت تاثیر مطالب منقول در مساله فقهی مورد بحث) مراجعه شود.

2)منابع پر مراجعه

شیخ انصاری در منابع پر مراجعه ای که دارند گاهی با واسطه از آنها نقل میکنند دقت شود که وجود واسطه در این موارد از نوع تعبیر شیخ به دست میآید مانند نمونه ذیل:

كتاب المكاسب / ج‏4 / 363 / مسألة احتكار الطعام ..... ص : 363

و هو كما في‏ الصحاح‏ و عن‏ المصباح: جمع الطعام و حبسه يتربّص به الغلاء لا خلاف في مرجوحيّته.

كتاب المكاسب / ج‏5 / 391 / القول في الأرش ..... ص : 391

و هو لغةً- كما في‏ الصحاح‏ و عن‏ المصباح-: دية الجراحات، و عن القاموس: أنّه الدية.

كتاب المكاسب / ج‏1 / 291 / كلمات اللغويين و الفقهاء في معنى الغناء و الطرب ..... ص : 291

و الطرَب على ما في‏ الصحاح‏-: خفّة تعتري الإنسان لشدّة حزن أو سرور و عن‏ الأساس للزمخشري: خفّة لسرور أو همّ.

توجه شود که (اساس البلاغه )از منابع کم تکرار است.

2\_ مراجعه به اصل منبع

شیخ انصاری ازدو منبع لغوی مستقیم و بدون واسطه نقل میکندکه در دو قسمت منابع تخصصی و ناقد بررسی میشوند.

6\_ تخصص گرایی ،

همانطور که ملاحظه میشود تخصص مولف در موضوع خاص کتاب میتواند در چهار منبع اصلی و پُر مراجعه ( **النهاية في غريب الحديث** **و الأثر** و **مجمع البحرين و مطلع النيرين** در حدیث \_ **المصباح المنير في شرح غريب الشرح الكبير** در فقه \_ **الصحاح** در لغت) بعنوان وجه مشترک آنها معرفی شود ، منتها این تخصص در هر مورد متفاوت از دیگری است که در آینده توضیح بیشتری درباره آن ارائه میشود.

7\_ لحاظ رابطه فنی بین منابع

1) قاموس المحیط به عنوان منتقد صحاح معروف است و در تعداد مراجعه هم مرتبه دوم بعد از صحاح را دارد

2) رابطه معنای لغوی و اصطلاحی از مواردی است که مد نظر شیخ و منابع تخصصی فقهی( المصباح المنیر) و حدیثی ( مجمع البحرین و النهایه فی غریب الحدیث و الاثر) بوده است که شیخ اعظم در عبارات ذیل بالمناسبه ترسیم و تحلیل صحیح و ناصحیح این رابطه را بیان می کنند.

القول في الأرش‏ و هو لغةً- كما في الصحاح‏و عن المصباح‏-: دية الجراحات، و عن القاموس: أنّه الدية. و يظهر من الأوّلين أنّه في الأصل اسمٌ للفساد. و يُطلق في كلام الفقهاء على مالٍ يؤخذ بدلًا عن نقصٍ مضمونٍ في مالٍ أو بدنٍ‏، لم يقدّر له في الشرع مقدّرٌ. و عن‏ حواشي‏ الشهيد قدّس سرّه: أنّه يطلق بالاشتراك اللفظي على معانٍ: منها: ما نحن فيه. و منها: نقص القيمة لجناية الإنسان على عبد غيره في غير المقدّر الشرعي. و منها: ثمن التالف المقدّر شرعاً بالجناية، كقطع يد العبد. و منها: أكثر الأمرين من المقدّر الشرعي و الأرش، و هو ما تلف بجناية الغاصب‏، انتهى. و في جعل ذلك من الاشتراك اللفظي إشارةٌ إلى أنّ هذا اللفظ قد اصطلح في خصوص كلٍّ من هذه المعاني عند الفقهاء بملاحظة مناسبتها للمعنى اللغوي مع قطع النظر عن ملاحظة العلاقة بين كلٍّ منها و بين الآخر، فلا يكون مشتركاً معنوياً بينهما، و لا حقيقةً و مجازاً، فهي كلّها منقولاتٌ عن المعنى اللغويّ بعلاقة الإطلاق و التقييد. و ما ذكرناه في تعريف الأرش فهو كلّي انتزاعيٌّ عن تلك المعاني، كما يظهر بالتأمّل.

فصل سوم > شناسائی الگوریتم مراجعات لغوی شیخ

در این فصل با استفاده از مواد فراهم شده در دو مرحله نگرش سازی و راهبردسازی به ارائه دستورالعمل اجرائی شیخ در استفاده از کتب لغوی میپردازیم ، طلبه عزیز هدف آموزشی دوره فقه استدلالی بدون کشف الگوریتم استنباط لغوی ناقص است اما از آنجا که توقع این کار، بدون آموزش های مربوط بیجاست در این مرحله با ارائه الگوریتمی ابتدائی از مراجعات لغوی شیخ به کتب لغوی از شما میخواهیم که براساس این الگوریتم به تحلیل و نقادی تحقیقات لغوی شیخ انصاری در کتاب مکاسب بپردازید.

**الگوریتم تحقیقی شیخ در مراجعه به متون و کتب لغوی**

الگوریتم

* شیخ لغت مورد نظر را در تمام 5 منبع لغوی جستجو میکند
* اگر معنای لغوی لفظ معلوم نباشد ازآن بحث لغوی میکند : (أقول: قد عرفت أنّ الكلام هنا ليس في معنى اللفظ؛ لأنّ‏ مفهوم‏ الكيل‏ معلوم‏ لغة)
* در برخی موارد به وزن کلمه اشاره میکند مانند الخيار لغةً: اسم مصدرٍ من «الاختيار» الغيبة: اسم مصدر ل «اغتاب» أو مصدر ل «غاب».
* عبارات مربوطه را از کتب لغوی یادداشت وگزارش میکند (مانند: بحث غرر و قیافه و قبض و سحر..)
* موارد اشتراک و اختلاف عبارات را معلوم میکند (اشتراک و اختلاف مانند بحث غررو بالجملة، فالكلّ (مرادشان حتما شامل 8کتاب لغوی بحث غرر میشود ) متّفقون (اشتراک )على أخذ «الجهالة» في معنى الغَرَر، سواء (اختلاف) تعلّق الجهل بأصل وجوده، أم بحصوله في يد من انتقل إليه، أم بصفاته كمّاً و كيفاً) اختلاف مانند بحث سحر هو لغة على ما عن بعض أهل اللغة هو -: ما لطف مأخذه و دقّ ‏ . القاموس المحيط ؛ ج‏2 ؛ ص108- و السِّحرُ: كلُّ ما لَطُفَ مأخَذُهُ و دَقَّ، و الفعلُ كمنع. و عن بعضهم: أنّه صرف الشي‏ء عن وجهه‏ . . النهاية في غريب الحديث و الأثر ؛ ج‏2 ؛ ص346 و السِّحْرُ فى كلامهم: صرف الشى‏ء عن وجهه. و عن ثالث: أنّه الخَدْع‏ . الصحاح ؛ ج‏2 ؛ ص679 و سَحَرَهُ‏ أيضاً: بمعنى خَدَعَهُ،و عن رابع: «أنّه إخراج الباطل في صورة الحق» . المصباح المنير فى غريب الشرح الكبير للرافعى ؛ النص ؛ ص267 (و السِّحْرُ) قَالَ ابْنُ فَارِسٍ: هُوَ إِخْرَاجُ الْبَاطِلِ فِى صُوَرةِ الْحَقِّ و يُقَالُ هُوَ الْخَدِيعَةُ
* آن وجه مشترک را در معنی لغت اخذ میکند . (ففي المصباح: اغتابه، إذا ذكره بما يكرهه من العيوب و هو حقّ، و الإسم: الغيبة و عن القاموس: غابه، أي عابه و ذكره بما فيه من السوء. و عن النهاية: أن يُذكر الإنسان في غيبته بسوء مما يكون فيه‏ و الظاهر من الكل خصوصاً القاموس المفسِّر لها أولًا بالعيب أنّ المراد ذكره في مقام الانتقاص، و المراد بالموصول‏ هو نفس النقص الذي فيه.)
* موارد اختلاف را بررسی میکند اگر موارد اختلاف قابل جمع بود و موید لغوی داشت همان را به عنوان معنی اخذ میکند ( مثل بحث رشوه که جعل علی الباطل جمع بین تمام اقوال است . و هذا المعنى هو ظاهر تفسير الرشوة في القاموس بالجُعل‏.........هذا، و لكن عن مجمع البحرين: قلّما تستعمل الرشوة إلّا فيما يتوصل به إلى إبطال حق أو تمشية باطل‏. و عن المصباح: هي ما يعطيه الشخص للحاكم أو غيره ليحكم له أو يحمله على ما يريد و عن النهاية: أنّها الوصلة إلى الحاجة بالمصانعة، و الراشي: الذي يعطي ما يعينه على الباطل، و المرتشي: الآخذ، و الرائش: هو الذي يسعى بينهما، يستزيد لهذا و [يستنقص‏] لهذا.......و اما جمع بندی شیخ و كذا الرشوة؛ لأنّها حقيقة جُعل على الباطل؛ و لذا فسّره‏ في القاموس بالجُعل‏.)
* تعداد اختلاف را با دسته بندی اقوال مشخص میکند (مثل بحث سحر وقیافه که گذشت)
* مرکز اختلاف را معین میکند. (رشوه که اختلاف در جعل مطلق و جعل مقید به باطل است)
* اگر برای هرقول دلیلی ذکرشده ملاحظه میکند. (مثل مواردی که در شماره بعد می آید.یا مثل ، ج‏1، صفحه 292 و هذا القيد هو المدخل للصوت في أفراد اللهو، و هو الذي أراده الشاعر بقوله: «أ طَرَباً و أنت قِنّسريّ» أي شيخ كبير، و إلّا فمجرّد السرور أو الحزن لا يبعد عن الشيخ الكبير.)
* اگر موارد اختلاف قابل جمع نبودند اشتباه کتاب لغوی علت یابی میکند
* عدم فحص تام از استعمالات واژه مورد نظر (و مع ذلك فلا حجّة فيما في القاموس مع‏ تفرّده‏ به‏، و لعلّه لم يلتفت إلى الاستعمالات التي ذكرناها، و إلّا لذكرها و لو بعنوانٍ يشعر بمجازيّتها.)
* عدم توجه به نحوه ی استعمالات ایشان با نقل کلام شیخ طریحی قول قاموس را کنار میگذارند : ( و لكن عن مجمع البحرين: قلّما تستعمل الرشوة إلّا فيما يتوصل به إلى إبطال حق أو تمشية باطل‏.)
* عدم توجه به اعم بودن استعمال از حقیقت و مجاز   
  في صدق القِمار عليه نظر؛ لما عرفت، و مجرّد الاستعمال لا يوجب إجراء أحكام المطلقات و لو مع البناء على أصالة الحقيقة في الاستعمال؛ لقوّة انصرافها إلى الغالب من وجود الرهن في اللعب بها كتاب المكاسب، ج‏1، صفحه 372و دعوى: أنّ إطلاق «الحامل» حينئذٍ مجاز بالمشارفة، يكذّبها التأمّل في الاستعمالات.
* عدم توجه به دامنه تاثیر مباحث مبنایی لغت مثل رد یا قبول ترادف در لغت عرب درفهم موارد استعمال و معنای لغت : ( فإنّ «المثال» و «التصوير» مترادفان على ما حكاه كاشف اللثام عن أهل اللغة. مع أنّ الشائع من التصوير و المطلوب منه، هي الصور المنقوشة على أشكال الرجال و النساء و الطيور و السباع، دون الأجسام المصنوعة على تلك الأشكال.)
* عدم توجه به تعدد معنی در صورت تغایر هیئت وصیغه(و إلّا لزم الاشتراك اللفظي، مع أنّهم لم يذكروا للطرب معنى آخر ليشتق منه لفظ «التطريب» و «الإطراب». )

* بعد از رفع اشکال لغت مورد نظر با توجه به نظرات مقبول معنی میکند یا نظر برتر را انتخاب میکند
* اگر اشکالات رفع نشد یا مانند بحث سحر بدون نتیجه از بحث خارج میشود و یا مانند بحث بیع فقط به یک کتاب استناد میدهد، در صورتی که مرجح شیخ برای تعیین معنی لغوی کتاب و منبع لغوی(قول لغوی) در نظر گرفته شود از میان پنج منبع پر تکرار دوکتاب مجمع البحرین و القاموس المحیط به تنهائی هیچ اثری ندارند و نظریه جوهری در الصحاح بیشترین ترجیح را به خود اختصاص میدهد و بعد از آن المصباح المنیر است

تمرین

امکانات لازم : 1\_ چند دوره کتاب لغوی من جمله منابع لغوی شیخ و دیگر منابع یا نرم افزار قاموس

تمرین اول

شیخ از بحث لغوی درباره لفظ کیل بواسطه معلوم بودن معنای آن میگذرد. قد عرفت أنّ الكلام هنا ليس في معنى اللفظ؛ لأنّ‏ مفهوم‏ الكيل‏ معلوم‏ لغة، و إنّما الكلام في تعيين الاصطلاح الذي يتعارف فيه هذا المفهوم. موضوعاتی که بواسطه معلوم بودن معنای لغوی از لفظ آنهابحث لغوی نشده است باید معلوم شود. چند نمونه را از کتاب مکاسب مثال بزنید.

تمرین دوم

طلبه گرامی براساس الگوریتم اجتهاد لغوی عبارت ذیل را توضیح دهید: :( و القائف كما عن الصحاح و القاموس و المصباح-: هو الذي يعرف الآثار. و عن النهاية و مجمع البحرين زيادة: أنّه يعرف شَبَه الرجل بأخيه و أبيه.)

جواب :

درباره لفظ قیافه عدم وضوح آن را با اشاره به دو قول مطرح در آن ثابت میکنند :( و القائف كما عن الصحاح و القاموس و المصباح-: هو الذي يعرف الآثار. و عن النهاية و مجمع البحرين زيادة: أنّه يعرف شَبَه الرجل بأخيه و أبيه.) البته همانطور که گذشت ایشان در گزارش متون لغوی نقل به معنی کردند که نتیجه برداشت خودشان از متون لغوی است اما جمع بین دو قول را به واسطه سهولت آن به عهده خواننده میگذارند، و فقط به مدرک روائی اشاره می کنند.

تمرین سوم

با مراجعه به منابع لغوی شیخ مستندات شیخ در تحلیل هجاء را پیدا کنید ونحوه ی استناد را مشخص نمائید.

بناء على تفسير الهجاء بخلاف المدح كما عن الصحاح‏، فيعمّ ما فيه من المعايب و ما ليس فيه، كما عن القاموس‏ و النهاية و المصباح‏، لكن مع تخصيصه فيها بالشعر. و أما تخصيصه بذكر ما فيه بالشعر كما هو ظاهر جامع المقاصد، فلا يخلو عن تأمّل‏

جواب :

ایشان درباره لفظ هجاء اینگونه به اختلاف در معنی و در نتیجه عدم وضوح آن اشاره دارند: (بناء على تفسير الهجاء بخلاف المدح كما عن الصحاح‏،)و در جمله بعد تعمیمی را که استنباط خودشان و احتمالاً از عبارت نهایه ابن اثیر(عمرو بن العاص‏ هَجَانِي‏ و هو يعلم أنّى لست بشاعر) است را بیان میکنند چون شاعر بودن عیب نیست : ( فيعمّ ما فيه من المعايب و ما ليس فيه، كما عن القاموس‏ و النهاية و المصباح‏ ، لكن مع تخصيصه فيها بالشعر.) و در ادامه قیدی را که در قول دوم آمده است را به چالش میکشند: و أما تخصيصه بذكر ما فيه بالشعر كما هو ظاهر جامع المقاصد، فلا يخلو عن تأمّل‏ که این تامل احتمالاً مستند به قول جوهری در (و المرأة تَهْجُو زوجَها، أى تذمّ صحبتَه) است . بنابراین انتخاب قول جوهری وتعمیم آن توسط شیخ و رد بقیه اقوال به استعمال عرب مستند است گرچه در عبارت مکاسب به آن اشاره نشده است. به عبارت دیگر اشکال ایشان به کتب لغت (عدم فحص تام از استعمالات واژه مورد نظر) است. البته از عبارت نهایه اختصاص به شعر فهمیده نمیشود.

**الصحاح ؛**  هجا :الْهِجَاءُ: خلاف المدح. و قد هَجَوْتُهُ‏ هَجْواً و هِجَاءً و تَهْجَاءً. قال الجعدىّ: \* دَعِى عنكِ‏ تَهْجَاءَ الرجالِ و فهو مَهْجُوٌّ. و لا تقل‏ هَجَيْتُهُ‏. و بينهم‏ أُهْجُوَّةٌ وَ أُهْجِيَّةٌ يَتَهَاجَونَ‏ بها. و المرأة تَهْجُو زوجَها، أى تذمّ صحبتَه.

**القاموس المحيط ؛** - و: هَجاهُ‏ هَجْواً و هِجاءً: شَتَمَهُ بالشِعْرِ.

**النهاية في غريب الحديث و الأثر ؛** (هجا) (ه) فيه‏ «اللهم إنّ عمرو بن العاص‏ هَجَانِي‏ و هو يعلم أنّى لست بشاعر، فَاهْجُهْ‏، اللهم و العنه عدد ما هجانى، أو مكان ما هجانى» أى جازه على‏ الْهِجَاءِ جزاء الهجاء

**المصباح المنير فى غريب الشرح الكبير للرافعى ؛**  هَجَاهُ‏: (يَهْجُوهُ‏) (هَجْواً) وَقَعَ فِيهِ بِالشِّعْرِ وَ سَبَّهُ و عَابَهُ و الاسْمُ (الهِجَاءُ) مِثْلُ كِتَابٍ

نکته : همانطور که ملاحظه میفرمائید شیخ در این مسئله (هجاء المؤمن‏)،مستند روائی موضوع راکه در آن لفظ هجو آمده باشد نمی آورند که علت آن میتواند ذکر کتاب (النهاية في غريب الحديث و الأثر) ابن اثیر باشد چون در این کتاب فقط الفاظ احادیث بررسی شده است پس میفهمیم که در موضوع بحث روایت موجود است کما اینکه ایشان یکی از دو روایت مسئله قیافه را هم از مجمع البحرین طریحی نقل کردند اما در این مسئله به مجمع استناد ندادند چون مطلب جدیدی ندارد.

تمرین چهارم

با مراجعه به پاورقی کتاب مکاسب منبع قول قیل را مشاهده نموده تغییرات شیخ در الفاظ آنها را گزارش نمائید ،برای تعریف مقبول شیخ از میان فقهاء قبل از عصر ایشان و ازبین لغویین موید پیدا کنید؛ با مقایسه تعریف شهید ثانی و نهایه ابن اثیر تفاوتها و شباهتهای آنها رابیان کنید. اشکال شیخ بر نظریه قیل چیست ؟

[المسألة] الرابعة و العشرون النميمة .محرّمة بالأدلّة الأربعة. و هي نقل قول الغير إلى المقول فيه، كأن يقول: تكلّم فلان فيك بكذا و كذا. قيل: هي من نَمَّ الحديث، من باب قتل و ضرب، أي سعى به لإيقاع فتنة أو وحشة «1».

جواب:

شیخ در بحث نمیمه بدون اشاره به مصدر لغوی خود به بررسی این لفظ میپردازند، به نظر می رسد : شیخ تعریف شهید ثانی در( رسالة كشف الرّيبة في أحكام الغيبة )که تصحیح شده نظریه ابن اثیر است را پذیرفته باشند و بعد ترکیبی از کلام مصباح المنیر و مجمع البحرین را با قیل آورده اند که نشان دهنده ضعف آن قول است : (الرابعة و العشرون النميمة .....و هي نقل قول الغير إلى المقول فيه، كأن يقول: تكلّم فلان فيك بكذا و كذا.قيل: هي من نَمَّ الحديث، من باب قتل و ضرب، أي سعى به لإيقاع فتنة أو وحشة) **النهاية في غريب الحديث و الأثر ؛ ج‏5 ؛ ص120** (نمم‏)-قد تكرر فيه ذكر «النَّمِيمَةِ» و هى نقل الحديث من قوم إلى قوم، على جهة الإفساد و الشّرّ. همانطور که ملاحظه میشود بجای (قوم الی قوم ) (الغیر الی المقول فیه ) آورده اند که اجتهاد ایشان واشکال بر نهایه است و در بقیه کلام ابن اثیر نقل به معنا شده است . در نتیجه اشکال ایشان بر نظریه مصباح المنیر و طریحی هم معلوم شد که نباید فتنه و قتل را که در آیات و روایات به عنوان مصداق نمیمه شمرده شده اند را در مفهوم نیمه داخل کنند پس اشکال شیخ بر نهایه ومجمع (عدم توجه به نحوه ی استعمالات) است  **المصباح المنير فى غريب الشرح الكبير للرافعى ؛ النص ؛ ص626** نَمَ‏: الرجُلُ الْحَدِيثَ (نَمّاً) مِنْ بَابَىْ قَتَلَ و ضَرَبَ سَعَى بِهِ ليُوقِعَ فِتْنَةً أَوْ وَحْشَةَ **مجمع البحرين ؛ ج‏6 ؛ ص180** يقال‏ نَمَ‏ الحديث‏ يَنِمُّهُ‏ و يَنُمُّهُ‏ من بابي ضرب و قتل: سعى به ليوقع فتنة أو وحشة.

تمرین پنجم

براساس آنچه گذشت نوشته ذیل را کامل نمائید؟

القول في القبض‏ و هو لغةً: الأخذ مطلقاً، أو باليد، أو بجميع الكفّ، على اختلاف عبارات أهل اللغة . شیخ در این لفظ با توجه به موارد استعمال اشتباه بودن معنای دوم و سوم را اثبات میکنند ومینویسند : ( لأنّ القبض- لغةً- الأخذ مطلقاً، أو باليد، أو بجميع الكفّ، على‏اختلاف التعبيرات. فإن أُريد الأخذ حسّا باليد، فهو لا يتأتّى في جميع المبيعات، مع أنّ أحكامه جاريةٌ في الكلّ، )و در مقام بیان معنای این لغت مراد از (الاخذ مطلقا) را به (أخذُ كلِّ شي‏ءٍ بحسبه، و هو ما ذكرنا من الاستيلاء و السلطنة.) تشریح میکنند که یک اجتهاد لغوی محسوب میشود بنابراین دلیل شیخ در معنی که ارائه کردند استعمالات روائی کلمه قبض است و قد ظهر ممّا ذكرنا: أنّ لفظ «القبض» الظاهر بصيغته في فعل المشتري يراد به الاستيلاء على المبيع، سواء في المنقول و غيره؛ لأنّ القبض- لغةً- الأخذ مطلقاً، أو باليد، أو بجميع الكفّ، على‏اختلاف التعبيرات. فإن أُريد الأخذ حسّا باليد، فهو لا يتأتّى في جميع المبيعات، مع أنّ أحكامه جاريةٌ في الكلّ، فاللازم أن يراد به في كلام [أهل‏] اللغة أو في لسان الشرع الحاكم عليه بأحكام كثيرة في البيع و الرهن و الصدقة و تشخيص ما في الذمّة أخذُ كلِّ شي‏ءٍ بحسبه، و هو ما ذكرنا من الاستيلاء و السلطنة.

تمرین ششم:

براساس تحلیل ذیل با مراجعه به شرحی که غالباً از آن استفاده میکردید مطالب آن را نقد کنید؟

یکی از فوائد روش شناسی ، حل شدن برخی از مبهمات متن مقصد است ، مراجعات لغوی شیخ در بحث کهانت را میتوان یکی از ابهامات کتاب مکاسب شمرد، اما تحریر این ابهام براساس روش استخراجی چنین است : در مرحله اول شیخ با مشتقات مصدر کهانت در روایات برخورد میکنند و برای توضیح آن بجای مراجعه به خود کتب لغوی از (مفتاح الكرامة ) یا کتاب دیگری بعنوان واسطه استفاده میکنند این عدم مراجعه از تعبیرهای \_عن القاموس ، عن المصباح و عن النهایه \_معلوم میشود و براساس این روششان در تحلیل لغوی در مرحله دوم تاثیر وزن و صیغه را بر ماده (کهن) نشان میدهد که مصدر فعاله به کسر فاء دلالت بر حرفه میکند و به فتح فاء بر ثبوت و استمرار و بعد این عبارت قاموس(- و حِرْفَتُه: الكِهانَةُ، بالكسر.) را مثله شده نقل میکنند : (و عن القاموس أيضاً: الكهانة- بالكسر) از کلمه (ایضاً) در این جمله به دست می آید که مراد اصلی ایشان از عبارت صحاح همان قسمت اول است نه دوم ،البته مفتاح الکرامه عبارت قاموس را کامل آورده است: (و قال في «القاموس «2»» و حرفته الكهانة بالكسر. ) شیخ بعد از مثله کلام قاموس که بانظریه صحاح موافق بود با کلمه (لکن) طبق روش و قاعده ای که در مرحله سوم تحلیل لغوی دارند به نظریه مخالف که از مصباح است اشاره می کنند (لكن عن المصباح:كَهَنَ يَكْهُنُ- كقتل- كهانة بالفتح) مرحوم شهیدی در اینجا حاشیه ای دارند که در آن کیفیت عدم توافق بین قاموس و مصباح را توضیح میدهند: ( قال في محكيّ القاموس: «كهن يكهن كهانة بالفتح، و حرفته الكهانة بالكسر» انته. ظاهر هذا أنّ الأول مصدر و الثاني اسمه، فلا يوافق ما في المصباح من كونها بالكسر مثل الكتابة، كما هو قضيّة كلمة أيضا، حيث إنّ ظاهره أنّها مصدر لا اسمه، فتأمّل‏)

اما اگر شیخ در اینجا به خود کتاب المصباح المنیر مراجعه میکردند موافقت فیومی با صحاح و قاموس برایشان روشن میشد که مصباح هم مانند الصحاح حرفه وصناعت از این ماده را بالکسر معرفی میکند نه بالفتح : (**؛ص543**[كهن‏] كَهَنَ‏: (يَكْهُنُ‏) مِنْ بَابِ قَتَلَ (كَهَانَةً) بِالْفَتْحِ فَهُوَ (كَاهِنٌ‏) و الْجَمْعُ (كَهَنَةٌ) و (كُهَّانٌ‏) مِثْلُ كَافِرٍ و كَفَرَةٍ و كُفَّارٍ و (تَكَهَّنَ‏) مِثْلُهُ فَإِذَا صَارَتِ (الكَهَانَةُ) لَهُ طَبِيعَةً و غَرِيزَةً قِيلَ (كَهُنَ‏) بالضم و (الكِهَانَةُ) بِالْكَسْرِ الصِّنَاعَةُ.) برای توضیح بیشتر عبارت مفتاح الکرامة را با مصباح المنیر مقایسه کنید : مفتاح الكرامة في شرح قواعد العلامة (ط - الحديثة)؛ ج‌12، ص: 239 و قال في «المصباح المنير »: كهن يكهن من باب قتل كهانةً بالفتح. ثمّ قال: و قيل كهن بالضمّ، و الكهانة بالكسر الصناعة. و قال في «القاموس «2»» و حرفته الكهانة بالكسر. و قال في «الصحاح «3»»: كهن يكهن كهانةً مثل كتب كتابةً إذا تكهّن، و إذا أردت أنّه صار كاهناً قلت كهن بالضمّ كهانةً بالفتح، كذا في «الصحاح» اولاً از سیاق کلام مفتاح موافقت مصباح با الصحاح و القاموس به دست می آید و ثانیاً اینکه منشاء انحراف تحقیق شیخ مثله ایست که در مفتاح الکرامة رخ داده ». (تَكَهَّنَ‏) مِثْلُه‏ فَإِذَا صَارَتِ (الكَهَانَةُ) لَهُ طَبِيعَةً و غَرِيزَةً قِيلَ (كَهُنَ‏) بالضم و (الكِهَانَةُ) بِالْكَسْرِ الصِّنَاعَةُ عبارت قبل از (قیل کهن) که با رنگ قرمز نوشته شده قسمتی از آنچه است که مفتاح الکرامه از آن با(ثم قال) یاد میکند . اگر به یاد داشته باشیم در صرف (شرح النظام)گفتند وزن فعل به ضم عین بر معانی لازم دلالت دارد (3- (و فعل‏) بضمّ العين‏ (لأفعال الطبائع، و نحوها) ممّا جبل عليها الإنسان‏ أو صارت ملكة له بالتكرار (ك «حسن» و «قبح» و «صغر» و «كبر» فمن ثمّة كان لازما) درتعلیقه همین صفحه از شرح الشافیه نقل میکند :(2) أي من أجل أنّ« فعل» في الأغلب للغرائز- أي الأوصاف المخلوقة ك« الحسن» و« القبح» و« الوسامة» و نحوها- أو غير الغرائز الجارية مجرى الغرائز إذا كان له لبث و مكث نحو: « الحلم» و« البراعة» و« الكرامة» و« الفحش» و من أجل ذلك كان« فعل» لازما لأنّ الغريزة لازمة لصاحبها و لا تتعدّى إلى غيره، هذا هو المشهور،....[ شرح الشافية 1: 74]) پس میتوان گفت مصباح المنیر اقلاً از (فاذا صارت ...) در مقام بیان جایگاه استعمال و استفاده از این وزن فعل بضم العین در این ماده کهن هستند، نه اینکه بخواهد معنای دیگری را نقل کند.

در نتیجه میتوان گفت که موضوع این مساله از نظر شیخ شغل کهانت است که خود لوازمی داردکه در کلام نهایه بیان شده است اما اگر غیب گویی به عنوان شغل نباشد اصلاً از محل بحث شیخ تخصصاً خارج است کما اینکه خود شیخ بعد از قول مصباح با آوردن (کیف کان) به نظریه نهایه ابن اثیر اشاره می کنند که تبیین شغل کهانت است نه مطلق عمل غیب گوئی. لذا باید دقت کرد که اگر کسی کهانت را در کلام شیخ بر مطلق غیب گوئی حمل کرده است و بعد از آن برای غیب گوئی اقسامی آورده که برخی از آنها حرام نیست در مرحله موضوع شناسی با شیخ زاویه دارد.

تمرین هفتم

روایات ذیل را با استفاده از کتب و متون لغوی ترجمه کنید . لطفا نسبت به کلمه مرکزی هر تمرین که در ابتداء بیان شده است، دقت بیشتری داشته باشید.

* (الغرر) «نهى‏ النبيّ‏ صلّى اللَّه عليه و آله عن بيع الغرر»
* (السحر) [المسألة] العاشرة السحرحرام .......... و الأخبار به مستفيضة: منها ما تقدم من أنّ الساحر كالكافر. و منها قوله عليه السلام: «من تعلّم شيئاً من السحر قليلًا أو كثيراً فقد كفر، و كان آخر عهده بربّه [و حدّه أن يقتل‏] إلّا أن يتوب». و في رواية السكوني، عن الصادق عليه السلام قال: قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلم: «ساحر المسلمين يقتل، و ساحر الكفار لا يقتل. قيل: يا رسول اللّه لِمَ لا يقتل ساحر الكفار؟ قال: لأنّ الشرك أعظم من السحر؛ و لأنّ السحر و الشرك مقرونان».و في نبوي آخر: «ثلاثة لا يدخلون الجنة: مُدْمِنُ خَمْرٍ، و مُدْمِنُ سحرٍ، و قاطع رحمٍ».
* (الغیبة) المسألة الرابعة عشر الغيبةحرام بالأدلّة الأربعة، و يدلّ عليه من الكتاب قوله تعالى: وَ لا يَغْتَبْ بَعْضُكُمْ بَعْضاً أَ يُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتاً فجعل المؤمن أخاً، و عرضه كلحمه، و التفكّه به أكلًا، و عدم شعوره بذلك بمنزلة حالة موته...........و يدلّ عليه من الأخبار ما لا يحصى: فمنها: ما روي عن النبي صلّى اللّه عليه و آله و سلم بعدّة طرق: «أنّ الغيبة أشدّ من الزنا، و أنّ الرجل يزني فيتوب و يتوب اللّه عليه، و أنّ صاحب‏ الغيبة لا يغفر له حتى يغفر له صاحبه». و عنه صلّى اللّه عليه و آله و سلم: .........و عنه صلّى اللّه عليه و آله و سلم: «من اغتاب مسلماً أو مسلمة لم يقبل اللّه صلاته و لا صيامه أربعين صباحاً، إلّا أن يغفر له صاحبه». و عنه صلّى اللّه عليه و آله و سلم: «من اغتاب مؤمناً بما فيه لم يجمع اللّه بينهما في الجنة، و من اغتاب مؤمناً بما ليس فيه انقطعت العصمة بينهما، و كان المغتاب خالداً في النار و بئس المصير». و عنه صلّى اللّه عليه و آله و سلم: «كذب من زعم أنّه وُلِدَ من حلال و هو يأكل لحوم الناس بالغيبة، فاجتنب‏ الغيبة فإنّها إدام كلاب النار». و عنه صلّى اللّه عليه و آله و سلم: «من مشى في غيبة أخيه‏ و كشف عورته كانت أوّل خطوة خطاها وضعها في جهنم». و روى: «أنّ المغتاب إذا تاب فهو آخر من يدخل الجنة، و إن لم يتب فهو أوّل من يدخل النار».
* (الکهانة) [المسألة] التاسعة عشر الكهانة حرام،.................أقول: روى الطبرسي في الاحتجاج في جملة الأسئلة التي سأل‏ الزنديق عنها أبا عبد اللّه عليه السلام: قال الزنديق: فمن أين أصل الكهانة، و من أين يخبر الناس بما يحدث؟ قال عليه السلام: «إنّ الكهانة كانت في الجاهلية في كلّ حين فترة من الرسل، كان الكاهن بمنزلة الحاكم يحتكمون إليه فيما يشتبه عليهم من الأُمور بينهم، فيخبرهم بأشياء تحدث، و ذلك في‏ وجوه شتّى: فِراسة العين، و ذكاء القلب، و وسوسة النفس، و فِطنة الروح، مع قذفٍ في قلبه؛ لأنّ ما يحدث في الأرض من الحوادث الظاهرة فذلك يعلم‏ الشيطان و يؤدّيه إلى الكاهن، و يخبره بما يحدث في المنازل و الأطراف. و أما أخبار السماء، فإنّ الشياطين كانت تقعد مقاعد استراق السمع إذ ذاك، و هي لا تحجب و لا ترجم بالنجوم، و إنّما مُنعت من استراق السمع لئلّا يقع في الأرض سبب يشاكل‏ الوحي من خبر السماء، فيلبس‏ على أهل الأرض ما جاءهم عن اللّه تعالى لإثبات الحجّة و نفي الشبهة، و كان الشيطان يسترق الكلمة الواحدة من خبر السماء بما يحدث اللّه‏ في خلقه فيختطفها، ثمّ يهبط بها إلى الأرض، فيقذفها إلى الكاهن، فإذا قد زاد كلمات من عنده، فيخلط الحق بالباطل، فما أصاب الكاهن من خبر ممّا كان‏ يخبر به‏ فهو ما أدّاه إليه شيطانه ممّا سمعه، و ما أخطأ فيه فهو من باطل ما زاد فيه، فمنذ منعت الشياطين عن استراق السمع انقطعت الكهانة.و اليوم إنّما تؤدّي الشياطين إلى كُهّانها أخباراً للناس‏ ممّا يتحدّثون به و ما يحدّثونه‏، و الشياطين تؤدّي إلى الشياطين ما يحدث في البعد من الحوادث، من سارق سرق، و من‏ قاتل قتل، و من‏ غائب غاب، و هم أيضاً بمنزلة الناس‏ صدوق و كذوب .. الخبر»